شیوه‌های نبوی

در برابر

اشتباهات مردم

**تألیف:**

**محمد صالح المنجد**

**ترجمه:**

**عبدالقدوس دهقان**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | شیوه‌های نبوی در برابر اشتباهات مردم | | | |
| **تألیف:** | محمد صالح المنجد | | | |
| **ترجمه:** | عبدالقدوس دهقان | | | |
| **موضوع:** | تاریخ اسلام - سیره نبوی | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc442083616)

[آغاز سخن 1](#_Toc442083617)

[مقدمۀ مؤلف 5](#_Toc442083618)

[نکات و تفاوت‌هایی که هنگام تصحیح اخطاء باید مراعات گردد 12](#_Toc442083619)

[1- اخلاص: 12](#_Toc442083620)

[2- خطا از سرشت بشر است: 14](#_Toc442083621)

[3- تخطئه باید بر اساس دلیل شرعی و توأم با برهان باشد، نه بر اساس جهل و یا سلیقة شخصی: 15](#_Toc442083622)

[4- به اشتباهات بزرگتر باید بیشتر توجه شود: 16](#_Toc442083623)

[5- مصلح باید بر حسب موقعیت اجتماعی خویش به تصحیح اخطاء بپردازد: 19](#_Toc442083624)

[6- میان خطاکاران نادان و آنان که دانسته مرتکب خطا می‌گردند، باید تفاوت قایل بود: 22](#_Toc442083625)

[7- باید در میان خطای اجتهادی و خطایی که از روی عمد، غفلت و یا سستی انجام شده، تفاوت قایل بود: 24](#_Toc442083626)

[8- ارادة خیر خطاکار مانع از انکار و برخورد با وی نیست: 26](#_Toc442083627)

[9- در تنبیه بر اخطاء باید عدل را پیشه کرد و از جانبداری باید پرهیز نمود: 28](#_Toc442083628)

[10- باید مواظب بود که مبادا اصلاح خطا منجر به خطای بزرگتری گردد: 31](#_Toc442083629)

[11- هنگام تصحیح اخطا طبیعتی را که خطا از آن سرچشمه گرفته، باید در نظر داشت: 32](#_Toc442083630)

[12- میان خطای در حق شرع و خطای در حق شخص باید تفاوت قایل بود: 33](#_Toc442083631)

[13- میان خطای بزرگ و خطای کوچک باید تفاوت قایل بود، با توجه به این که شریعت میان گناهان کبیره و صغیره فرق گذاشته است: 34](#_Toc442083632)

[14- میان خطاکاری که در اعمال خیر سابقه و گذشتة خوبی دارد و خطای او در بحر نیکی‌هایش متلاشی می‌گردد، و خطاکاری که در معاصی فرو رفته، باید تفاوت قایل بود: 34](#_Toc442083633)

[15- میان خطاکری که برای نخستین بار مرتکب خطا گشته و آن که دایماً مرتکب خطا می‌گردد، باید تفاوت قایل بود: 35](#_Toc442083634)

[16- میان خطاکاری که پی در پی خطا می‌کند و آن که گاه گاهی مرتکب خطا می‌گردد، باید تفاوت قایل بود: 35](#_Toc442083635)

[17- میان آن که آشکارا خطا می‌کند و آن که به پنهانی مرتکب خطا می‌گردد، باید تفاوت قایل بود: 36](#_Toc442083636)

[18- حال کسی را که دین در قلبش رسوخ نکرده و نیاز به تألیف قلب دارد باید مراعات نمود و با او نباید به تندی برخورد شود: 36](#_Toc442083637)

[19- هنگام تصحیح خطا منزلت و مقام شخص را باید درنظر گرفت: 36](#_Toc442083638)

[20- با خطاکار کم‌عمر باید به گونه‌ای متناسب با حال و سن او برخورد شود: 36](#_Toc442083639)

[21- هنگام برخورد با اشتباهات زنان بیگانه باید مواظب بود: 37](#_Toc442083640)

[22- مبادا آثار خطا تصحیح گردد و اصل خطا و سبب آن به فراموشی سپرده شود: 39](#_Toc442083641)

[23- در تصور خطا مبالغه نشود و هرگز مبادا خطا را بزرگتر از حد واقعی تصور کرد: 39](#_Toc442083642)

[24- هرگز مبادا برای اثبات خطای شخصی، تکلف و از حد اعتدال تجاوز نمود، و از پافشاری برای اعتراف‌گرفتن از خطا کار باید پرهیز کرد: 39](#_Toc442083643)

[25- برای تصحیح خطا، به خطاکار باید فرصت کافی داد، خصوصاً به کسی که مدتی طولانی را با خطا گذرانده و به آن عادت کرده است، البته در این مدت دایماً و پی در پی باید به او تذکر داده شود: 39](#_Toc442083644)

[26- هرگز نباید به گونه‌ای برخورد کنیم که خطاکار احساس کند که دشمن او هستیم، و باید این نکته را مراعات نمود که به دست‌آوردن اشخاص مهم‌تر و مقدم بر تمام‌کردن صحنه به نفع خویش است: 39](#_Toc442083645)

[شیوه‌های پیامبر ج در برخورد با اشتباهات مردم 40](#_Toc442083646)

[(1) شتاب‌ورزیدن به تصحیح خطا و عدم اهمال آن: 40](#_Toc442083647)

[(2) معالجه خطا با بیان حکم: 40](#_Toc442083648)

[(3) بازگردانیدن خطاکاران به شرع و یادآوری اصلی که از آن تخطی نموده اند: 41](#_Toc442083649)

[(4) تصحیح تصوری که در نتیجۀ اختلال آن خطا صورت گرفته است: 42](#_Toc442083650)

[(5) معالجه خطا با موعظه و ترسانیدن مکرر: 46](#_Toc442083651)

[یادآوری قدرت خداوند یکی از صورت‌های موعظه است: 48](#_Toc442083652)

[(6) اظهار رحمت و شفقت بر خطاکار: 49](#_Toc442083653)

[(7) پرهیز از تخطئة شتابزده: 51](#_Toc442083654)

[نکات تربیتی این داستان: 52](#_Toc442083655)

[(8) برخورد آرام با خطاکار: 54](#_Toc442083656)

[(9) بیان عظمت خطا: 57](#_Toc442083657)

[(10) بیان ضرر و زیان خطا: 59](#_Toc442083658)

[(11) آموزش عملی خطاکار: 63](#_Toc442083659)

[(12) معرفی جایگزین مناسب: 64](#_Toc442083660)

[(13) راهنمایی به آنچه از وقوع خطا جلوگیری می‌کند: 68](#_Toc442083661)

[(14) پرهیز از برخورد مستقیم با خطاکار و اکتفانمودن به تذکر عمومی: 70](#_Toc442083662)

[(15) برانگیختن عامه مردم علیه خطاکار: 73](#_Toc442083663)

[(16) پرهیز از یاری‌نمودن شیطان علیه خطاکار: 73](#_Toc442083664)

[(17) طلب بازآمدن از کار خطا: 75](#_Toc442083665)

[(18) راهنمایی خطاکار به تصحیح خطای خود: 76](#_Toc442083666)

[(19) انکار موضع خطا و پذیرفتن باقی: 80](#_Toc442083667)

[(20) بازگردانیدن حق به حقدار و حفظ منزلت خطاکار: 82](#_Toc442083668)

[(21) نصیحت‌نمودن طرفین نزاع در خطای مشترک: 87](#_Toc442083669)

[(22) واداشتن خطاکار به عذرخواهی از کسی که در حق او خطا کرده است: 88](#_Toc442083670)

[(23) ذکر فضیلت و منزلت کسی که در حق او خطا شده تا خطاکار پشیمان شود و معذرت بخواهد: 89](#_Toc442083671)

[(24) مداخله برای فرونشاندن غوغا و خاموش‌گردانیدن فتنه: 91](#_Toc442083672)

[(25) اظهار غضب از خطا: 92](#_Toc442083673)

[(26) روی‌گردانیدن از خطاکار و عدم مجادله با وی به امید آن که خود به حق پی ببرد: 99](#_Toc442083674)

[(27) سرزنش‌نمودن خطاکار: 100](#_Toc442083675)

[(28) ملامت‌کردن خطاکار: 101](#_Toc442083676)

[(29) اعراض از خطاکار: 102](#_Toc442083677)

[(30) ترک خطاکار: 105](#_Toc442083678)

[(31) دعاکردن علیه خطاکار معاند: 108](#_Toc442083679)

[(32) اکتفانمودن به ذکر برخی از موارد خطا و اعراض از بقیه موارد: 108](#_Toc442083680)

[(33) همکاری با خطاکار برای جبران‌نمودن و تصحیح خطا: 110](#_Toc442083681)

[(34) ملاقات و مجالست با خطاکار و گفتگو با وی: 111](#_Toc442083682)

[(35) صراحت بیان در برخورد با خطاکار: 115](#_Toc442083683)

[(36) قانع‌ساختن خطاکار: 117](#_Toc442083684)

[(37) متوجه‌نمودن خطاکار به این که بهانه اش بی‌اساس و غیر قابل قبول است: 119](#_Toc442083685)

[(38) مراعات طبیعت و سرشت بشری: 121](#_Toc442083686)

[کلام آخر 125](#_Toc442083687)

آغاز سخن

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين وخاتم النبيين محمد وعلى آله وصحبه أجمعين ومن تبعهم بإحسان إلى يوم الدين.

حضرت محمد ج برترین مربی و مصلح بشریت و موفق‌ترین و نخستین دعوتگر این امت هستند، خداوند متعال ایشان را در تاریک‌ترین ادوار تاریخ (قرن ششم و هفتم میلادی) به رسالت برگزید و ایشان را به اصلاح و تربیت چنان قومی مأموریت داد که به مشکل می‌شد در میان آنان از خصائص و ویژگی‌های انسان و فضایل اخلاقی اثری پیدا نمود، انسان‌های آن دوران به حیوانات درنده و وحشی بیشتر شباهت داشتند تا به انسان و مصداق کامل آیۀ ﴿أُوْلَٰٓئِكَ كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّۚ﴾ [الأعراف: 179] «ایشان مانند چهارپایانند، بلکه ایشان گمراه‌ترند» قرار گرفته بودند.

خیر و شر، صلاح و فساد برای آنان مفهومی یکسان داشت و آنان تا گردن در باتلاق و منجلاب فساد اجتماعی و بی‌بندوباری اخلاقی فرو رفته بودند، شرک و بت‌پرستی، شرابخواری، قماربازی، رباخواری، زنا، تعصب قومی و نژادپرستی، جنگ، قتل و غارت و راه‌زنی، قساوت و سخت‌دلی و زنده به گورکردن دختران و فرزندان در جامعۀ آن روز اعراب ریشه دوانیده بود، و نه تنها آن را بد نمی‌دانستند، بلکه این اعمال را از مآثر و افتخارات خویش می‌شمردند، حضرت جعفرس در بارگاه پادشاه حبشه در این مورد اینگونه توضیح دادند:

«أَيُّهَا الْمَلِكُ كُنَّا قَوْماً أَهْلَ جَاهِلِيَّةٍ نَعْبُدُ الأَصْنَامَ وَنَأْكُلُ الْمَيْتَةَ وَنَأْتِي الْفَوَاحِشَ وَنَقْطَعُ الأَرْحَامَ وَنُسِىءُ الْجِوَارَ يَأْكُلُ الْقَوِىُّ مِنَّا الضَّعِيفَ...».

«ای پادشاه، ما قومی اهل جاهلیت بودیم، بت‌ها را پرستش می‌کردیم و گوشت مردار می‌خوردیم، به فواحش و بزهکاری مبتلا بودیم، با خویشاوندان خویش قطع رابطه و با همسایگان‌مان بدرفتاری می‌کردیم، قدرتمندان ما حقوق مستضعفان و بیچارگان را پایمال می‌کردند...».

دوران جاهلیت و اوضاع اعراب قبل از بعثت حضرت پیامبر ج داستان‌های غم‌انگیز بسیار دارد که به تصویرکشیدن و گنجانیدن آن در مقدمه‌ای کوتاه و مختصر کاری است بس‌دشوار و شاید ناممکن.

آری، حضرت پیامبر ج در میان چنین قومی طغیانگر و اوضاعی آشفته مبعوث گشتند، و ایشان از همان لحظات نخست بعثت خویش با عزمی راسخ و اراده‌ای سستی ناپذیر با تلاش‌های پی‌گیر و همه جانبۀ خویش برای اصلاح مفاسد و سامان‌بخشیدن اوضاع بهم ریخته و آشفته کمر همت بستند: مصایب و مشکلات، مرارت‌ها و تلخی‌های زیادی را به جان خریدند و در این راه از نفس نفیس خویش گذشتند و از هیچ تلاش و کوششی دریغ نورزیدند تا این که پس از مدتی تلاش‌های ایشان به ثمر رسید و یثرب به مدینۀ فاضله تبدیل گشت، اکنون دیگر از شرک و بت‌پرستی و از اعراب سخت‌دل و جفاکش خبری نبود، مفاسد اخلاقی و خصلت‌های حیوانی از جامعه رخت بر بسته بود، اکنون راه‌زنان سالار و نگهبان قافله و قاتلان و غارتگران مدافع حقوق مردم و منادیان صلح و صفا و صمیمیت بودند، نه تنها دختری زنده بگور نمی‌شد، بلکه به دخترداشتن و تربیت و پرورش آن افتخار هم می‌کردند، جامعه‌ای سرتاسر صلح و صفا، ایثار و همدردی، برادری و برابری، صدق و اخلاص، مهر و عطوفت، احسان و خیراندیشی و... پدید آمده بود!

راستی این همه تحول و دگرگونی چگونه به وجود آمد؟ حضرت پیامبر ج برای ایجاد این انقلاب عظیم درونی و اخلاقی چه شیوه و اسالیبی را به کار گرفتند؟ و در این راستا از چه وسایل و ابزاری استفاده نمودند؟ در برابر اخطا و اشتباهات مردم چگونه برخورد می‌کردند؟ اولویت‌های دعوت و اصلاح نزد ایشان چه بود؟

بی‌تردید انتخاب شیوه و ابزار مناسب در موفقیت دعوت و اصلاح تأثیر به سزا و نقشی غیر قابل انکار دارد، چه بسا مربیان و دعوتگرانی با دلسوزی و نیاتی صادقانه افرادی را به راه خیر دعوت داده و از خطاها و منکرات منع نموده اند، اما چون با شیوه و ابزاری نامناسب به این کار پرداخته اند، ناآگاهانه و ناخواسته موجبات تباهی و گمراهی بیشتر افراد را فراهم آورده و سبب طغیان و اصرار آنان بر خطا و معصیت شده اند.

حضرت پیامبر ج در تمامی مراحل زندگی و تمامی گفتار و کردار خویش و علی الاخص در مسیر دعوت و اصلاح و شیوه‌ها و ابزاری که به کار گرفته اند، از جانب پروردگار مؤید و مأمور بوده اند و برای امت اسلامی به ویژه مربیان و دعوتگران و اصلاح‌طلبان اسوه‌ای کامل و پیشوایی بی‌نظیر هستند، بی‌تردید یکی از عوامل ضعف و رکود حرکت دعوت و اصلاح، عدم آشنایی برخی از مربیان و دعوتگران با رهنمودها و سیره و نحوۀ عمل آنحضرت ج و شیوه‌های حکیمانه و ابزاری است که ایشان در راه دعوت و اصلاح به کار می‌گرفتند، از اینجاست که مربیان و دعوتگران باید شیوه‌های اصلاحی حضرت پیامبر ج و نحوۀ برخورد ایشان با خطاکاران و منکرات را فراگیرند، و در این راستا نیز به آنحضرت ج اقتدا نمایند، و ان شاء الله این امر موفقیت‌های چشمگیری در راه دعوت و اصلاح بدنبال خواهد داشت.

نویسنده این کتاب شیخ محمد صالح المنجد با مطالعه و بررسی سیرۀ حضرت پیامبر ج بسیاری از روش‌هایی را که ایشان در راه دعوت و اصلاح اخطاء و اشتباهات مردم به کار گرفته اند و نکات مفیدی که در این راستا باید به آن توجه شود بیان نموده است، و بنده با توفیق خداوند منان آن را به فارسی ترجمه نمودم، و اکنون آن را به برادران و خواهران مسلمان و دعوتگر خویش تقدیم می‌کنم.

لازم به یادآوری است که در ترجمۀ آیات از ترجمه احمد بن عبدالرحیم متوفی 1176 هـ (شاه ولی الله محدث دهلوی) و بازنگری دکتر عبدالغفور حسین‌بر و در برخی موارد با تغییراتی اندک از تفسیر نور نوشتۀ دکتر مصطفی خرم دل استفاده نموده ام، در پایان از خداوند متعال خواستارم که این کتاب را برای خوانندگان گرامی مفید و مؤثر قرار دهد و نویسنده و مترجم را نیز از اجر و پاداش اخروی آن محروم نسازد.

ولله الأمر من قبل ومن بعد وله الحمد في الأولى والآخرة.

**وصلى الله وبارك وسلّم على نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.**

عبدالقدوس دهقان

بهار 80 – سراوان

مقدمۀ مؤلف

الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، إله الأولين والآخرين، وقيوم السموات والأرضين، والصلاة والسلام على نبيه الأمين معلم الخلق المبعوث رحمة للعالمين، وبعد...

آموزش و تعلیم مردم یکی از اموری است که نفع و خیر آن به دیگران می‌رسد و موجب تقرب به خداوند متعال می‌گردد، و این است بهره دعوتگران و مربیان از میراث پیامبران و فرستادگان خداوند، و همانا خداوند و فرشتگان و اهل آسمان‌ها و زمین حتی مورچه‌ها در سوراخ‌های خود و ماهیان دریا برای کسانی که به مردم خیر می‌آموزند دعای مغفرت و رحمت می‌کنند([[1]](#footnote-1)).

تعلیم و آموزش، روش‌ها و انواع گوناگون و وسایل و ابزار متعددی دارد که یکی از آن تصحیح اشتباهات می‌باشد، پس تصحیح نیز نوعی تعلیم و بخشی جدایی ناپذیر از آن محسوب می‌گردد.

بررسی و تصحیح اشتباهات خیرخواهی و خیراندیشی برای دیگران بوده و بر همه مسلمانان واجب است و با فریضۀ امر به معروف و نهی از منکر ارتباطی قوی و واضح و غیر قابل انکار دارد([[2]](#footnote-2)).

تصحیح اشتباهات از وحی ربانی و منهج قرآنی سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا قرآن با اوامر، نواحی، اقرار، انکار و تصحیح اخطاء و اشتباهات نازل می‌شد، حتی در بارۀ نحوۀ عمل حضرت پیامبر ج نیز گاهی درشت‌گویی و تذکرات و گوشزد‌هایی نازل می‌شد، آنگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ٢ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ٣ أَوۡ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكۡرَىٰٓ٤ أَمَّا مَنِ ٱسۡتَغۡنَىٰ٥ فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ٦ وَمَا عَلَيۡكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ٧ وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسۡعَىٰ٨ وَهُوَ يَخۡشَىٰ٩ فَأَنتَ عَنۡهُ تَلَهَّىٰ١٠﴾ [عبس: 1-10].

«چهره درهم کشید و روی برتافت از این که نابینایی نزدش آمد تو چه می‌دانی شاید او خود را پاک و آراسته سازد یا این که پند گیرد و اندرز بدو سود برساند، اما آن کسی که خود را بی‌نیاز می‌داند تو به او روی می‌آوری و می‌پردازی، چه گناهی بر تو است اگر او (با آب ایمان، از چرک کفر) خویشتن را پاک و پاکیزه ندارد؟ اما کسی که شتابان و مشتاقانه به پیش تو می‌آید و از خدا ترسان است تو از او غافل می‌شوی (و به او اعتنا نمی‌کنی)».

و مانند این آیه: ﴿وَإِذۡ تَقُولُ لِلَّذِيٓ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَأَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِ أَمۡسِكۡ عَلَيۡكَ زَوۡجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ وَتُخۡفِي فِي نَفۡسِكَ مَا ٱللَّهُ مُبۡدِيهِ وَتَخۡشَى ٱلنَّاسَ وَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخۡشَىٰهُۖ﴾ [الأحزاب: 37].

«به خاطر بیاور زمانی را که به کسی که خداوند بر او انعام کرده است، و تو نیز بر وی انعام کرده‌ای، می‌گفتی همسرت را نگاه دار و از خدا بترس تو در دل چیزی را پنهان می‌کردی که خداوند آن را آشکار می‌سازد و از مردم می‌ترسیدی، در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی».

و مانند آیۀ: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسۡرَىٰ حَتَّىٰ يُثۡخِنَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنۡيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ٦٧﴾ [الأنفال: 67].

«سزاوار نبود پیامبری را که به دست وی اسیران باشند تا آن که قتل بسیار به وجود آرد در زمین، می‌خواهید مال دنیا را و خدا می‌خواه مصلحت آخرت را و خدا غالب و باحکمت است».

و آیۀ: ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ أَوۡ يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡ أَوۡ يُعَذِّبَهُمۡ فَإِنَّهُمۡ ظَٰلِمُونَ١٢٨﴾ [آل عمران: 128].

«چیزی از این کار در دست تو نیست یا به مهربانی توبه آنان را می‌پذیرد و یا ایشان را شکنجه می‌دهد، چرا که آنان ستمگرند».

قرآن نازل می‌شد و نادرست بودن موضع برخی از اصحاب را بیان می‌نمود، هنگامی که حضرت حاطب بن ابی بلتعهس در نوشتن نامه به مشرکان قریش و آگاه‌نمودن آنان از حمله حضرت پیامبر ج مرتکب خطای بزرگی شد، این آیه نازل شد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ تُلۡقُونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ وَقَدۡ كَفَرُواْ بِمَا جَآءَكُم مِّنَ ٱلۡحَقِّ يُخۡرِجُونَ ٱلرَّسُولَ وَإِيَّاكُمۡ أَن تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ رَبِّكُمۡ إِن كُنتُمۡ خَرَجۡتُمۡ جِهَٰدٗا فِي سَبِيلِي وَٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِيۚ تُسِرُّونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ وَأَنَا۠ أَعۡلَمُ بِمَآ أَخۡفَيۡتُمۡ وَمَآ أَعۡلَنتُمۡۚ وَمَن يَفۡعَلۡهُ مِنكُمۡ فَقَدۡ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ١﴾ [الممتحنة: 1].

«ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید که اخبار خویش را به سبب مودتی که دارید به ایشان برسانید، شما نسبت بدی‌شان محبت می‌کنید و مودت می‌ورزید، در حالی که آنان به حق و حقیقتی ایمان ندارند که برای شما آمده است، پیغمبر و شما را به خاطر ایمان‌آوردن به خدا که پروردگارتان است (از شهر و دیارتان) بیرون می‌رانند، اگر شما برای جهاد در راه من و طلب خوشنودیم بیرون آمده اید (با ایشان پیوند دوستی برقرار نسازید) در نهان با آنان دوستی می‌کنید، در حالی که من نسبت به هرچه پنهان می‌دارید یا آشکار می‌سازید مطلع‌تر و آگاه‌تر هستم، هرکس از شما چنین کاری را بکند، همانا راه راست و همواره را گم کرده است».

و در باره اشتباه تیراندازان در غزوۀ احد هنگامی که مواضعی را که حضرت پیامبر ج به آنان دستور داده بود که تحت هیچ شرایطی آن را ترک نکنند، ترک نمودند، این آیه نازل شد: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فَشِلۡتُمۡ وَتَنَٰزَعۡتُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ وَعَصَيۡتُم مِّنۢ بَعۡدِ مَآ أَرَىٰكُم مَّا تُحِبُّونَۚ مِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلدُّنۡيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَۚ١٥٢﴾ [آل عمران: 152].

«تا آنگاه که سستی کردید و در امر (ماندن در سنگرها و رهاکردن آن جاها) به کشمکش پرداختید و اختلاف ورزیدید و پس از آن که آنچه را دوست می‌داشتید به شما نشان داد، نافرمانی کردید دسته‌ای از شما خواهان کالای دنیا و دسته‌ای خواستار آخرت گردید».

و هنگامی که حضرت پیامبر ج به خاطر تأدیب از زن‌های خود کناره گرفت و برخی از مردم شایعه کردند که ایشان زن‌های خویش را طلاق داده اند، این آیه نازل شد: ﴿وَإِذَا جَآءَهُمۡ أَمۡرٞ مِّنَ ٱلۡأَمۡنِ أَوِ ٱلۡخَوۡفِ أَذَاعُواْ بِهِۦۖ وَلَوۡ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنۡهُمۡ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسۡتَنۢبِطُونَهُۥ مِنۡهُمۡۗ٨٣﴾ [النساء: 83].

«و وقتی که بیاید نزد ایشان خبری از ایمنی یا ترس مشهور سازند آن را، و اگر بر می‌گردانیدند آن را به سوی پیغمبر و به سوی فرمانروایان از اهل اسلام هرآینه می‌یافتند مصلحت آن خبر را آنان از ایشان که می‌توانند برآوردن مصلحت آن را».

و هنگامی که برخی از مسلمان بدون این که عذری شرعی داشته باشند، در مکه ماندند، و به مدینه هجرت نکردند، این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَالُواْ فِيمَ كُنتُمۡۖ قَالُواْ كُنَّا مُسۡتَضۡعَفِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ قَالُوٓاْ أَلَمۡ تَكُنۡ أَرۡضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٗ فَتُهَاجِرُواْ فِيهَاۚ٩٧﴾ [النساء: 97].

«هرآینه آنان که فرشتگان قبض ارواح ایشان کردند در حالتی که ستمگار بودند بر خویشتن، فرشتگان به ایشان گفتند: در چه حال بودید شما؟ گفتند: ما در زمین مستضعف بودیم، گفتند: آیا فراخ نبود زمین خدا تا هجرت می‌کردید در آن».

و هنگامی که برخی از اصحاب ناخواسته پشت قضیۀ اتهام حضرت عایشهل که منافقین آن را شایعه نمودند، قرار گرفتند، و حضرت عایشهل کاملاً از آن پاک بود، خداوند متعال آیات زیر را در بارۀ این افترا و بهتان عظیم نازل فرمود: ﴿وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ لَمَسَّكُمۡ فِي مَآ أَفَضۡتُمۡ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ١٤ إِذۡ تَلَقَّوۡنَهُۥ بِأَلۡسِنَتِكُمۡ وَتَقُولُونَ بِأَفۡوَاهِكُم مَّا لَيۡسَ لَكُم بِهِۦ عِلۡمٞ وَتَحۡسَبُونَهُۥ هَيِّنٗا وَهُوَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمٞ١٥﴾ [النور: 14-15].

«و اگر نمی‌بود فضل خدا بر شما و رحمت او در دنیا و آخرت، هرآینه می‌رسید به شما در آنچه که سخن می‌گفتید در بارۀ آن عذاب بزرگ، چون فرا می‌گرفتید آن را به زبان‌های خویش و می‌گفتید به دهان‌های خویش سخنی که نبود شما را به حقیقت آن دانش، می‌پنداشتید آن را آسان و او نزد خدا بزرگ بود».

و سپس فرمود: ﴿وَلَوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ قُلۡتُم مَّا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبۡحَٰنَكَ هَٰذَا بُهۡتَٰنٌ عَظِيمٞ١٦ يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُواْ لِمِثۡلِهِۦٓ أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ١٧﴾ [النور: 16-17].

«و چرا نشد که چون شنیدید آن را می‌گفتید، نیست ما را که به زبان آریم این سخن را، به پاکی یاد می‌کنیم تو را خدایا، این سخن افترایی است بزرگ، پند می‌دهد شما را خدا، تا تکرار نکنید مانند این هرگز، اگر مسلمان هستید».

و هنگامی که برخی از اصحاب در حضور حضرت پیامبر ج منازعه کردند و صداهای شان بلند شد، این آیات نازل شد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيِ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ١ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ كَجَهۡرِ بَعۡضِكُمۡ لِبَعۡضٍ أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ٢﴾ [الحجرات: 1-2].

«ای مسلمانان! پیشدستی مکنید روبروی خدا و رسول او، بترسید از خدا، هرآینه خدا شنوا (و) داناست، ای مسلمانان بلند مکنید آوازهای خود را بالای آواز پیغامبر و بلند مگویید با او سخن را مانند بلندگفتن بعض شما با بعضی، که نابود شود عمل‌های شما و شما خبردار نباشید».

و هنگامی که کاروانی تجارتی در هنگام خطبه جمعه وارد شهر شد و برخی از مردم خطبه را ترک کرده و به سوی کاروان شتافتند، این آیه نازل گشت: ﴿وَإِذَا رَأَوۡاْ تِجَٰرَةً أَوۡ لَهۡوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيۡهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمٗاۚ قُلۡ مَا عِندَ ٱللَّهِ خَيۡرٞ مِّنَ ٱللَّهۡوِ وَمِنَ ٱلتِّجَٰرَةِۚ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ١١﴾ [الجمعة: 11].

«(و آن مسلمانان) چون ببینند کاروانی یا بازی را متفرق شده متوجه می‌شوند به سوی آن و بگذارند تو را ایستاده، بگو آنچه نزد خداست بهتر است از بازی و از سوداگری و خدا بهترین روزی‌دهندگانست».

علاوه بر این، آیات زیادی وجود دارد که بر اهمیت تصحیح اشتباهات و عدم سکوت بر آن دلالت دارند.

حضرت پیامبر ج با نوری از جانب پروردگار و بدون سستی و کوتاهی، به انکار منکر و تصحیح اخطای مردم می‌پرداخت، و از این جاست که علما این قاعده اصولی را استنباط کرده اند که می‌گوید: «لَا يَجُوزُ فِي حَقٍّ نَبِّي تَأْخِير الْبَيَان عَنْ وَقْت الْحَاجَة».

«برای پیامبری به تأخیرانداختن بیان، از هنگام نیاز جایز نیست».

درک منهج و روش حضرت پیامبر ج در برخورد با اشتباهات مردمی که ملاقات کرده‌اند، اهمیت فراوانی دارد؛ زیرا که ایشان از جانب پروردگار تأیید شده اند و افعال و اقوال وی به وسیله وحی الهی مورد تأیید و تصحیح قرار گرفته است. بنابراین، روش‌ها و اسالیب حضرت پیامبر ج استوارتر و مفیدتر است و مردم بیشتر به آن لبیک می‌گویند، پیروی از این روش‌ها و اسالیب کار مربی را ساده و روش تربیتی او را استوار می‌گرداند، و نیز پیروی از اسالیب و منهج نبوی نوعی اقتدا به حضرت پیامبر ج که برای ما اسوۀ حسنه‌ای هستند، محسوب می‌گردد و اگر این اقتدا توأم با نیت و قصدی صادق و خالصانه باشد موجب اجر عظیمی خواهد گشت.

با آشنایی و شناخت اسالیب و روش‌های حضرت پیامبر ج ناتوانی و عدم کارآیی مناهج بشری که آفاق را فرا گرفته است، معلوم می‌گردد؛ زیرا انحراف بسیاری از آن نظام‌ها آشکار است، و بر نظریات فاسدی همچون آزادی مطلق و بی‌قید و شرط استوار هستند، و علاوه بر این بر گرفته از موروثات باطلی همچون تقلید کورکورانه از آباء و اجداد می‌باشند.

و باید این نکته را در نظر داشت که تطبیق عملی این منهج در اجتماع، و انتخاب اسلوب مناسب با موقعیت و احوال و اوضاع جاری تا حد زیادی به اجتهاد داعی و مربی وابسته است، و کسی که زیرک و هوشیار باشد تفاوت احوال و اوضاع مشابه و متقارب را درک می‌کند و در پی آن برای معالجه و برطرف‌نمودن آن اسلوبی مناسب و شایسته برمی‌گزیند.

این کتاب تلاشی است برای تتبع و پی جویی اسالیب و روش‌های حضرت پیامبر ج در برخورد با اشتباهات مردمی که با اختلاف مراتب و مشارب‌شان حضرت پیامبر ج با آنان زیسته و برخورد نموده است، از خداوند متعال می‌خواهم که مرا یاری نماید و به راه راست و حق رهنمون شود و این کتاب را برای من و برادران مسلمانم مفید بگرداند، و همانا خداوند متعال شایسته این امر و برآن تواناست و اوست که به راه راست هدایت می‌نماید.

محمد صالح المنجد

نکات و تفاوت‌هایی که هنگام تصحیح اخطاء باید مراعات گردد

شایسته است قبل از شروع بحث اصلی، به نکات و تفاوت‌ها و اعتباراتی اشاره کنم که مراعات آن قبل و هنگام شروع تصحیح اخطاء و اشتباهات دیگران لازم است.

1- اخلاص:

هنگام تصحیح اخطاء هدف باید رضای خداوند متعال باشد نه برتری‌جویی و انتقام‌گیری و نه تلاش برای حاصل‌نمودن تعریف و تمجید مردم.

امام ترمذی از شُفی الاصبحی روایت می‌کند که او وارد مدینه شد، و مردم را دید که دور مردی حلقه زده اند، پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: او ابوهریره است. (می‌گوید) به او که برای مردم حدیث بیان می‌کرد نزدیک شدم و جلوی رویش نشستم، در پایان هنگامی که با او تنها ماندم به او گفتم: تو را به خداوند سوگند می‌دهم که برایم چنان حدیثی از حضرت پیامبر ج بیان کن که آن را درک کنم، حضرت ابوهریرهس فریاد کشید و نزدیک بود که بی‌هوش شود، و اندکی بعد گفت: برایت حدیثی می‌گویم که آن را در این خانه از حضرت پیامبر ج شنیده ام و کسی دیگر غیر از من و ایشان در خانه نبود، و تا چندین بار چون حضرت ابوهریرهس می‌خواست حدیث را بیان کند چنین حالتی به وی دست می‌داد، تا این که سر انجام فرمود:

حضرت پیامبر ج فرمودند: روز قیامت خداوند متعال فرود می‌آید تا میان بندگان قضاوت نماید و مردم همه زانو زده اند، قبل از همه یک عالم (اهل قرآن) و یک مجاهد و یک ثروتمند را به پیشگاه خداوند متعال می‌آورند، خداوند از عالم می‌پرسد: مگر علم و دانشی را که بر پیامبرم فرو فرستادم، به تو نیاموختم؟ می‌گوید: آری، خداوند می‌گوید: با آن چگونه عمل کردی؟ می‌گوید: پروردگارا من شب و روز قرآن را تلاوت نمودم، خداوند و فرشتگان می‌گویند: دروغ می‌گویی، خداوند می‌گوید: تو به این غرض قرآن خواندی که مردم تو را قاری بگویند، (در دنیا) اینگونه گفته شد. سپس ثروتمند را می‌آورند، خداوند به او می‌گوید: مگر به تو ثروت ارزانی نداشتم تا محتاج کسی نباشی؟ می‌گوید: بلی ای پروردگار! خداوند می‌فرماید: درآنچه به تو دادم چگونه عمل کردی؟ می‌گوید: به خویشاوندانم رسیدگی کردم و صدقه دادم، خداوند و فرشتگان می‌گویند: دروغ می‌گویی، و خداوند می‌فرماید: قصد تو از این کارها این بود که تو را جواد و سخاوتمند بگویند، (در دنیا) اینگونه شد. سپس مجاهدی که در راه خدا کشته شده می‌آورند، خداوند از او می‌پرسد: به خاطر چه کشته شدی؟ می‌گوید: امر شدم تا در راه تو جهاد کنم و من نیز در راه تو جنگیدم تا این که کشته شدم، خداوند و فرشتگان می‌گویند: دروغ می‌گویی، خداوند می‌گوید: تو به این قصد جنگیدی که تو را شجاع و دلیر بگویند و (در دنیا) اینگونه شد. سپس حضرت پیامبر ج بر زانویم زده و فرمودند: ای ابو هریره، این‌ها اولین سه نفری هستند از مخلوقات پروردگار که در قیامت آتش جهنم به وسیله آنان شعله‌ور می‌شود([[3]](#footnote-3)).

اگر نیت دعوتگر صادقانه و خالص باشد، عمل او پاداش و تأثیر و قبولیت در پی خواهد داشت.

2- خطا از سرشت بشر است:

حضرت پیامبر ج در این باره فرده اند: «كُلُّ بَنِى آدَمَ خَطَّاءٌ وَخَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ»([[4]](#footnote-4)).

«تمامی بنی آدم خطاکار اند، و بهترین خطاکاران آن‌هایی هستند که توبه کنند».

آشنایی با این حقیقت و مد نظر داشتن آن، امور را در مسیر صحیح و جایگاه ویژۀ خویش قرار می‌دهد، پس مربی نباید بر اساس فریضۀ نمونه‌بودن و عصمت، اشخاص را محاسبه کند و یا هرگاه اشتباهی هرچند بزرگ، از آنان سر زد و یا مکرراً مرتکب خطایی شدند، آنان را شکست خورده و ناموفق انگارد، بلکه باید واقع گرایانه و بر اساس شناختی کامل از طبیعت نفس بشری که همواره از عارضه‌هایی چون جهل، غفلت، نقص، هوا و هوس و فراموشی متأثر می‌گردد، با آنان برخورد نماید.

شناخت این حقیقت مربی را کمک می‌کند تا در هنگام غافل‌گیرشدن از انجام خطا (توسط افراد) که بسا منجر به واکنش‌های نامناسبی می‌گردد، توازن و خونسردی خویش را حفظ نماید، و نیز درک این حقیقت داعی و مربی را که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، یادآوری می‌نماید که او خود یکی از افراد بشر است و بعید نیست که او نیز همانند آن شخص خطاکار مرتکب خطا و ا شتباه گردد، و این امر داعی را برآن می‌دارد که با خطاکار بیشتر با نرمی و رحمت برخورد نماید تا با سختی و قساوت؛ زیرا هدف اصلی اصلاح‌نمودن خطاکار است نه عقاب و سزانمودن او.

اما با این همه نباید افراد عاصی و خطاکار را به بهانه بشر و یا نوجوان‌بودن و یا این که عصر آنان پر از فتنه‌ها و فریبندگی‌هاست و یا بهانه‌هایی دیگر، به حال خود رها سازیم، بلکه باید ضمن انکار کردار زشت‌شان آنان را محاسبه کنیم، البته بر اساس و میزان شرع.

3- تخطئه باید بر اساس دلیل شرعی و توأم با برهان باشد، نه بر اساس جهل و یا سلیقة شخصی:

محمد بن منکرد می‌گوید: حضرت جابرس روزی لباس‌هایش را بر چوبی پهن کرده بود تا خشک شوند، در حالی که ازار خود را پشت گردن گره زده بود([[5]](#footnote-5)) نماز خواند، شخصی به او اعتراض کرد و گفت: آیا تنها با یک «ازار» نماز می‌خوانی؟ حضرت جابرس گفت: قصداً چنین کردم تا نادانی مثل تو مرا ببیند، در زمان حضرت پیامبر ج کسی از ما دو چادر نداشت؟([[6]](#footnote-6)).

ابن حجر می‌گوید: .... هدف، بیان این مطلب است که نمازخواندن با یک تکه پارچه جایز است. گرچه با دو پارچه بهتر است، ویا حضرت جابرس با زبان حال گفت: قصداً برای بیان جواز نماز چنین کردم تا افراد نادان بر من اقتدا کنند، و یا این که بر من اعتراض کنند، و سپس آن‌ها را بفهمانم که نماز در این صورت جایز است، و علت برخورد تند حضرت جابرس این بود که آنان را از اعتراض بر علما باز دارد و به بحث و تحقیق وادار کند([[7]](#footnote-7)).

4- به اشتباهات بزرگتر باید بیشتر توجه شود:

به تصحیح اشتباهات اعتقادی باید بیشتر از اشتباهات وابسته به آداب و غیره عنایت داشت، حضرت پیامبر ج به تتبع و تصحیح اشتباهات مربوط به شرک با مظاهر گوناگونش اهتمام زاید الوصفی مبذول می‌داشتند؛ زیرا شرک از موارد دیگر بسیار خطرناکتر است، و اکنون نمونه‌ی از آن را ذکر می‌کنیم:

مغیره بن شعبهس می‌گوید: روز درگذشت ابراهیم (پسر حضرت پیامبرج) خورشید گرفت، مردم گفتند: خورشیدگرفتگی بر اثر مرگ ابراهیم پدید آمده است، حضرت پیامبر ج فرمودند: خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های پروردگار هستند با مردن و زنده‌شدن کسی خورشیدگرفتگی و ماه‌گرفتگی رخ نمی‌دهد، هرگاه چنین موردی مشاهده کردید به درگاه خداوند دعا کنید و نماز بخوانید تا این که آن برطرف گردد([[8]](#footnote-8)).

از ابو واقد لیثیس روایت شده که هنگامی که حضرت پیامبر ج به حنین می‌رفتند از کنار درختی عبور کردند که «ذات انواط» نام داشت و مشرکان اسلحه‌های خو را برآن می‌آویختند، مردم گفتند: یا رسول الله برای ما نیز همانند مشرکان درختی به عنوان «ذات انواط» مشخص بفرما، حضرت پیامبر ج فرمودند: سبحان الله این گفته شما مانند گفته بنی اسرائیل است که به حضرت موسی÷ گفتند: آنگونه که کافران خدایانی دارند، برای ما نیز خدایی مشخص کن، سوگند به خدایی که نفسم در قبضه اوست، شما آداب و رسوم پیشینیان را در پیش خواهید گرفت([[9]](#footnote-9)).

در روایتی دیگر نیز از ابی واقد آمده است که آنان همراه با حضرت پیامبرج از مکه به سوی حنین حرکت کردند و می‌گوید: کافران دور درخت سدری که آن را «ذات انواط» می‌نامیدند، جمع می‌شدند و اسلحه‌های خود را برآن می‌آویختند، ما از کنار درخت سدری که بلند و سرسبز بود عبور کردیم، پس به حضرت پیامبر ج گفتیم که برای ما نیز درختی هماند «ذات انواط» مشخص بفرما، حضرت پیامبر ج فرمودند: سوگند به خدایی که نفسم در قبضه اوست شما سخنی گفتید همانند قوم موسی که گفتند: ﴿ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ١٣٨﴾ [الأعراف: 138].

«(ای موسی) برای ما معبودی بساز همانگونه که آنان معبودانی دارند».

این‌ها روش‌هایی است، و شما بر آداب و رسوم ملت‌های قبلی یک به یک عمل خواهید کرد([[10]](#footnote-10)).

از حضرت زید بن خالد جهنیس روایت شده که می‌گوید: شب در حدیبیه باران باریده و حضرت پیامبر ج صبح آن شب نماز فجر را با ما گزارد، وقتی که نماز تمام شد به مردم رو کرد و گفت: آیا می‌دانید خداوند چه فرمود؟ مردم گفتند: الله ورسوله اعلم (خدا و رسولش آگاه‌ترند) فرمودند: خداوند می‌فرماید:

«برخی از بندگانم به من مؤمن و برخی دیگر کافر گشتند، هرکس که گفته به فضل و رحمت خداوند بر ما باران فرود آمد او به من مؤمن و به ستارگان کافر است، و هرکس که گفته به سبب فلان ستاره بر ما باران فرود آمد او به ستارگان ایمان دارد و به من کفر کرده است»([[11]](#footnote-11)).

از حضرت عبدالله بن عباسب روایت شده که مردی گفت: «مَا شَاءَ اللَّهُ وَشِئْتَ» (هرچه خواست خداوند و شما باشد) حضرت پیامبر ج فرمودند: مرا با خدا شریک کردی؟ تنها بگو: «مَا شَاءَ اللَّه» و بس([[12]](#footnote-12)).

از حضرت عبدالله بن عمرب روایت شده است که می‌گوید: «همراه کاروانی بودیم که حضرت عمرس به نام پدرش سوگند خورد، حضرت پیامبرج آنان را صد زد و فرمود: آگاه باشید که خداوند شما را از سوگندخورن به نام آبا (و اجداد) نهی کرده است و اگر کسی سوگند می‌خورد باید به نام الله سوگند خورد و گر نه ساکت بماند»([[13]](#footnote-13)).

از ابی شریح هانی بن یزید روایت شد که گفت: گروهی نزد حضرت پیامبر ج آمدند، آن حضرت ج شنید که مردی را «عبدالحجر» (بندۀ سنگ) صدا می‌زنند، حضرت پیامبر ج از او پرسید: اسم تو چیست؟ گفت: «عبدالحجر» حضرت پیامبر ج فرمود: خیر، تو عبدالله هستی([[14]](#footnote-14)).

5- مصلح باید بر حسب موقعیت اجتماعی خویش به تصحیح اخطاء بپردازد:

آنچه از برخی دعوتگران پذیرفته می‌شود، از دیگران پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا آنان از جایگاهی برخوردار هستند که دیگران از آن محرومند، و یا این که آنان بر خطاکار تسلطی دارند که دیگران فاقد آنند، مانند پدر نسبت به فرزند، استاد نسبت به شاگرد، مأمور دولت نسبت به سایر مردم، پس افراد بزرگ‌سال با افراد هم‌عمر و یا کوچکتر برابر نیستند و نیز خویشاوند مانند غریبه و صاحب سلطه مانند دیگران نیست، درک این تفاوت‌ها مصلح و دعوتگر را بران می‌دارد که امور را در جایگاه مناسب خویش قرار دهد و برای هر کاری به اندازۀ واقعیش ارزش قایل باشد که در نتیجۀ آن انکار و تصحیح او منجر به منکر و خطای بزرگتری نمی‌گردد، تشخیص جایگاه و موقعیت مصلح و دعوتگر در قلب خطاکار در تعیین سطح انکار و میزان شدت و نرمش در برخورد با او نقش مؤثر و مفیدی دارد، و از این به دو مطلب زیر پی می‌بریم:

اولاً: این که هرکسی را که خداوند او را جایگاه و موقعیت و سلطه‌ای عنایت کرده است، باید آن را در امر به معروف و نهی از منکر و تعلیم مردم به کار گیرد، و باید بداند که مسئولیتش است؛ زیرا غالباً آنچه مردم از آنان می‌پذیرند از دیگران نمی‌پذیرند، و آنان نفوذ و توان تأثیرگذاری و انجام کارهایی را دارند که دیگران از آن عاجزند.

ثانیاً: داعی و کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، باید متوجه باشد که مبادا در تعیین پایگاه و منزلت خویش دچار اشتباه گردد و برای خود منزلتی برتر از جایگاه و منزلت واقعی اش تصور کند و با صفات شخصیتی که دارای آن نیست اقدام کند؛ زیرا این امر باعث نفور و بیزاری مردم و سد راه (اصلاح) می‌گردد.

حضرت پیامبر ج در اصلاح منکرات و آموختن مردم از منزلت و هیبت و شکوهی که خداوند به او عنایت کرده بود استفاده می‌نمود و گاهی بگونه‌ای برخورد می‌کرد که اگر به جای ایشان کسی دیگر می‌بود، برخورد او مورد قبول و مؤثر واقع نمی‌شد، مانند مثال زیر:

یَعِیش بن طهفَة غفاری از پدرش روایت می‌کند که او گفت: مانند بسیاری از بینوایان مهمان حضرت پیامبر ج بودم، ایشان پس از پاسی از شب برای سرزدن و رسیدگی به احوال میهمانان تشریف آوردند و مرا دیدند که به رو افتاده (بر سینه و شکم خوابیده) بودم، نزدم آمد و مرا با پای خود زد و گفت: اینگونه خواب نشو؛ زیرا خداوند متعال اینگونه خوابیدن را نمی‌پسندد، در روایتی دیگر آمده است که او را پای خود زد و بیدارش نمود و به او گفت: این کیفیت خوابیدن جهنمیان است([[15]](#footnote-15)).

اینگونه برخورد با حال و منزلت حضرت پیامبر ج مناسب بود، اما برای عامۀ مردم مناسب نیست، و برای هیچ شخصی که می‌خواهد کسی را از اینگونه خوابیدن منع کند شایسته نیست که او را با لگد بزند و بیدارش کند، و باز هم از او انتظار داشته باشد که حرفش را بپذیرد و از او تشکر نماید([[16]](#footnote-16)).

6- میان خطاکاران نادان و آنان که دانسته مرتکب خطا می‌گردند، باید تفاوت قایل بود:

داستان حضرت معاویه بن حکم سلمیس از واضح‌ترین داستان‌ها در این مورد می‌باشد، آنگاه که از بادیه به مدینه آمد واز تحریم سخن‌گفتن در نماز اطلاعی نداشت، می‌گوید: پشت سر حضرت پیامبر ج نماز می‌خواندم که مردی از میان صف عطسه‌ای زد، من جوابش گفتم، «يَرْحَمُكَ اللَّه» مردم با نگاه‌های تیزشان به سوی من نگریستند، من گفتم: مادران‌تان به داغ‌تان بنشینند، مگر چه شده همه مرا نگاه می‌کنید؟ با شنیدن حرف من، دست‌های‌شان را بر ران‌های خود زدند، من چون دیدم که آنان مرا ساکت می‌کنند به ناچار ساکت شدم (نزدیک بود جواب‌شان را بدهم، اما بر خود مسلط شدم و سکوت کردم) حضرت پیامبر ج نماز را تمام کرد، پدر و مادرم فدایش شوند، نه قبل و نه پس از او هرگز آموزگاری را ندیده ام که از او بهتر تعلیم دهد، سوگند به خداوند: نه رویش را ترش کرد و نه بر من داد کشید و نه مرا زد و نه فحشی گفت، بلکه (با مهربانی) به من گفت: در هنگام نماز سخن‌گفتن مناسب نیست، و در نماز باید به تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن مشغول بود([[17]](#footnote-17)).

آری، جاهل نیاز به آموزش و آن که برایش شبهه‌ای ایجاد شده، نیاز به توضیح و تذکر، و آن که بر خطایی پافشاری می‌کند، به موعظه نیاز دارد، هرگز نباید با کسی که حکم را می‌داند و آن که از حکمی ناآگاه و بی‌خبر است یکسان برخورد شود و یکنواخت سرزنش و مؤاخذه گردند، و چه بسا برخورد تند، افراد جاهل و ناآگاه را به نفرت و سرکشی و عدم اطاعت وادار می‌کند، و اما اگر از ابتدا با حکمت و نرمی با او برخورد شود، وضع کاملاً متفاوت خواهد بود؛ زیرا فرد جاهل و ناآگاه خود را خطاکار نمی‌داند، و او با زبان حال به کسی که او را سرزنش می‌کند، می‌گوید: چرا قبل از این که مرا سرزنش کنی، مرا نیاموختی؟

خطاکار گاهی نادانسته به خطا می‌رود و حتی گاهی خود را برحق می‌پندارد، پس حال او را باید مراعات کرد، در مسند امام احمد رحمه الله از حضرت مغیره بن شعبهس روایت شده که می‌گوید: حضرت پیامبر ج غذایی میل فرمود و پس از آن نماز اقامه شد حضرت پیامبر ج که قبلاً وضو گرفته بود، برای نماز برخاست، من برایشان آب بردم تا وضو بگیرند، حضرت پیامبرج مرا از خود راند و گفت: برو عقب! به خدا سوگند از آن پیش آمد دلگیر شدم، و پس از نماز نزد حضرت عمرس شکوه کردم، حضرت عمرس به ایشان گفت: ای پیامبر خدا! مغیره از این که او را رانده‌ای دلگیر است، و بر او سخت گذشته است و از آن بیم دارد که مبادا در دل از وی کدورتی داشته باشید، حضرت پیامبر ج فرمودند: در دل برای او چیزی غیر از خیر و خوبی ندارم، او پس از غذا آب آورد تا وضو بگیرم، اگر من وضو می‌گرفتم مردم پس از من (بعد از غذاخوردن به این قصد که وضوی آنان باطل شده) وضو می‌گرفتند([[18]](#footnote-18)).

باید توجه داشت که تخطئه حضرت پیامبر ج تأثیر منفی نداشت که در دل‌هایشان نارضایتی و یا نفرتی ایجاد کند، بلکه برعکس برآنان تاثیر مثبتی می‌گذاشت و با وجود این که از جانب حضرت پیامبر ج تخطئه شده بودند، اما باز هم در بیم و هراس بودند، و خود را متهم می‌نمودند ودر اضطراب و پریشانی به سر می‌بردند و تا زمانی که از رضایت و خوشنودی حضرت پیامبرج اطمینان حاصل نمی‌کردند، آرام نمی‌نشستند.

در این داستان نیز می‌بینیم که تخطئه حضرت پیامبر ج به خاطر غضب و نارضایتی از شخص مغیره نبود، بلکه به خاطر شفقت بر مردم و متوجه‌ساختن آنان بود که مبادا چیزی را که واجب نیست، واجب بپندارند و در حرج و زحمت بیافتند.

مربی و پیشوا در قلوب اصحابش جایگاه و منزلت بلندی دارد و اگر او فردی از آنان را سرزنش و تخطئه کند، به راحتی از او می‌پذیرد، گاهی مربی از سرزنش اصحاب خود مصلحت افرادی دیگر و منفعت عامه را در نظر می‌گیرد، البته این به معنای آن نیست که تأثیر منفی آن به حال خود گذاشته شود، بلکه باید آن را تدارک دید و با راه‌های متفاوتی تأثیر آن را از بین برد، مانند اظهار گلایه ولو این که با واسطۀ شخصی دیگر باشد، آنگونه که مغیره حضرت عمرس را واسطه نمود، و در مقابل مربی و پیشوا بر منزلت آن شخص تأکید و حسن ظن خود را نسبت به وی بیان می‌کند و اینگونه واقعیت امر آشکار می‌گردد.

7- باید در میان خطای اجتهادی و خطایی که از روی عمد، غفلت و یا سستی انجام شده، تفاوت قایل بود:

بی‌تردید آن که خطایش اجتهادی است قابل سرزنش و ملامت نیست، بلکه باز هم اگر در اجتهاد خود اخلاص داشته باشد به او یک اجر می‌رسد؛ زیرا حضرت پیامبر ج فرمودند: هرگاه حاکم در حکمی اجتهاد کند و رأی او صائب باشد به او دو اجر و اگر در حکم به اشتباه رفته باشد باز هم به او یک اجر می‌رسد([[19]](#footnote-19)).

و این برخلاف آن خطاکاری است که روی عمد و سستی مرتکب خطا شده است، این دو با هم برابر نیستند، اولی را باید تعلیم داد و او را نصیحت کرد، اما دومی را باید موعظه و سرزنش نمود.

البته اجتهادی که صاحبش معذور شمرده می‌شود، اجتهادی است جایز که از شخصی با صلاحیت صادر شده باشد نه از کسی که بدون علم و مراعات‌کردن احوال و اوضاع فتوا می‌دهد، بدین جهت است که حضرت رسول گرامی ج اصحابی را که در داستان صحابی مجروح به اشتباه حکم کرده بودند، به سختی سرزنش نمود، ابوداود در کتاب سنن خویش از حضرت جابرس روایت می‌کند که او گفت: به سفری رفتیم، در راه سنگی به یکی از همراهان ما اصابت کرد و سرش را شکافت و از قضا همان شخص احتلام شد، از همراهان خود پرسید: آیا برای من تیمّم جایز است؟ همراهانش به او جواب دادند: تا هنگامی که بر استعمال آب توانایی داری تیمم برای تو جایز نیست، آن صحابی بناچار غسل نمود و بر اثر آن درگذشت، حضرت جابرس می‌گوید: هنگامی که نزد حضرت پیامبر ج بازگشتیم، ایشان از داستان آن صحابی اطلاع یافتند و فرمودند: آن‌ها او را کشته اند، خداوند هلاک‌شان کند، اگر نمی‌دانستند چرا نپرسیدند؟ همانا درمان نادانی پرسیدن است([[20]](#footnote-20)).

و همچنین حضرت پیامبر ج فرمودند: قضات سه گونه اند، یکی در بهشت و دوتای دیگر در جهنم؛ آن قاضی که حق را بداند و به آن قضاوت کند بهشتی است و آن قاضی که حق را بداند و عمداً از آن عدول کند و آن که بدون علم و دانش قضاوت کند جهنمی‌اند([[21]](#footnote-21)).

و از اموری که درجه انکار و برخورد با خطا را بر اساس آن باید تنظیم نمود، مراعات‌نمودن و در نظرداشتن محیطی است که خطا در آن صورت گرفته است اموری مانند انتشار سنت و یا بدعت، یا رواج‌یافتن منکرات و یا وجود افرادی جاهل و سهل انگار که به جواز آن منکر فتوا می‌دهند و نزد مردم نیز وجهه‌ای دارند.

8- ارادة خیر خطاکار مانع از انکار و برخورد با وی نیست:

عمرو بن یحیی می‌گوید: از پدرم شیدم که از جدم حکایت می‌کرد که او گفت: ما قبل از نماز صبح بر دروازۀ منزل حضرت عبدالله بن مسعودس می‌نشستیم تا این که او بیرون می‌آمد و همراه با او به مسجد می‌رفتیم، باری حضرت ابوموسی اشعریس آمد و پرسید: ابوعبدالرحمن تاکنون بیرون نیامده است؟ گفتم: خیر، او نیز با ما منتظر ماند، تا این که حضرت عبدالله بن مسعودس خارج شد و همه برخاستیم و نزدش رفتیم، حضرت ابوموسیس به او گفت: ای ابوعبدالرحمن، اندکی پیش در مسجد امری ناپسند مشاهده کردم، و البته بحمد لله چیزی جز خیر ندیدم.

- ابن مسعود س: چه دیدی؟

- ابوموسیس: اگر زنده ماندی خود نیز آن را خواهی دید، مردمی را دیدم که در مسجد حلقه زده و به انتظار نماز نشسته بودند و سنگریزه‌هایی در دست داشتند و در هر حلقه‌ای مردی با صدای بلند می‌گفت: صد مرتبه تکبیر بگویید و آن‌ها نیز صد مرتبه تکبیر می‌فتند، سپس می‌گفت: صد مرتبه لا اله الا الله بگویید و آن‌ها نیز می‌گفتند، و سپس می‌گفت: صد مرتبه سبحان الله بگویید و آن‌ها نیز می‌گفتند.

- ابن مسعودس: تو به آن‌ها چه گفتی؟

- ابوموسیس: چیزی نگفتم، به انتظار نظر و امر تو ماندم.

- ابن مسعودس: چرا به آن‌ها نگفتی تا بدی‌های خود را بشمارند؟ و به آنان ضمانت ندادی که از خوبی‌هایشان چیزی گم نشود؟

- حضرت عبدالله بن مسعودس به راه افتاد و ما نیز همراه او حرکت کردیم تا این که نزد یکی از آن حلقه‌ها آمد و کنار آنان ایستاد و پرسید: دارید چه کار می‌کنید؟

- ای ابوعبدالرحمن، با این سنگریزه‌ها اذکار و تسبیحات را می‌شماریم.

- ابن مسعودس: بهتر است بدی‌های خود را بشمارید من ضامن هستم که از نیکی‌های شما چیزی گم نشود، وای بر شما ای امت محمد! به چه زودی دارید هلاک می‌شوید، یاران پیامبر شما در هرجا وجود دارند، لباس‌های حضرت پیامبر ج تاکنون کهنه نشده و ظرف‌هایش هنوز نشکسته، سوگند به خدایی که نفسم در اختیار اوست، یا شما بر دینی برتر از دین محمد هستید و یا این که گشایندگان دروازه ضلالت هستید.

- ای ابوعبدالرحمن: والله، ما اراده‌ای جز خیر نداشتیم.

- ابن مسعودس چه بسیارند افرادی که ارادۀ خیر دارند، اما به آن نمی‌رسند، حضرت پیامبر ج به ما فرمودند: گروهی قرآن را می‌خوانند، البته قرائت‌شان از تر قوه (استخوان بالای سینه و زیر گردن) آنان نمی‌گذرد، سوگند به خداوند نمی‌دانم شاید اکثر شما از همان افراد باشید.

سپس از آنان روی گردانید، عمرو بن سلمه می‌گوید: بیشترین آن افراد را دیدیم که در جنگ نهروان همراه با خوارج با ما می‌جنگیدند([[22]](#footnote-22)).

9- در تنبیه بر اخطاء باید عدل را پیشه کرد و از جانبداری باید پرهیز نمود:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قُلۡتُمۡ فَٱعۡدِلُوا﴾ [الأنعام: 152].

«هرگاه سخن می‌گویید (عدل و) انصاف نمایید».

و نیز می‌فرماید: ﴿ وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِۚ﴾ [النساء: 58].

«و هرگاه میان مردم داوری کردید عادلانه قضاوت کنید».

هنگامی که حضرت اسامه بن زیدب برای زنی که مرتکب سرقت شده بود سفارش کرد، با وجود این که او محبوب حضرت پیامبر ج (حِبّ النبی) و فرزند محبوبش (زید) بود، اما بازهم این امر مانع از سرزنش وی از جانب حضرت پیامبر ج نشد.

حضرت عایشهل می‌گوید: مسأله زنی قریشی که در دوران حضرت پیامبر ج در غزوه فتح مرتکب سرقت شده بود، قریش را به خود مشغول ساخته بود و در این فکر بودند که چه کسی می‌تواند برای او نزد پیامبر ج سفارش کند، سر انجام به این نتیجه رسیدند که کسی دیگر جز حضرت اسامهس (حب النبی) جرأت چنین کاری را ندارد، آن زن را نزد حضرت پیامبر ج بردند و حضرت اسامه ج برای او سفارش کرد، چهره حضرت پیامبر ج (از شدت ناراحتی) دگرگون شد و به اسامه گفت: آیا در حدی از حدود الهی سفارش می‌کنی؟ حضرت اسامهس گفت: ی رسول خدا برای من استغفار کن، پیامبر ج صحابۀ کرامش را جمع کرده و برای شان خطبه داد و فرمود: اما بعد، علت تباهی ملت‌های پیشین این بود که هرگاه شخصی شریف در میان آنان مرتکب سرقت می‌شد او را آزاد می‌گذاشتند و اگر فردی ضعیف و بیچاره دزدی می‌کرد، حد و عقوبت شرعی را بر او اجرا می‌کردند، سوگند به خدایی که نفسم در اختیار اوست، اگر فاطمه بنت محمد (اعاذها الله) نیز مرتکب سرقت می‌شد، حتماً دست او را قطع می‌کردم، و پس از آن دستور داد که دست آن زن را قطع کنند([[23]](#footnote-23)).

و در روایتی از سنن نسائی از حضرت عایشهل آمده که وی گفت: زنی ناشناس به نام افرادی معروف، زیورآلات و جواهری را از مردم به عاریه می‌گرفت و برای خود می‌فروخت، آن زن را نزد حضرت پیامبر ج آوردند، خانوادۀ او از حضرت اسامهس خواستند تا نزد حضرت پیامبر ج سفارش کند و او نیز چنین کرد، چهره حضرت پیامبر ج (از شدت ناراحتی) دگرگون شد و به اسامه گفت: آیا برای عدم اجرای حدی از حدود الهی سفارش می‌کنی؟ حضرت اسامهس گفت: یا رسول الله، برایم استغفار کن، حضرت پیامبر ج در شامگاه آن روز به منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: ملت‌های قبل از شما به خاطر این هلاک شدند که اگر شخصی شریف مرتکب سرقت می‌شد او را رها می‌کردند و اگر شخصی ضعیف دزدی می‌کرد، حد را بر او اجرا می‌کردند، سوگند به آن ذاتی که نفس محمد در اختیار اوست اگر فاطمه بنت محمد (اعاذها الله) نیز مرتکب سرقت می‌شد، دست او را قطع می‌کردم، و پس از آن دستور داد که دست آن زن را قطع کنند([[24]](#footnote-24)).

عکس العمل و بر خورد حضرت پیامبر ج با حضرت اسامه نشانۀ عدل ایشان است و نیز گویای این مطلب است که نزد حضرت پیامبر ج مصلحت شرع از محبت اشخاص برتر است، انسان می‌تواند گاهی اشتباه شخصیِ فردی را نادیده بگیرد، اما خطای کسی که در حق شرع مرتکب خطا می‌گردد قابل تسامح و چشم‌پوشی نیست.

برخی از مردم اگر یکی از خویشاوندان و دوستان‌شان مرتکب خطا گردد با او به گونه‌ای کاملاً متفاوت با بیگانگان با نرمی و مدارا برخورد می‌کنند، چه بسا از آنان جانبداری نموده و با نوعی دوگانگی ناجایز برخورد می‌کنند، و حتی گاهی از خطای دوست خود در می‌گذرند، اما با دیگران با شدت تمام و به گونه‌ای انعطاف ناپذیر برخورد می‌کنند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وعين الرضا عن كل عيب كليلة |  | ولكن عين السُّخط تُبديالمساويا |

«چشم رضایت و خشنودی، زشتی‌ها را نمی‌بیند، در حالی که دیدۀ خشم و ناخشنودی فقط بدی‌ها را برملا می‌سازد».

این مطلب بر افعال نیز صادق می‌آید، گاهی یکی از دوستان مرتکب کاری می‌شود و کار او بر محمل صحیح و مناسبی حمل می‌گردد، و اما اگر همین کار از شخصی دیگر سر بزند، به گونه‌ای دیگر و کاملاً متفاوت تعبیر می‌گردد.

آنچه گفته شد در صورتی است که احوال و اوضاع باهم یکی باشد و گرنه اعتبارات و حیثیات متفاوت را باید درنظر داشت، بیان این مطلب خواهد آمد.

10- باید مواظب بود که مبادا اصلاح خطا منجر به خطای بزرگتری گردد:

یکی از قواعد شرعی این است که فسادی اندک که موجب دفع فساد و تباهی بزرگتری گردد، قابل تحمل و برداشت است، داعی گاهی برای این که کار به جایی باریکتر نکشد و منجر به خطای بزرگتری نگردد، از خطا چشم می‌پوشد و سکوت را برمی‌گزیند.

با وجود این که کفر منافقان برای حضرت پیامبر ج امری مسلم و ثابت بو و با توجه به این که حقیقت آنان برای عامه مردم آشکار نبود، حضرت پیامبر ج از بیم این که مبادا مردم بگویند که محمد یارانش را می‌کشد، در برابر آنان سکوت فرمود و علیه آنان هیچگونه اقدامی نکرد، بلکه در برابر آزار و اذیت آنان صبر را پیشه نمود.

حضرت پیامبر ج می‌خواست خانه کعبه را منهدم کند و دوباره آن را بر اساس و شالودۀ ابراهیم خلیل بنا کند، اما چون قریش تازه مسلمان و به دوران جاهلیت نزدیک بودند و احتمال داشت که عقول آنان این امر را تحمل نکند، از این کار صرف‌نظر فرمودند، و کعبه را با وجود این که ایراد داشت و دروازه آن از زمین بلند و به روی عامه مردم بسته، و برای خانه کعبه وضعیتی نامناسب بود، آن را به حالت پیشین خود گذاشت.

قبل از آن خداوند از بدگویی معبودان باطل مشرکین با وجودی که این خود نوع طاعت و تقرب محسوب می‌شد، نهی فرمود؛ زیرا که آن به منکری بزرگتر که فحش و بدگویی خداوند است، منجر می‌گردید.

گاهی داعی به منظور تلافی خطا و یا منکری بزرگتر بر منکری سکوت و یا اصلاح آن را به فرصتی دیگر موکول می‌کند و یا این که وسیله و روش خود را تغییر می‌دهد، تا مادامی که نیتی صادقانه داشته باشد و در این راه از سرزنش و ملامت ملامتگران نهراسد و تنها مصلحتی دینی او را از اقدام عاجل باز داشته باشد نه سستی و کم دلی، این کار او کوتاهی و ترک دعوت محسوب نمی‌گردد.

باید توجه داشت که شور و هیجانی که توأم با حکمت نباشد، یکی از اموری است که هنگام تصحیح اخطا منجر به خطا و اشتباهاتی بزرگتر می‌گردد.

11- هنگام تصحیح اخطا طبیعتی را که خطا از آن سرچشمه گرفته، باید در نظر داشت:

برخی از اخطا به گونه‌ای هستند که برطرف‌کردن آن به صورت کلی امکان‌پذیر نیست؛ زیرا که خطا در بدو آفرینش در نهاد شخص به ودیعت نهاده شده است و راست‌کردن کجی آن منجر به فاجعه‌ای می‌گردد، البته تقلیل و تخفیف آن امکان‌پذیر است، مانند طبیعت زن که حضرت پیامبر ج در باره آن می‌فرمایند: زن از استخوان پهلو آفریده شده و هرگز راست نمی‌شود، اگر با او زندگی می‌کنی با همین کجی، با او بساز، و اگر بخواهی راستش کنی، می‌شکند. و (مراد از) شکستن آن همان طلاق اوست([[25]](#footnote-25)).

و در روایتی دیگر آمده: به زنان خوبی کنید، همانا آنان از استخوان پهلو آفریده شده اند و کج‌ترین استخوان پهلو بالاترین آن است، اگر بخواهی راستش کنی می‌شکند و اگر او را به حال خود بگذاری برای همیشه کج می‌ماند، پس به زنان خوبی کنید([[26]](#footnote-26)).

علامه ابن حجر می‌گوید: در این توصیه حضرت پیامبر ج اشارۀ لطیفی است به این مطلب که با زنان باید با نرمی برخورد نمود؛ زیرا برخورد مبالغه‌آمیز موجب شکستن آنان می‌گردد، و نیز نباید آنان را بر همان کجی رها کرد، از این حدیث فهمیده می‌شود که هرگاه کجی زنان از آنچه در طبیعت آنان است فراتر رفته و به مرز ارتکاب معاصی و ترک واجبات رسید، نباید آن را به حال خود گذاشت و مطلب حدیث این است که زن را تنها در امور جایز و مباح می‌توان به همان کجی فطری او گذاشت، در این حدیث نکاتی دیگر نیز وجود دارد، مانند: مدارا با مردم برای به دست‌آوردن دل‌های ایشان و صبرنمودن بر کجی آنان، و این که هرکس بخواهد آنان را به صورت کلی راست کند از انتفاع و استفاده از آنان محروم می‌ماند، و به این نکته نیز باید توجه داشت که مرد نیاز به همسری دارد، تا موجبات تسکین و آرامش وی را فراهم نماید و در امور زندگی همدم و معین او باشد، گویا حدیث این مطلب را بیان می‌نماید که انتفاع و استفاده از زن بدون صبر بر کج فطری وی امکان‌پذیر نیست([[27]](#footnote-27)).

12- میان خطای در حق شرع و خطای در حق شخص باید تفاوت قایل بود:

هنگامی که دین نزد ما از جان‌های ما اهمیت و ارزش بیشتری دارد، پس بر ما واجب است که دین را بیشتر از نفس‌های خود یاری و حمایت نماییم و هنگام هتک حرمتش به خشم بیاییم، و این نشانۀ ضعف غیرت دینی است که می‌بینی اگر به شخصی اهانت و دشنام داده شود برآشفته می‌گردد و به خشم می‌آید، اما اگر کسی دین او را اهانت کند و یا دشنام دهد به خشم نمی‌آید، (و هیچ واکنشی نشان نمی‌دهد) و یا این که با ضعف و حیا از آن دفاع می‌کند.

حضرت پیامبر ج در باره خطاهایی که به حق شخصی ایشان مربوط می‌شد، خصوصاً از برخوردهای تند اعراب بادیه‌نشین برای تألیف قلوب آنان، تسامح و درگذر می‌فرمودند، در صحیح امام بخاری از حضرت انس بن مالکس روایت شده که وی فرمود: همراه با حضرت پیامبر ج قدم می‌زدم، ایشان چادری نجرانی که کناره‌های درشتی داشت پوشیده بودند، شخصی صحرانشین به ایشان رسیده و چادر وی را با شدت به گردن ایشان فشرده و حتی من مشاهده کردم که کناره‌های درشت چادر بر گردن ایشان اثر گذاشته بود، و سپس گفت: ای محمد! دستور بده تا از مال خدا (بیت المال) که در دست تو است، به من چیزی بدهند، حضرت پیامبر ج به او نگاه فرمود و خندیدند، و سپس دستور دادند تا به او عطایی بدهند([[28]](#footnote-28)).

اما اگر خطا و اهانتی در حق دین صورت می‌گرفت به خشم می‌آمدند، و نمونه‌هایی از آن را در آینده ذکر می‌نماییم.

13- میان خطای بزرگ و خطای کوچک باید تفاوت قایل بود، با توجه به این که شریعت میان گناهان کبیره و صغیره فرق گذاشته است:

14- میان خطاکاری که در اعمال خیر سابقه و گذشتة خوبی دارد و خطای او در بحر نیکی‌هایش متلاشی می‌گردد، و خطاکاری که در معاصی فرو رفته، باید تفاوت قایل بود:

خطاکاری که سوابق خوبی دارد، خطای او قابل تحمل و چشم‌پوشی است، و آنچه از او قابل تحمل است از دیگران برداشت نمی‌شود، مانند آنچه با حضرت ابوبکر صدیقس پیش آمد، حضرت اسماء بنت ابی بکرب می‌گوید: همراه با رسول الله ج به قصد حج حرکت کردیم و چون به «عَرج» رسیدیم، حضرت پیامبر ج آنجا منزل گرفتند، عایشهل کنار حضرت پیامبر ج نشست و من کنار پدرم نشستم، در آن سفر سواری حضرت پیامبرج و ابوبکرس یکی بود که آن را به یکی از بردگان ابوبکرس سپرده بودند، حضرت ابوبکرس در انتظار برده اش بود تا شتر را بیاورد، اما هنگامی که او آمد، شتر همراهش نبود، حضرت ابوبکرس از او پرسید: شتر کجاست؟ او گفت: دیشب آن را گم کردم، حضرت ابوبکرس گفت: ما تنها همین یک شتر را داشتیم و تو آن را گم کردی؟! و سپس برخاست و او را تنبیه نمود، حضرت پیامبر ج تبسم می‌فرمود و می‌گفت: نگاه کنید که این مُحرم حضرت ابوبکرس) چکار می‌کند! ابن ابی زِرمه می‌گوید: حضرت پیامبر ج در حالی که تبسم بر لب داشت جز این جمله چیزی نمی‌گفت، نگاه کنید که این مُحرم چکار می‌کند!([[29]](#footnote-29)).

15- میان خطاکری که برای نخستین بار مرتکب خطا گشته و آن که دایماً مرتکب خطا می‌گردد، باید تفاوت قایل بود:

16- میان خطاکاری که پی در پی خطا می‌کند و آن که گاه گاهی مرتکب خطا می‌گردد، باید تفاوت قایل بود:

17- میان آن که آشکارا خطا می‌کند و آن که به پنهانی مرتکب خطا می‌گردد، باید تفاوت قایل بود:

18- حال کسی را که دین در قلبش رسوخ نکرده و نیاز به تألیف قلب دارد باید مراعات نمود و با او نباید به تندی برخورد شود:

19- هنگام تصحیح خطا منزلت و مقام شخص را باید درنظر گرفت:

مراعات این موارد با عدل که قبلاً به آن اشاره شد تعارض و منافاتی ندارد.

20- با خطاکار کم‌عمر باید به گونه‌ای متناسب با حال و سن او برخورد شود:

امام بخاری/ از حضرت ابوهریرهس روایت کرده که حضرت حسن بن علیب از خرماهای صدقه یکی برداشت و به دهان برد، حضرت پیامبر ج فرمود: کِخ کِخ، مگر نمی‌دانی که ما از مال صدقه نمی‌خوریم([[30]](#footnote-30)).

طبرانی/ از زینب بنت ابی سلمهب روایت می‌کند که وی هنگامی که حضرت پیامبر ج مشغول غسل بودند، وارد شد، وی می‌گوید: حضرت پیامبر ج کفی آب برداشت و به صورتم زد و فرمود: برگرد دخترک([[31]](#footnote-31)).

از آنچه گذشت، معلوم می‌گردد که کم‌عمری و صغر مانع از تصحیح خطا نمی‌گردد، بلکه این نشانۀ تربیت خوب و مناسب کودک است، و این چیزی که در ذهن او نقش می‌بندد ذخیره آینده اش می‌گردد، در حدیث اول آموزش تقوا و پرهیزگاری به طفل، و در حدیث دوم آموزش ادب جازه‌گرفتن و نگاه‌نکردن به عورت دیگران بیان شده است.

یکی از شواهد جالب در این باره داستان پسر بچه‌ای است خردسال (عمر بن ابی سلمه) که امام بخاری/ از او روایت نموده که او گفت: من پسر بچه‌ای خردسال و تحت تربیت حضرت پیامبر ج بودم و هنگام غذاخوردن، دستم در کاسه دور می‌زد حضرت پیامبر ج به من گفت: ای پسر، بسم الله بگو و از جلوی روی خود غذا بخور، از آن روز به بعد روش غذاخوردنم برای همیشه همین است([[32]](#footnote-32)).

می‌بینیم که در این داستان توجیهات حضرت پیامبر ج به این پسر بچه که در خوردن غذا و دورزدن دستش در کاسه اشتباه کرده بود، توجی‌هاتی است کوتاه، مختصر و واضح که حفظ و درک آن بسیار ساده است و برای همیشه در قلب آن پسر بچه به گونه‌ای تأثیر گذاشت که می‌گوید: از آن روز به بعد روش غذا‌خوردنم برای همیشه همین است.

21- هنگام برخورد با اشتباهات زنان بیگانه باید مواظب بود:

تا این که از آن سوء استفاده نشود و از فتنه در امان باشی، پس نباید در بارۀ صحبت‌کردن جوانی با دختری جوان به بهانه بیان خطا و تعلیم تساهل نمود؛ زیرا این امر مصایب و مشکلات فراوانی به دنبال دارد، و شایسته است که به مأمورین حکومتی امر به معروف و نهی از منکر و افراد بزرگسال در این مورد مجال بیشتری داده شود، کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند بیندیشد، اگر گمان غالب او این بود که برخورد او مفید خواهد بود، سخن بگوید و در غیر این صورت از صحبت‌کردن با زن‌های لاابالی که بر گمراهی اصرار دارند و چه بسا او را متهم می‌سازند، بپرهیزد، و در این صورت اوضاع اجتماعی و منزلت کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، برای مفیدبودن برخورد با اشتباهات و تبلیغ و اقامه حجت و برهان، نقشی اساسی خواهد داشت، به داستان زیر توجه کنید.

از عبید (بردة ابی رُهم) روایت شده که حضرت ابوهریرهس با زنی که عطر زده و قصد مسجد داشت برخورد نمود و از او پرسید: ای کنیز خداوند جبار، کجا می‌روی؟ او گفت: به مسجد می‌روم، حضرت ابوهریرهس گفت: برای مسجد خود را عطر زده‌ای؟ گفت: آری، حضرت ابوهریرهس گفت: من از حضرت پیامبر ج شنیدم که می‌فرمودند: هر زنی که عطر و خوشبویی استعمال کند و سپس به مسجد برود، هیچ نمازی از او پذیرفته نمی‌شود، مگر این که غسل کند (و اثر عطر را از خود دور نماید)([[33]](#footnote-33)).

و در صحیح ابن خزیمه اینگونه روایت شده: زنی از کنار حضرت ابوهریرهس عبور کرد، بوی عطری که آن زن استعمال کرده بود، هوا را عطرآگین ساخته بود، حضرت ابوهریرهس به او گفت: ای کنیز خدای جبار! کجا می‌روی؟

- زن: به مسجد می‌روم.

- حضرت ابوهریرهس: عطر استعمال کرده‌ای؟

- زن: آری.

- حضرت ابوهریرهس: برگرد و غسل کن؛ زیرا من از رسول خدا ج شنیده‌ام که فرمودند: خداوند از زنی که عطر استعمال کرده و به مسجد برود، هیچ نمازی را نمی‌پذیرد، تا این که برگردد و غسل کند([[34]](#footnote-34)).

22- مبادا آثار خطا تصحیح گردد و اصل خطا و سبب آن به فراموشی سپرده شود:

23- در تصور خطا مبالغه نشود و هرگز مبادا خطا را بزرگتر از حد واقعی تصور کرد:

24- هرگز مبادا برای اثبات خطای شخصی، تکلف و از حد اعتدال تجاوز نمود، و از پافشاری برای اعتراف‌گرفتن از خطا کار باید پرهیز کرد:

25- برای تصحیح خطا، به خطاکار باید فرصت کافی داد، خصوصاً به کسی که مدتی طولانی را با خطا گذرانده و به آن عادت کرده است، البته در این مدت دایماً و پی در پی باید به او تذکر داده شود:

26- هرگز نباید به گونه‌ای برخورد کنیم که خطاکار احساس کند که دشمن او هستیم، و باید این نکته را مراعات نمود که به دست‌آوردن اشخاص مهم‌تر و مقدم بر تمام‌کردن صحنه به نفع خویش است:

اکنون پس از این مقدمه نوبت آن رسیده که نمونه‌هایی از برخی وسایل و اسالیبی که حضرت پیامبر ج در برخورد با اشتباهات مردم به کار می‌گرفتند، بر اساس آنچه در احادیث صحیح حضرت پیامبر ج که علما برای ما نقل کرده اند، وارد شده است، بیان نماییم.

شیوه‌های پیامبر ج در برخورد با اشتباهات مردم

(1) شتاب‌ورزیدن به تصحیح خطا و عدم اهمال آن:

حضرت پیامبر ج به تصحیح خطا مبادرت می‌ورزید، به خصوص که در حق ایشان تأخیر بیان از وقت نیاز جایز نیست و ایشان مکلف بودند تا حق را برای مرم بیان نمایند، و آنان را به خیر و خوبی راهنمایی و از شر و بدی برحذر دارند، مسارعت حضرت پیامبر ج به تصحیح اخطای مردم در مناسبات زیادی واضح و آشکار است، مانند داستان شخصی که در خواندن نماز اشتباه کرد و داستان زن مخزومی، داستان ابن لتبیه، داستان حضرت اسامهس، داستان سه نفری که قصد تشدید در عبادات و ترک ازدواج را داشتند، و مواردی دیگر از این قبیل داستان‌ها که ان شاء الله در اثنای بحث خواهد آمد.

بسا عدم مبادرت به تصحیح اخطاء موجب فوت‌شدن مصلحت و سبب ضایع‌گشتن فایده مطلوب می‌گردد و گاهی فرصت از دست می‌رود و مناسبت خاتمه می‌یابد و حادثه کهنه و تأثیر تصحیح خطا ضعیف می‌گردد.

(2) معالجه خطا با بیان حکم:

از حضرت جَرهَدس روایت شده که حضرت پیامبر ج از کنار وی عبور نموده و او را دیدند که رانش را نپوشیده بود، پس حضرت پیامبر ج به وی فرمودند: ران خود را بپوشان؛ زیرا ران از عورت است([[35]](#footnote-35)).

(3) بازگردانیدن خطاکاران به شرع و یادآوری اصلی که از آن تخطی نموده اند:

در لحظه شدت و فشار خطا و گرفتاری حادثه مبدأ شرعی از ذهن می‌رود ودر میان هیاهو و آشوب‌ها گم می‌شود، و با اعلام مبدأ و آشکار نمودن قاعده شرعی در آن لحظات خطاکار به خود می‌آید و از غفلتی که برایش پیش آمده خارج می‌شود، اگر به حادثۀ خطیری که به سبب آتش فتنه‌ای که منافقین برافروخته بودند، میان مهاجرین و انصار رخ داد، تأمل کنیم، مثالی در این مورد خواهیم یافت.

امام بخاری/ در کتاب صحیح خود از حضرت جابرس روایت نموده که می‌گوید: در رکاب حضرت پیامبر ج به غزوه‌ای رفتیم در این غزوه افراد زیاد از مهاجرین و انصار شرکت داشتند، مردی از مهاجرین که اهل مزاح و بسیار بازیگر بود، مردی انصار را مشتی زد، مرد انصاری برآشفت و بسیار خشمگین شد و در میان آنان دعوا و نزاع درگرفت، انصاری فریاد برآورد: ای انصار ... حضرت پیامبر ج بیرون آمدند و فرموند: شما را چه کار با نعره‌ها و فریادهای اهل جاهلیت؟ سپس فرمودند: آنان را چه شده؟ و ایشان را خبر دادند که مردی مهاجر یکی از انصار را مشتی زده است، جابر می‌گوید: حضرت پیامبر ج فرمودند: این کارها را رها کنید؛ زیرا که پلید و نامبارک هستند([[36]](#footnote-36)).

و در روایت مسلم آمده که حضرت پیامبر ج فرمودند: هر مردی برادرش را چه ظالم باشد و چه مظلوم، باید یاری نماید، اگر ظالم بود او را از ظلم باز دارد و اگر مظلوم واقع شده بود، او را کمک کند([[37]](#footnote-37)).

(4) تصحیح تصوری که در نتیجۀ اختلال آن خطا صورت گرفته است:

در صحیح بخاری از حُمَیِّد الطویل روایت شده که او از حضرت انس بن مالکس شنیده که وی گفت: سه نفر به خانه‌های حضرت پیامبر ج رفتند و در باره عبادت ایشان تحقیق نمودند، و چون از مقدار عبادت آن حضرت ج اطلاع یافتند، آن را کم دانستند و گفتند: ما مانند حضرت پیامبر ج نیستیم، خداوند متعال تمامی گناهان او را مغفرت نموده است. (آنان اینگونه فهمیدند که کسی که از بخشوده‌شدن گناهان خویش آگاه نیست نیاز به مبالغه در عبادت دارد به امید این که گناهانش بخشوده شود) یکی از آنان گفت: من شب‌ها (نمی‌خوابم و) برای همیشه شب‌ها تا صبح نماز می‌خوانم، دیگری گفت: من از زن‌ها کناره می‌گیرم و هرگز ازدواج نمی‌کنم و دیگری گفت: من برای همیش روزه می‌گیرم، حضرت پیامبر ج (پس از اطلاع) نزد آنان تشریف برده و پرسیدند: شما چنین و چنان گفته اید؟ بخدا سوگند، من از همه شما بیشتر خشیت الهی و تقوا دارم، برخی روزها روزه می‌گیرم و برخی دیگر را افطار می‌کنم، نماز هم می‌خوانم و نیز می‌خوابم و ازدواج هم می‌کنم.

امام مسلم از حضرت انسس اینگونه روایت کرده است که چند نفری از اصحاب پیامبر ج همسران وی را در بارۀ عبادات خصوصی حضرت پیامبرج پرسیدند، یکی از آنان گفت: من هرگز ازدواج نمی‌کنم، دیگری گفت: من هرگز گوشت نمی‌خوردم و آن دیگری گفت: من هرگز بر رختخواب نمی‌خوابم، حضرت پیامبر ج پس از حمد و ثنای پروردگار فرمودند: به چه دلیل افرادی از شما چنین و چنان گفته اند؟ اما من هم نماز می‌خوانم و هم می‌خوابم، هم روزه می‌گیرم و هم افطار می‌کنم و نیز ازدواج هم می‌کنم، هرکس از سنت من روی بگرداند از من نیست([[38]](#footnote-38)).

نکات زیر قابل توجه است:

* این که حضرت پیامبر ج نزد آنان تشریف بردند و آنان را به تنهایی موعظه نمودند، و هنگامی که خواستند که این مطلب را برای عموم مردم نیز بیان کنند، این قضیه را به گونه‌ای مبهم مطرح نموده و نام آنان را افشا نکردند و تنها فرمودند: به چه دلیل برخی از شما چنین و چنان گفته‌اند؟ این نوعی نرمی و رازداری است و در ضمن مصلحت اطلاع عموم مردم نیز مراعات شده است.
* این حدیث درسی است برای تتبع و پی‌جویی احوال بزرگان به قصد تأسی از افعال و حرکت‌نمودن بر مسیر آنان، این حدیث نیز گویای این مطلب است که تحقیق و تفحص در این مورد نشانۀ نبوغ عقلی و تلاشی است برای تربیت و تزکیه نفس.
* اگر شناخت و دریافت امور مفید و مشروع از مردان امکان‌پذیر نبود، کشف و تحقیق آن از زنان جایز می‌باشد.
* آشکار نمودن عمل در صورتی که احتمال ریا و خودستایی نرود و برای دیگران منفعتی داشته باشد، اشکالی ندارد.
* سخت‌گیری و افراط در عبادت باعث ملالت نفس و سرانجام ترک آن عبادت می‌گردد، و بهترین کارها کار متوسط و میانه است([[39]](#footnote-39)).
* غالباً اشتباه بر اثر اختلال (و نادرست‌بودن) تصور به وجود می‌آید و هرگاه تصور تصحیح گردد، وقوع اشتباهات تا حد زیاد تقلیل می‌یابد، و در این حدیث کاملاً آشکار است که سببی که این اصحاب را به سوی نوعی رهبانیت و ترک دنیا و تشدید در عبادت سوق داده بود، این گمان بود که برای نجات باید از حضرت پیامبر ج بیشتر عبادت نمود؛ زیرا برخلاف آنان مغفرت و آمرزش حضرت پیامبر ج از جانب خداوند متعال اعلام شده است، حضرت پیامبر ج این تصور نادرست آنان را تصحیح نموده و به آنان خبر دادند که با وجود این که ایشان مغفرت شده‌اند، از دیگران خشیت بیشتری دارند و متقی‌تر و پرهیزگارتر هستند، و به آنان دستور دادند تا در عبادت پروردگار از سنت و طریقۀ ایشان پیروی کنند.

برای حضرت کهمس هلالیس نیز داستانی شبیه این واقعه اتفاق افتاد، او می‌گوید: نزد حضرت پیامبر ج رفتم و ایشان را از مسلمان‌شدنم آگاه کردم و بعد از گذشت یک سال در حالی که نحیف و خشک و لاغر شده بودم، نزد ایشان برگشتم، آن حضرت ج مرا با نگاهش وارسی نمود و بالا و پایین نگاه کرد، گفتم: مگر مرا نمی‌شناسید؟

فرمودند: تو کیستی؟!

گفتم: کهمس هلالی هستم!

فرمودند: چرا اینگونه لاغر و رنجور شده‌ای؟

گفتم: پس از آن روز هر روز روزه بوده ام و شب‌ها اصلاً نخوابیدم!

فرمودند: چه کسی تو را دستور داده که خود را شکنجه کنی؟ فقط ماه رمضان را و از هر ماهی یک روز روزه بگیر.

گفتم: اجازه بدهید تا بیشر روزه بگیرم.

فرمودند: پس علاوه از رمضان از هر ماه دو روز روزه بگیر.

گفتم: اجازه بدهید تا بیشتر روزه بگیرم، توانایی این را دارم.

فرمودند: علاوه از رمضان در هر ماه سه روز روزه بگیر([[40]](#footnote-40)).

گاهی در تصور موازین ارزیابی اشخاص و تعیین شخصیت و جایگاه واقعی افراد خلل واقع می‌شود، حضرت پیامبر ج برای رفع این خلل و تصحیح این مرد مشتاق و کوشا بودند، در صحیح بخاری از حضرت سهل بن سعد ساعدیس روایت شده که شخصی از کنار رسول الله ج عبور کرد حضرت پیامبر ج در بارۀ او از مردی که کنارش نشسته بود، پرسیدند که نظر تو در بارۀ این شخص چیست؟ آن مرد گفت: او مردی شریف است، والله هرجا که پیام خواستگاری بفرستد شایسته است که او را داماد کنند، و اگر سفارشی کند از او پذیرفته شود، (می‌گوید:) حضرت پیامبر ج ساکت ماندند و لحظه‌ای بعد مردی دیگر عبور کرد، حضرت پیامبر ج از او پرسید: در باره این مرد نظرت چیست؟ گفت: او مسلمانی فقیر و بیچاره است، شایسته است که اگر جایی پیغام خواستگاری بفرستد او را داماد نکنند و اگر سفارشی کند از او نپذیرند و اگر سخنی بگوید، کسی به او گوش فرا ندهد، حضرت پیامبر ج فرمودند: اگر زمین از امثال مرد اولی پر گردد، این یک مرد به تنهایی از همه آنان برتر و بهتر است([[41]](#footnote-41)).

در روایت ابن ماجه اینگونه آمده که مردی از کنار رسول الله ج عبور کرد، حضرت پیامبر ج از اهل مجلس پرسیدند: شما در بارۀ این مرد چه می‌گویید؟ گفتند: نظر شما معتبر است، ما می‌گوییم او از شریف‌ترین مردم است شایسته است هرجا پیغام خواستگاری بفرستد دامادش کنند، و اگر سفارشی کند از او بپذیرند و اگر سخنی بگوید به او گوش فرا دهند، حضرت پیامبر ج ساکت ماندند، مردی دیگر عبور کرد، آن حضرت ج از آنان پرسید: در مورد این شخص چه می‌گویید؟ گفتند: والله یا رسول الله این مرد از فقرا و تنگدستان اصحاب است شایسته است اگر جایی پیغام خواستگاری بفرستد، دامادش نکنند اگر سفارشی کند از او نپذیرند و اگر سخنی بگوید کسی به او گوش فرا ندهد، حضرت پیامبر ج فرمودند: اگر زمین از امثال شخص اول پر گردد، این مرد از همۀ آنان بهتر است([[42]](#footnote-42)).

(5) معالجه خطا با موعظه و ترسانیدن مکرر:

حضرت جندب بن عبدالله البجلیس می‌گوید: حضرت پیامبر ج سپاهی از مسلمانان را برای جهاد با قومی کافر گسیل داشتند و سرانجام میان آنان و دشمن نبرد درگرفت، مردی از کافران در کمین مسلمانان می‌نشست و آنان را یکی پس از دیگری به شهادت می‌رساند، یکی از مسلمانان که غالباً اسامه بن زید بود، در کمین او نشست و او را غافلگیر نمود و هنگامی که اسامه شمشیر را بر سرش بلند کرد تا او را بکشد بلافاصله گفت: لا اله الا الله، اما اسامه او را امان نداد و با ضربۀ شمشیرش او را کشت، پس از بازگشت لشکر حضرت پیامبر ج جویای حال لشکر و عملکرد آنان شد، سخنگوی لشکر پس از ابلاغ مژده پیروزی به حضرت پیامبر ج داستان اسامه را نیز برایشان تعریف نمود، حضرت پیامبر ج اسامه را طلبیدند و از او پرسیدند که چرا او را کشتی؟ اسامه گفت: یا رسول الله او به جان مسلمانان افتاده بود، فلان و فلان را شهید کرد (از چند نفری که به دست او شهید شده بود نام برد) من بر او حمله کردم و چون شمشیر را بالای سر خود دید، گفت: لا اله الا الله: حضرت پیامبر ج فرمودند: آیا باز هم او را کشتی؟ اسامه جواب داد: آری، حضرت پیامبر ج فرمودند: روز قیامت لا اله الا الله را (که از تو شکایت کند) چکار می‌کنی؟ اسامه گفت: یا رسول الله برایم طلب مغفرت بفرما، ایشان فرمودند: روز قیات لا اله الا الله را چکار می‌کنی؟ حضرت پیامبر ج تنها این جمله را تکرار می‌فرمود و چیزی دیگر نمی‌گفتند: روز قیامت لا اله الا الله را چکار می‌کنی؟

در روایت حضرت اسامه بن زیدس اینگونه آمده است:

حضرت پیامبر ج ما را با لشکری فرستادند، گروهک‌هایی از قبیلۀ جهینه بر ما حمله کردند، من به مردی رسیدم (و چون شمشیر را بلند کردم) او گفت: لا اله الا الله، و من او را کشتم، این حادثه قلبم را به خود مشغول کرد و پس از بازگشت، آن را برای حضرت پیامبر ج بازگو کردم، آن حضرت ج فرمودند: آیا با این که گفته بود لا اله الا الله، بازهم او را کشتی؟ گفتم: یا رسول الله، او فقط از بیم شمشیر لا اله الا الله گفت، حضرت پیامبر ج فرمودند: پس چرا قلبش را نشکافتی تا دریابی که آیا از ته دل چنین گفته یا خیر؟!! حضرت پیامبر ج آنقدر این جمله را تکرر فرمودند که من آرزو کردم کاش تازه در همان روز مسلمان شده بودم (و در آن جنگ شرکت نکرده بودم)([[43]](#footnote-43)).

یادآوری قدرت خداوند یکی از صورت‌های موعظه است:

در این موارد از صحیح مسلم مثالی می‌آوریم:

امام مسلم/ از ابو مسعود بدریس روایت می‌کند که وی گفت: برده‌ام را با شلاق تنبیه می‌کردم که از پشت سر صدای شنیدم که می‌گفت: ای ابو مسعود بدان که ... اما من از شدت عصبانیت صدا را تشخیص ندادم و چون صدا نزدیک شد، دانستم که ایشان رسول الله ج هستند که می‌فرمودند: ای ابومسعود بدان که ... ای ابومسعود بدان که ... و من شلاق را انداختم، در روایتی دیگر آمده که از هیبت حضرت پیامبر ج شلاق از دستم افتاد، آن حضرت ج فرمودند: ای ابومسعود بدان که از این قدرتی که تو بر این برده داری، خداوند به مراتب بر تو بیشتر قدرت دارد، گفتم: (یا رسول الله) از این به بعد هرگز برده‌ای را نخواهم زد، در روایتی دیگر آمده که ابومسعود گفت: یا رسول الله این برده برای رضای خداوند آزاد است، حضرت پیامبر ج فرمودند: اگر چنین نمی‌کردی آتش (جهنم) تو را می‌سوخت.

در روایتی دیگر از امام مسلم/ آمده که حضرت پیامبر ج فرمودند: بخدا سوگند، از این قدرتی که تو بر این برده داری خداوند بر تو به مراتب بیشتر قدرت دارد، ابو مسعود می‌گوید: و من نیز آن برده را آزاد کردم([[44]](#footnote-44)).

ابومسعود انصاری می‌گوید: برده ام را می‌زدم که از پشت سر صدایی شنیدم که می‌گفت: ای ابومسعود بدان که ... ای ابومسعود بدان که ... من روی گردانیدم، ناگاه حضرت پیامبر ج را در جلوی خویش دیدم که می‌فرمود: همانا خداوند از قدرت تو بر این برده بر تو بیشتر قدرت دارد، ابومسعودس می‌گوید: از آن پس هرگز هیچ برده‌ای را نزده‌ام([[45]](#footnote-45)).

(6) اظهار رحمت و شفقت بر خطاکار:

اظهار رحمت و شفقت بر آن خطاکارانی که شایستگی آن را داشته باشند، مانند افرادی که به سختی پشیمان شده و بر گذشتۀ خود تأسف می‌خورند و صادقانه توبه کرده اند، مانند آنچه در این داستان می‌خوانید:

حضرت عبدالله بن عباسب می‌گوید: مردی نزد حضرت پیامبر ج آمد که با وجود این که با همسرش ظهار([[46]](#footnote-46)) کرده بود، (بدون ادای کفاره) با وی مقاربت کرده بود، او به حضرت پیامبر ج گفت: یا رسول الله با همسرم ظهار کردم و قبل از این که کفاره‌ای بدهم با او مقاربت نمودم، آن حضرت ج فرمودند: خدا بر تو رحم کند، چه امری باعث شد که مرتکب این کار شوی؟ گفت: درخشش خلخال او در زیر نور ماه! حضرت پیامبر ج فرمودند: پس تا هنگامی که کفاره‌ای نپرداخته‌ای با او آمیزش مکن([[47]](#footnote-47)).

حضرت ابوهریرهس می‌فرماید: در مجلسی با حضرت پیامبر ج نشسته بودیم که مردی وارد شد و گفت: یا رسول الله تباه گشتم!

- حضرت پیامبر ج: تو را چه شده؟

- روزه بودم و با همسرم مقاربت کردم.

- حضرت پیامبر ج: برده‌ای داری که آزادش کنی؟

- خیر.

- حضرت پیامبر ج: آیا می‌توانی دو ماه متوالی روزه بگیری؟

- خیر.

- حضرت پیامبر ج: آیا می‌توانی 60 مسکین را غذا بدهی؟

- خیر.

حضرت پیامبر ج مدتی درنگ فرمودند تا این که شخصی زنبیلی خرما نزد ایشان آورد، حضرت پیامبر ج فرمود: آن مرد سائل کجاست؟ آن مرد که خود حضور داشت، گفت: منم یا رسول الله.

- حضرت پیامبر ج: این خرماها را بگیر و صدقه کن.

- یا رسول الله، آیا این خرماها را بر فردی فقیرتر از خودم صدقه کنم؟! به خدا سوگند در شهر مدینه خانواده‌ای فقیرتر از خانوادۀ من وجود ندارد.

حضرت پیامبر ج خندیدند حتی دندان‌های مبارک ظاهر گشت و سپس فرمودند: با این خرماها خانواده‌ات را اطعام کن([[48]](#footnote-48)).

این فرد که مرتکب خطا شده بود، قصد مزاح و استخفاف امر الهی را نداشت، بلکه احساس خطا می‌کرد و خود را سرزنش می‌نمود و این مطلب از این جمله او که گفت: هلاک شدم، کاملاً واضح و آشکار است و از این جاست که شایستۀ رحمت و شفقت قرار گرفت. در روایت امام احمد/ جزئیات کیفیت‌آمدن و سؤال‌نمودن آن شخص بیان شده است. در آنجا از حضرت ابوهریرهس روایت شده که مردی اعرابی در حالی که صورت را می‌کوبید و موهایش را می‌کند، آمد و گفت: من تباه شده و هلاک گشتم، حضرت پیامبر ج فرمودند: چه چیزی تو را تباه کرد، گفت: در (روز) رمضان با همسرم نزدیکی کردم، آن حضرت ج فرمودند: آیا تو می‌توانی برده‌ای آزاد کنی؟ گفت: خیر، آن حضرت ج فرمودند: آیا تو می‌توانی دو ماه متوالی روزه بگیری؟ گفت: خیر، حضرت پیامبر ج فرمودند: آیا می‌توانی 60 مسکین را غذا بدهی؟ گفت: خیر، و فقر و تنگدستی خود را یادآور شد، راوی می‌گوید: نزد حضرت پیامبر ج زنبیلی که غالباً در آن 15 صاع خرما بود آوردند، آن حضرت ج فرمودند: سائل کجاست؟ (آن مرد آمد) حضرت پیامبر ج به او فرمودند: با این خرماها (مساکین را) اطعام کن، گفت: یا رسول الله در میان شهر مدینه خانواده‌ای نیازمندتر از ما وجود ندارد، حضرت پیامبر ج خندیدند حتی دندان‌های انیاب ایشان ظاهر گشت و سپس فرمودند: خانواده ات را اطعام کن([[49]](#footnote-49)).

(7) پرهیز از تخطئة شتابزده:

برای حضرت عمر فاروقس اتفاقی رخ داد که خود آن را بیان می‌کند، او می‌گوید:

در حیات حضرت پیامبر ج از هشام بن حکیم بن حزام شنیدم که سورۀ فرقان را به گونه‌ای دیگر و خلاف آنچه پیامبر ج به من آموخته بود، می‌خواند، نزدیک بود در نماز با او درگیر و گلاویز شوم، اما صبر کردم تا این که سلام داد، گریبانش را گرفتم و گفتم: این سوره را چه کسی به تو اینگونه که می‌خواندی، آموخته است؟ گفت: رسول الله ج، گفتم: دروغ می‌گویی، رسول الله ج این سوره را به گونه‌ای دیگر به من آموخته است، او را کشیدم و نزد حضرت پیامبر ج بردم و به ایشان گفتم: من از این مرد شنیدم که سورۀ فرقان را به گونه‌ای دیگر از آنچه به من آموختید می‌خواند! حضرت پیامبر ج فرمودند: او را به حال خود بگذار، ای هشام! بخوان، هشام همانگونه که از او شنیده بودم، خواند و حضرت پیامبر ج فرمود: اینگونه نازل شده است، سپس ایشان به من فرمود: ای عمر بخوان، و من آنگونه که مرا آموخته بودند، خواندم. حضرت پیامبر ج فرمودند: اینگونه نازل شده است، این قرآن به هفت قرائت نازل شده است به هرگونه که میسر باشد، بخوانید([[50]](#footnote-50)).

نکات تربیتی این داستان:

- امرنمودن هر یک از آنان به قرائت در حضور همدیگر، توأم با تصویب و تصدیق طرفین، برای تثبیت حق و اعلام عدم خطای آنان، بلیغ‌تر و ماندگارتر است.

- حضرت پیامبر ج به حضرت عمرس دستور داد تا هشامس را رها کند، این دستور برای آن بود که طرفین با آرامش و اطمینان خاطر آماده استماع شوند، و در این دستور اشاره‌ای است به شتابزدگی حضرت عمرس.

- طالب علم هرگز نباید در تخطئۀ شخصی که نظریه‌ای مخالف آنچه او دارد و آنرا بیان می‌کند شتاب ورزد و قبل از تحقیق و تثبت آن را رد کند، چه بسا آن نظریه نظریه‌ای معتبر و از اقوال اهل علم باشد.

پرهیز از شتاب‌زدگی در عقوبت نیز به این موضوع ربط دارد، در داستان زیر نمونه‌ای از آن را می‌خوانید:

امام نسائی/ از حضرت عبَّاد بن شرحبیلس روایت نموده که وی گفت: همراه با عموهایم/ کاکاهایم به مدینه آمدم و به یکی از باغ‌های آن رفتم و از آن چند خوشه (گندم یا جو) چیدم و آن را با دست‌هایم مالیدم تا دانه‌ها را جدا کنم که ناگهان صاحب باغ سر رسید، چادرم را از من گرفت و مرا زد، نزد حضرت پیامبر ج رفتم و از او کمک خواستم، حضرت پیامبر ج شخصی دنبال آن مرد فرستاد و او را طلبید و به او گفت: چرا با این شخص چنین برخورد کردی؟ گفت: یا رسول الله او (بدون اجازه) به باغ من وارد شده و خوشه‌هایی چیده است! رسول الله ج فرمودند: او جاهل و نادان بوده او را تعلیم نداده‌ای! گرسنه بود، غذایش ندادی! چادرش را به او برگردان، و پس از آن حضرت پیامبر ج دستور داد و به من یک وسق([[51]](#footnote-51)) و یا نسف وسق (گندم) دادند([[52]](#footnote-52)).

از این داستان درمی‌یابیم که شناخت اوضاع و شرایط زندگی خطاکار و جانی، داعی و مربی را کمک می‌کند تا در برخورد با او روشی شایسته و مناسب برگزیند.

نکته‌ای قابل توجه در این داستان این است که حضرت پیامبر ج صاحب باغ را عقوبت نکردند؛ زیرا او حق داشت و تنها روش و اسلوب او را تخطئه نمودند و او را متوجه کردند که بر خوردش با شخصی که از حکم مسأله جاهل و ناآگاه بوده، برخوردی صحیح و مناسب نبوده است و سپس او را به روش و برخورد مناسب راهنمایی فرمودند و او را دستور داند تا چادر آن شخص را که از او گرفته بود، دوباره به او باز گرداند.

(8) برخورد آرام با خطاکار:

(با خطاکار باید به آرامی برخورد نمود) خصوصاً هنگامی که نهی و برخورد تند سبب شود که دایرۀ فساد وسیع‌تر گردد، نمونه‌ای جالب از آن را در برخورد حکیمانۀ حضرت پیامبر ج با صحرانشینی که در مسجد ادرار کرد، می‌یابیم.

حضرت انس بن مالکس روایت می‌کند و می‌گوید که همراه با حضرت پیامبر ج در مسجد نشسته بودیم که شخصی صحرانشین وارد مسجد شد و در مسجد ادرار کرد، اصحاب رسول الله ج گفتند: «مَه مَه» (دست نگه دار ... دست نگه دار ...) حضرت پیامبر ج فرمودند: ادرارش را قطع نکنید، راحتش بگذارید، و اصحاب نیز چیزی نگفتند تا این که آن مرد اعرابی در مسجد ادرار کرد، پس از آن حضرت پیامبر ج او را صدا نمود و به وی گفت: ادرار و کثافت شایستۀ مساجد نیست، مساجد برای ذکر خدا و نمازخواندن و تلاوت قرآن هستند، و سپس به یکی از حاضرین دستور داد و او دلوی آب آورد و بر محل ادرار ریخت([[53]](#footnote-53)). اصل و قاعده‌ای که حضرت پیامبر ج آن را در نظر داشتند و از آن پیروی می‌کردند «تیسیر و پرهیز از سختگیری» بود، در روایت بخاری از حضرت ابوهریرهس نقل شده که شخصی صحرانشین در مسجد ادرار کرد، مردم برخاستند تا به او حمله کنند (و او را از این کار باز دارند) حضرت پیامبر ج به آنان فرمودند: رهایش کنید و بر ادرارش دلوی آب بریزید، شما برای آسانی و سهل‌گیری مبعوث شده‌اید نه برای تشدید و سختگیری([[54]](#footnote-54)).

اصحاب رضوان الله علیهم به خاطر حرصی که بر نظافت مسجد خویش داشتند، برای انکار و منع این منکر به غیرت و جوش آمدند، روایات حدیث گویای این امر است، به طور مثال در روایتی: «مردم بر او فریاد کشیدند» و در روایتی دیگر: «مردم بر او شوریدند» و در روایتی دیگر: «مردم او را زجر کردند» و در روایتی دیگر: «مردم به سوی او شتافتند» وارد شده است و در روایتی دیگر نیز آمده که اصحاب به او گفتند: «مَه مَه»([[55]](#footnote-55)).

اما حضرت پیامبر ج عاقبت و انجام کار را در نظر داشتند و می‌دانستند که عاقبت این کار از دو احتمال خارج نیست، اول این که او را منع کنند، و دوم این که او را به حال خود بگذارند، در صورت اول اگر ادرار او قطع شود احتمال دارد که بر اثر بندآمدن ادرار به او ضرری برسد و به مرضی مبتلا گردد و اگر ادرارش قطع نشود و از بیم مردم فرار کند پس در آن صورت نجاست ادرار در مسجد پخش می‌گردد و بدن و لباس آن شخص به ادرار آغشته می‌شود. آری، حضرت پیامبر ج با نظر ثاقب خویش دریافت که رهاکردن اعرابی تا در مسجد ادرار کند کمترین مفسده و شر را در بر دارد، با توجه به این که آن مرد مشغول ادرارکردن بود، و نجاست را می‌شد بعداً پاک کنند از این رو به اصحاب فرمودند: او را به حال خود بگذارید، ادرارش را قطع نکنید. آری، حضرت پیامبر ج برای حصول مصلحتی برتر که همان دفع مفسده و شر بزرگتر و تحمل کمترین مفسده بود، اصحاب را از این کار باز داشت، و برای حصول مصلحتی برتر مصلحت (مؤقت) و اندک را نادیده گرفتند.

در روایتی دیگر آمده که حضرت پیامبر ج علت این کار را از آن اعرابی جویا شد، طبرانی در «المعجم الکبیر» از حضرت عبدالله بن عباسب اینگونه روایت کرده است: مردی اعرابی نزد حضرت پیامبر ج آمد و در مسجد با ایشان بیعت نمود و هنگامی که می‌خواست برگردد، پاهایش را از هم باز کرد و به ادرار نشست، مردم خواستند او را از این کار باز دارند، حضرت پیامبر ج فرمودند: ادرارش را قطع نکنید، و سپس او را طلبیدند و به وی گفتند: مگر تو مسلمان نیستی؟ گفت: آری، حضرت پیامبر ج فرمودند: پس چرا در مسجد ادار کردی؟! گفت: سوگند به ذاتی آن که تو را به رسالت برگزید، من گمان می‌کردم که مسجد با زمین‌های دیگر تفاوتی ندارد از این رو در آن ادرار کردم، پس از آن حضرت پیامبر ج دستور دادند که بر ادرار آن مرد سطلی آب بریزند([[56]](#footnote-56)).

این اسلوب حکیمانۀ حضرت پیامبر ج در قلب آن اعرابی تأثیری عمیق بجا گذاشت که از گفتار او که در روایت ابن ماجه آمده است، واضع و آشکار می‌گردد، این ماجه از حضرت ابوهریرهس روایت نموده که وی گفت: رسول الله ج در مسجد نشسته بودند که فردی اعرابی وارد شد و اینگونه دعا کرد: بار الها، من و محمد را بیامرز و کسی دیگر را در آمرزش شریک ما مگردان! حضرت پیامبر ج خندیدند و سپس فرمودند: تو امر واسعی را منحصر و محصور گردانیدی، هنگامی که آن اعرابی خواست از مسجد بیرون برود در گوشه‌ای از مسجد پاهایش را از هم باز کرد و همانجا به ادرار نشست ... آن اعرابی پس از آن که متوجه اشتباه خود گردید، گفت: پدر و مادرم فدای رسول الله ج شوند، به سوی من برخاست نه مرا سرزنش نمود و نه دشنامم داد، تنها فرمود: مسجد جای ادرار نیست، همانا مسجد برای ذکر الله و نمازخواندن ساخته شده است. سپس حضرت پیامبر ج دستور دادند که بر ادرار او دلوی آب بریزند([[57]](#footnote-57)).

علامه ابن حجر/ در شرح این حدیث نکات و فوایدی را ذکر نموده است، منجمله این که:

- در صورتی که فرد جاهل و نادان از روی سرکشی و عناد مرتکب جرم و خطا نشده باشد با نرمی و لطف باید با او برخورد نمود و از تعنیف و سختی پرهیز باید کرد، به ویژه اگر آن شخص نیاز به تألیف قلب و دلجویی داشته باشد.

- احتراز و پرهیز از نجاست و امر به معروف و نهی از منکر در قلوب اصحاب جای گرفته بود و از این رو در حضور آن حضرت ج قبل از اذن ایشان به انکار منکر مبادرت ورزیدند.

- نیز از این حدیث معلوم می‌گردد که پس از برطرف‌شدن موانع بلافاصله باید مفاسد را از بین برد؛ زیرا حضرت پیامبر ج پس از فراغت آن اعرابی دستور دادند که بر ادرار او آب بریزند([[58]](#footnote-58)).

(9) بیان عظمت خطا:

حضرت عبدالله بن عمر و محمد بن کعب و زید بن اسلم و قتاده با روایاتی مشابه نقل کرده‌اند که مردی در غزوه تبوک گفت: ما افرادی شکموتر، دروغگوتر و بز‌دل‌تر در هنگام جنگ از این قاریان (پیامبر و اصحاب) ندیده‌ایم، حضرت عوف بن مالکس گفت: تو دروغ می‌گویی، تو منافقی، من حتماً حضرت پیامبر ج را از این گفتار تو آگاه می‌سازم، حضرت عوفس برخاست و رفت تا حضرت پیامبر ج را از این سخن آگاه کند، اما دید که قرآن پیش از او بر آن حضرت ج نازل شده بود، آن مرد که بارش را بسته و بر شترش سوار بود نزد آن حضرت ج آمد و گفت: یا رسول الله، ما غرق در سخن بودیم و بازی می‌کردیم و برای این که مسافت طولانی راه را احساس نکنیم از هر دری سختی می‌گفتم، عبدالله بن عمرب می‌گوید: گویا هم اکنون او را می‌بینم که تنگ پالان شتر حضرت پیامبر ج را گرفته و سنگ‌ها پاهای او را زخمی و خون‌آلوده کرده و او می‌گوید: ما غرق در سخن بودیم و بازی می‌کردیم، حضرت پیامبر ج فرمودند: ﴿أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ٦٥﴾ [التوبة: 65]. ([[59]](#footnote-59))

«بگو آیا به خدا و آیه‌های او و پیغامبر او تمسخر می‌کردید».

و حضرت پیامبر ج به او توجه نمی‌فرمودند و چیزی اضافه بر این نیز نمی‌گفتند.

ابن جریر این واقعه را از حضرت عبدالله بن عمرب اینگونه روایت کرده است، مردی در غزوه تبوک در مجلسی گفت: ما افرادی شکموتر، دروغگوتر و ترسوتر در هنگام جنگ از این قاریان ندیده‌ایم، مردی از اهل مجلس گفت: تو دروغ می‌گویی، بلکه تو منافق هستی من رسول الله ج را باخبر خواهم نمود، و قرآن در این باره نازل شد، عبدالله بن عمرب می‌گوید: من آن مرد را دیدم که خود را به تنگ پالان شتر حضرت پیامبر ج گرفته و سنگ‌ها پاهایش را زخمی کرده بود و او می‌گفت: یا رسول الله، ما غرق در سخن بودیم و بازی می‌کردیم، و رسول الله ج فرمودند: ﴿قُلۡ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ٦٥ لَا تَعۡتَذِرُواْ قَدۡ كَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡۚ٦٦﴾ [التوبة: 65-66]. ([[60]](#footnote-60))

«بگو آیا به خدا و آیه‌های او و پیغامبر او تمسخر می‌کردید، عذر خواهی نکنید شما پس از ایمان‌آوردن کافر شدید».

(10) بیان ضرر و زیان خطا:

ابوثعلبه خُشنی می‌گوید: هنگامی که حضرت پیامبر ج در سفر جایی منزل می‌گرفتند مردم به دره‌ها و رودخانه‌های اطراف پراکنده می‌شدند، حضرت پیامبر ج فرمودند: این تفرق و پراکندگی شما از شیطان است، از آن به پس هرگاه حضرت پیامبر ج در جایی منزل می‌گرفتند، همه یکجا و کنار یکدیگر می‌نشستند، حتی گفته می‌شود اگر چادری بر آن‌ها گسترده می‌شد، همه زیر آن جا می‌گرفتند([[61]](#footnote-61)).

و در روایتی دیگر اینگونه آمده است که حتی تو گمان می‌کردی که اگر بر آنان چادری بگستری همه را دربر می‌گیرد([[62]](#footnote-62)).

می‌بینیم که حضرت پیامبر ج تا چه اندازه مراقب احوال و اوضاع اصحاب خویش بودند و از این حدیث درس می‌گیریم که هر فرمانده‌ای باید بر مصلحت سپاهیان خویش حریص باشد و به آن بیندیشد.

تفرق و پراکندگی لشکر هنگام اتراق، دشمن را بر آنان به طمع می‌اندازد و شیطان بدین وسیله مسلمانان را می‌ترساند([[63]](#footnote-63)).

تفرق و پراکندی امکان کمک به همدیگر را از لشکر سلب می‌کند([[64]](#footnote-64)).

نیز از این حدیث درمی‌یابیم که چگونه اصحاب در امور خیر بر توجیهات و رهنمودهای حضرت پیامبر ج عمل می‌نمودند.

حدیث نعمان بن بشیرس نیز نمونه‌ای برای بیان عظمت و زیان خطا می‌باشد، او می‌گوید: حضرت پیامبر ج فرمودند: یا صف‌های خود را (در هنگام نماز) راست کنید و یا این که خداوند در میان شما اختلاف می‌اندازد([[65]](#footnote-65)).

در صحیح مسلم از سماک بن حرب روایت شده که می‌گوید: از نعمان بن بشیر شنیدم که می‌گفت: حضرت پیامبر ج (همیشه هنگام نماز) صف‌های ما را راست می‌کرد به گونه‌ای که گویا با آن تیرها را راست می‌کند، تا این که به نظر ایشان رسید که ما راست‌نمودن صف را از وی فرا گرفته‌ایم، روزی بر مصلی ایستاد و نزدیک بود که تکبیر گوید، مردی را دید که سینه اش از صف جلو آمده بود، ایشان فرمودند: ای بندگان خدا! صف‌هایتان را راست کنید و گرنه خداوند میان شما اختلاف می‌اندازد([[66]](#footnote-66)).

نسائی از حضرت انسس روایت نموده که حضرت پیامبر ج فرمودند: در صف نماز بهم بچسپید و نزدیک هم بایستید و گردن‌هایتان را با همدیگر برابر کنید، سوگند به آن خدایی که نفس محمد به دست اوست، من شیطان را می‌بینم که بسان بزغاله‌ای سیاه رنگ از میان (خلل) صف‌ها وارد می‌شود([[67]](#footnote-67)).

پس تبیین و توضیح مفاسد و عواقب شوم خطا برای قانع‌نودن خطاکار بسیار مهم است، گاهی عاقبت شوم خطا تنها گریبانگیر خطاکار می‌گردد و گاهی به دیگران نیز سرایت می‌کند، نمونۀ نوع اول موردی است که ابوداود/ آن را در کتاب سنن خویش از حضرت عبدالله بن عباسب آورده است که مردی باد را نفرین نموده و بنا به روایت مسلم: در دوران حضرت پیامبر ج باد چادر شخصی را کشید آن مرد باد را نفرین کرد، حضرت پیامبر ج فرمودند: باد را نفرین مکن؛ زیرا آن مأمور است و هرکس چیزی را که شایسته نفرین و لعنت نیست، نفرین کند، آن نفرین بر خود او باز می‌گردد([[68]](#footnote-68)).

مثال نوع دوم موردی است که امام بخاری/ در کتاب صحیح خود از عبدالرحمن ابن ابی ابکره و او از پدرش روایت می‌کند که در محضر رسول الله ج شخصی، کسی دیگر را تعریف نمود، و در روایت مسلم اینگونه آمده که مردی گفت: یا رسول الله، پس از رسول الله ج در فلان و فلان موارد کسی از او برتر نیست([[69]](#footnote-69)).

حضرت پیامبر ج فرمودند: وای بر تو، گردن رفیقت را شکستی، این جمله را چندین بار تکرار نموده و سپس فرمودند: هرکس از شما که ناگزیر شد که برادر مسلمانش را بستاید پس باید اینگونه بگوید: من فلانی را اینگونه می‌پندارم، و حسابش با خداوند است، من کسی را تبرئه نمی‌کنم او را چنین و چنان می‌پندارم، و موردی را که از او می‌شناسد ذکر کند([[70]](#footnote-70)).

و در روایت امام بخاری/ در «الادب المفرد» از حضرت محجن اسلمیس در داستانی که نقل می‌کند آمده که در مسجد بودیم که حضرت پیامبر ج مردی را دید که نماز می‌خواند و سجده و رکوع می‌کرد، ایشان از من پرسید که آن مرد کیست؟ من آن مرد را ستودم و گفتم: یا رسول الله او فلانی است و فلان و فلان (خوبی را دارد) و در روایتی دیگر در الادب المفرد نیز آمده که (گفتم) او فلانی است و از همه اهل مدینه بهتر نماز می‌خواند، حضرت پیامبر ج فرمودند: بس کن، مواظب باش که او نشنود که موجب هلاکت و تباهی وی می‌گردد([[71]](#footnote-71)).

در روایتی در صحیح بخاری از حضرت ابوموسیس آمده که می‌گوید: حضرت پیامبر ج شنیدند که شخصی، مردی را می‌ستود و در مدح او مبالغه می‌کرد، حضرت پیامبر ج فرمودند: شما او را هلاک کردید و یا (فرمودند) کمرش را شکستید([[72]](#footnote-72)).

حضرت پیامبر ج برای این خطاکار که بگونه‌ای نادرست و مبالغه آمیز آن مرد را می‌ستود، عاقبت نامطلوب خطایش را بیان فرمودند؛ زیرا مدح و تعریف مبالغه‌آمیز سبب می‌گردد که در قلب آن فرد غرور و تکبر و خودپسندی پدید آید و چه بسا به شهرت خویش بسنده کند و از انجام اعمال صالح سست گردد، و یا با لذت‌بردن از مدح در قلبش ریا وجود آید و این امر سبب هلاکت و تباهی او گردد، و این همان مطلبی است که حضرت پیامبر ج با تعابیر متفاوتی آن را بیان فرمودند؛ جملاتی مانند: «او را هلاک کردید» یا «گردن او را قطع کردید» و یا «کمر او را شکستید».

گاهی ستایشگر در مدح گزاف‌گویی می‌کند و آنچه را که برآن مطمئن نیست می‌گوید، و بر چیزی که از آن اطلاعی ندارد اعتماد می‌کند و چه بسا دروغ می‌گوید، و گاهی فرد ستوده شده آن مدح را به رخ دیگران می‌کشد، آنگاه بلا و مصیبتی بزرگ به وجود می‌آید علی الاخص اگر فرد ممدوح و ستوده شده ستمگر و یا فاسق باشد([[73]](#footnote-73)). به صورت کلی و مطلقاً از مدح و ستایش نهی نشده است و حضرت پیامبر ج اشخاصی را در حضور آنان ستوده‌اند، و در عنوان باب در صحیح مسلم توضیح مهمی بیان شده است، آنجا آمده «باب نهی از مدح در صورتی که در آن افراطی باشد و یا بر ممدوح بیم فتنه‌ای رود»([[74]](#footnote-74)).

کسی که خود را مقصر می‌داند، مدح و تعریف به او زیانی نمی‌رساند و هرگاه ستایش شود به آن فریب نمی‌خورد و غره نمی‌شود؛ زیرا که او ماهیت و حقیقت نفس خود را می‌شناسد، علمای سلف فرموده‌اند: هرگاه کسی را در حضور خودش ستودند، پس باید اینگونه دعا کند: «اللَّهُمَّ اِغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ، وَلَا تُؤَاخِذنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ»([[75]](#footnote-75)).

«پروردگارا! آن گناهم را که آنان نمی‌دانند مغفرت کن و به آنچه می‌گویند مرا مؤاخذه مکن، و مرا از آنچه می‌پندارند، بهتر بگردان».

(11) آموزش عملی خطاکار:

در بسیاری مواقع آموزش عملی تأثیری قوی‌تر و عمیق‌تر از آموزش تئوری و نظری دارد، حضرت پیامبر ج در بسیاری موارد آموزش عملی را ترجیح می‌دادند، جبیر بن نفیر از پدرش نقل می‌کند که او نزد حضرت پیامبر ج رفت، ایشان دستور دادند که آب آوردند و سپس فرمودند: ای ابوجبیر وضو بگیر، ابوجبیر ابتدا آب در دهان نمود، حضرت پیامبر ج به وی فرمودند: ای ابوجبیر از دهان شروع نکن، کافران از دهان شروع می‌کنند، سپس ایشان آب طلبیدند و ابتدا دست‌ها را تا مچ شستند و آن‌ها را پاک نمودند، پس از آن تا سه بار مضمضه و استنشاق([[76]](#footnote-76)) نمودند و بعد از آن تا سه بار چهره خویش را شستند و پس از آن دست راست و سپس دست چپ هریکی را سه بار تا آرنج شستند و سر خود را مسح نموده و پاهای خویش را شستند([[77]](#footnote-77)).

در این داستان حضرت پیامبر ج با جمله «کافران از دهان شروع می‌کنند» آن صحابی را از کار و روش نادرستش متنفر نمودند و شاید معنا این باشد که کافران قبل از این که دست را در آب فرو ببرند، دست‌هایشان را نمی‌شویند([[78]](#footnote-78)). و این دلیل عدم محافظت آنان بر نظافت است، والله اعلم.

(12) معرفی جایگزین مناسب:

حضرت عبدالله بن مسعودس می‌گوید: هنگامی که با حضرت پیامبر ج نماز می‌خواندیم (در تشهد) اینگونه می‌گفتیم: «السلام على الله من عباده، السلام على فلان وفلان» (و در روایت نسائی آمده که می‌گفتیم:) «السلام على جبريل، السلام على الميكائيل»([[79]](#footnote-79)). حضرت پیامبر ج فرمودند: نگویید «السلام على الله» زیرا سلام یکی از نام‌های خداوند است، بلکه اینگونه بگویید: «التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ، وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ، السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عبادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» (زیرا اگر چنین بگویید این دعا شامل تمامی بندگان در آسمان و یا میان زمین و آسمان می‌گردد) «أَشْهَدُ أَنْ لا إله إلاَّ الله، وَأَشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» سپس بهترین دعا را انتخاب و با آن دعا کنید([[80]](#footnote-80)).

نمونه‌ای دیگر در این باره حدیثی است که حضرت انسس روایت می‌کند او می‌گوید: روزی حضرت پیامبر ج در قسمت قبلۀ مسجد بلغمی دیدند، اثر ناراحتی بر چهره آن حضرت ج نمایان گشت، ایشان برخاستند و آن را با دست خویش پاک نمودند و پس فرمودند: هنگامی که شما در نماز هستید با پروردگارتان مناجات می‌کنید، (یا این که فرمودند) پروردگار میان شما و قبله است، پس هیچکسی از شما به طرف قبله خِلط نیندازد، بلکه سمت چپ و یا زیر پای خود تف کند و سپس گوشۀ چادرش را گرفته و در آن آب دهان انداختند و دو طرف آن را بهم مالیده و فرمودند: یا اینگونه خلط را دفع کند([[81]](#footnote-81)).

و در روایتی دیگر آمده که هیچ احدی جلوی رو و سمت راست خود تف نکند، بلکه آب دهان را سمت چپ و یا زیر پایش بیندازد([[82]](#footnote-82)).

مثالی دیگر از حضرت ابوسعید خدریس روایت شده که می‌گوید: بلال نوعی خرما به نام «بَرنی» نزد حضرت پیامبر ج آورد، آن حضرت ج از وی پرسید: این خرما از کجاست؟ بلال در جواب گفت: مقداری خرمای نامرغوب داشتیم من دو پیمانه از آن را به یک پیمانه از این خرما فروختم تا به شما (خرمای بهتری) بدهم، حضرت پیامبر ج آنگاه فرمودند: أوَّه، أوَّه... این عمل رباست، عین رباست چنین مکن، و هرگاه خواستی (خرمای بهتری) بخری ابتدا خرمای خود را بفروش و با پول آن خرمای مرغوب بخر([[83]](#footnote-83)).

در روایتی دیگر آمده: یکی از بردگان حضرت پیامبر ج برای ایشان خرمای «ریَّان» آورد، خرماهای آن حضرت از نوع «بعل» و مقداری خشکیده بود، آن حضرت ج از او پرسیدند: این خرماها را از کجا آوردی؟ او گفت: این یک پیمانه خرما را به دو پیمانه از خرماهای خود خریده‌ام، آن حضرت ج فرمودند: این کار را مکن، این کار شایسته‌ای نیست، بلکه ابتدا خرمای خود را بفروش و از پول آن هر خرمای که خواستی، بخر([[84]](#footnote-84)).

در روش برخی از داعیان که به امر معروف و نهی از منکر مشغولند، هنگام انکار برخی منکرات و اشتباهات مردم نوعی قصور و کوتاهی مشاهده می‌شود و آن این که آن‌ها تنها بر تخطئه‌نمودن و اعلام حرمت آن منکر و اشتباه اکفتا می‌کنند، بدون این که جایگزینی مناسب و بهتر معرفی کنند و یا این که برایشان بیان کنند که هرگاه خطایی سر زد، باید چکار کنند؟ روش شرع این است که در عوض هر منفعت حرامی جایگزینی مناسب و حلال معرفی می‌کند، هنگامی که زنا حرام شد نکاح مشروع گردید و هنگامی که ربا حرام گردید بیع و معامله جایز و مباح شد و هنگامی که خوک مردار شد و گوشت حیوانات و پرندگان درنده و شکاری حرام شد، گوشت حیوانات ذبح شده اهلی حلال اعلام شد، و غیره. علاوه برآن هرگاه شخصی مرتکب کار محرم و نامشروعی گردد، شرع برای او راه نجات و مخرجی با توبه و کفاره بیان نموده است که در بحث کفاره به تفصیل بیان شده است، پس داعیان باید در معرفی جایگزین مناسب و راه نجات و خلاصی از خطا از شرع مقدس پیروی کنند([[85]](#footnote-85)).

باید توجه داشت که مسأله معرفی جایگزین بهتر به توان و نیروی فکری داعی بستگی دارد، گاهی امری خطاست و باید از آن امتناع ورزید، اما به دلیل فساد احوال و دوری مردم از شرع الهی، فی الواقع برای آن جایگزین مناسبی یافت نمی‌شود، و یا این که داعی جایگزین بهتری را در ذهن خود آماده ندارد، و یا این که به امر جایگزین‌های بهتر نیندیشیده و در این مورد سر رشته‌ای ندارد، در چنین مواردی با وجود این که داعی جایگزین بهتری را نمی‌شناسد، اما بازهم باید منکر را انکار نموده و به تغییر و تصحیح خطا بپردازد، چنین مواردی در باره معاملات و نظام‌های مالی که از مجتمعات و کشورهای غیر مسلمان سرچشمه گرفته و با تمام مخالفت‌ها و ناسازگاری‌هایی که با شریعت اسلامی دارند، به جوامع مسلمانان منتقل شده، زیاد اتفاق می‌افتد و متأسفانه چنان کوتاهی و ضعفی دامنگیر مسلمانان گشته که آنان را از ایجاد جایگزین‌های بهتر و مناسب و معرفی آن باز داشته است، این فقط نوع بی‌توجهی و نقص است و گرنه منهج الهی جایگزین‌های بهتر و مناسب فراوانی دارد که زحمت و مشقت را از مسلمانان دور می‌کند که برخی از مردم از آن آگاه و بسیاری دیگر غافل هستند.

(13) راهنمایی به آنچه از وقوع خطا جلوگیری می‌کند:

ابوامامه بن سهل بن حُنیف از پدرش نقل می‌کند که آنان به همراهی حضرت پیامبر ج به طرف مکه حرکت کردند و چون به وادی خَزَّار در منطقه جحفه رسیدند، حضرت سهل بن حنیفس که مردی خوش‌اندام بود و پوستی روشن و سفید داشت آنجا غسل نمود، عامر بن ربیعه در حالی که به او می‌نگریست، گفت: من تاکنون حتی پوست دوشیزه‌ای را نیز به این زیبایی و روشنی، ندیده‌ام!! حضرت سهلس همان دم بی‌هوش شد و بر زمین افتاد، مردم نزد حضرت پیامبر ج رفتند و گفتند: یا رسول الله سهل را دریاب! او بی‌هوش افتاده و حتی سرش را نیز تکان نمی‌دهد، حضرت پیامبرج فرمودند: آیا به کسی مشکوک هستید؟ (که او را نظر (چشم) کرده باشد؟) گفتند: عامر بن ربیعه به سویش می‌نگریسته است، حضرت پیامبر ج عامر را فرا خواندند و بر او به خشم آمده و فرمودند: چرا افرادی از شما برادران‌شان را می‌کشند؟ چرا هنگامی که از زیباییش به شگفت آمدی، نگفتی «بارک الله فیک» (چرا برایش دعای خیر و برکت نکردی؟) سپس به عامر دستور دادند که غسل کند و عامر نیز در ظرفی غسل نمود، و پس از آن آب غسل را با کاسه‌ای بر سر و پشت حضرت سهلس ریختند، عصر آن روز حضرت سهلس با مردم حرکت کرد، گویا اصلاً به او زیانی نرسیده است([[86]](#footnote-86)).

در روایت امام مالک/ از محمد بن ابی امامه بن سهل بن حنیف آمده که وی می‌گوید که از پدرش شنیده که می‌گفت: پدرم سهل بن حنیف در خَزّار جبه‌ای را که به تن داشت بیرون آورد و غسل نمود، حضرت سهلس مردی سفید بود و پوستی زیبا و روشن داشت، عامر بن ربیعه که او را نگاه می‌کرد، گفت: من تاکنون حتی پوست دوشیزه‌ای را به این روشنی و زیبایی ندیده ام، در پی آن و در همان جا حضرت سهلس به شدت تب کرد، به حضرت پیامبر ج اطلاع دادند که حضرت سهلس به شدت تب کرده است و نمی‌تواند همراه ایشان بیاید، آن حضرت ج نزد وی آمدند و حضرت سهلس داستان را برایشان بازگو کرد، حضرت پیامبر ج (به عامر) فرمودند: چرا برخی از شما برادران‌شان را می‌کشند؟ چرا برای او دعای خیر و برکت نکردی؟ همانا زخم چشم حق است، سپس عامر را دستور دادند که وضو بگیرد، و عامر نیز وضو گرفت و (آب وضو را بر حضرت سهلس ریختند) شامگاه حضرت سهلس با حضرت پیامبر ج به راه افتاد و هیچگونه مشکلی نداشت([[87]](#footnote-87)).

این داستان نکات زیرا در بر داشت:

- خشم‌گرفتن مربی بر کسی که سبب آزار و اذیت برادر مسلمانش گردد.

- بیان‌نمودن زیان و ضرر ناشی از خطا که گاهی منجر به قتل می‌گردد.

- راهنمایی‌کردن به آنچه از وقوع ضرر و ایذای مسلمان باز می‌دارد.

(14) پرهیز از برخورد مستقیم با خطاکار و اکتفانمودن به تذکر عمومی:

از حضرت انس بن مالکس روایت شده که حضرت پیامبر ج فرمودند: چرا برخی از مردم هنگام نماز چشم‌های‌شان را به سوی آسمان بلند می‌کنند، و در این باره به تندی سخن گفتند حتی فرمودند: یا از این کار باز آیند و گر نه بینایی آنان گرفته خواهد شد([[88]](#footnote-88)).

و هنگامی که حضرت عایشهل می‌خواست کنیزی که «بریره» نام داشت بخرد، صاحبان آن کنیز راضی نشدند، مگر به این شرط که حق «ولاء»([[89]](#footnote-89)) برای آنان محفوظ بماند، هنگامی که حضرت پیامبر ج اطلاع یافتند، خطبه‌ای ایراد نموده و پس از حمد و ثنای خداوند فرمودند: چرا برخی از مردم شروطی می‌گذارند که در قرآن وجود ندارد؟ هر شرطی که در قرآن نباشد (با تعالیم آن مغایرت داشته باشد) باطل است گرچه صد شرط هم باشند، حکم و قضای الهی سزاوارتر است (که اجرا گردد) و شرط خداوند موثق است، «ولاء» حق کسی است که برده را آزاد کرده باشد([[90]](#footnote-90)).

حضرت عایشهل روایت نمود که حضرت پیامبر ج کاری انجام دادند و مردم را نیز به انجام‌دادن آن اجازه دادند، اما با وجود این افرادی (آن کار را نامناسب دانسته و) از انجام‌دادن آن کار پرهیز نمودند، و چون حضرت پیامبر ج اطلاع یافتند، خطبه‌ای ایراد نموده و پس از حمد خداوند فرمودند: چرا افرادی از انجام‌دادن کاری که من انجام داده‌ام إبا می‌روزند؟ به خدا سوگند من در معرفت و خشیت الهی از همه آنان برترم([[91]](#footnote-91)).

حضرت ابوهریرهس می‌گوید: حضرت پیامبر ج در جانب قبلۀ مسجد بلغمی مشاهد فرمودند، و در پی آن رو به مردم نموده و فرمودند: چرا افرادی هنگامی که رو به خداوند می‌ایستند، جلوی روی خود آب دهان می‌اندازند؟ آیا مگر شما می‌پسندید که کسی رو به شما آب دهان بیندازد؟ پس شما در سمت چپ و زیر پای خود آب دهان بیندازید، و اگر ممکن نبود، در چادر خود تف کنید و آن را بهم بمالید([[92]](#footnote-92)).

نسائی در کتاب سنن خویش روایت نموده که حضرت پیامبر ج در نماز صبح سورۀ روم را خواندند و آیات بر او ملتبس شد، هنگامی که حضرت پیامبر ج نماز را تمام کردند، فرمودند: چرا برخی از افراد که با ما نماز می‌خوانند، به خوبی و کاملاً وضو نمی‌گیرند، آنان (با این کار خود) قرآن را بر ما مشتبه می‌سازند([[93]](#footnote-93)).

در این مورد شواهد و مثال‌های زیادی وجود دارد که همه در این امر مشترکند که خطاکار را نباید رسوا کرد، اسلوب تعریض و کنایه‌زدن به خطاکار و عدم رویارویی با وی فوایدی دارد که از جمله آن موارد زیر را برمی‌شماریم:

1. پرهیز از واکنش منفی خطاکار و دور نگاه‌داشتن او از اغوای شیطانی و تحریک وی به انتقام شخصی و دفاع از نفس.
2. این روش بیشتر مورد قبول واقع می‌گردد، و بر نفس مؤثرتر است.
3. در این روش خطاکار نزد مردم ناشناخته می‌ماند. (و رسوا نمی‌شود).
4. بر منزلت مربی و محبت نصحیت‌کننده افزوده می‌شود.

باید توجه داشت که اسلوب تعریض و کنایه‌زدن برای متوجه‌نمودن خطاکار است نه برای رسوانمودن و به تنگناکشانیدن وی، و این در صورتی خواهد بود که وضعیت خطاکار پوشیده باشد و اکثر مردم او را نشناسند، و در صورتی که مردم او را می‌شناسند، این اسلوب نوعی توبیخ و سرزنش بسیار شدید و مضایقه و رسوانمودن خطاکار محسوب می‌گردد، و چه بسا خطاکار تمنا می‌کند که کاش به جای این روش با او مستقیماً برخورد می‌شد، امور زیر در متفاوت‌بودن تأثیر این اسلوب نقش دارند: این که چه کسی خطا را عنوان می‌کند؟ و در حضور چه کسی بیان می‌شود؟ و این که آیا خطا با اسلوبی زننده و برانگیزنده مطرح شده و یا با اسلوب خیرخواهی و شفقت؟

پس اسلوب و روش برخورد غیر مستقیم با خطاکار در صورتی که توأم با حکمت باشد، هم برای خطاکار و هم برای دیگران مفید واقع خواهد شد.

(15) برانگیختن عامه مردم علیه خطاکار:

این روش در موارد خاصی کاربرد دارد و باید به گونه‌ای دقیق بکار گرفته شود، تا موجب پی‌آمدهایی منفی و زیان‌بخش نگردد، و اکنون برای این روش از سیرت حضرت پیامبر ج مثالی می‌آوریم:

حضرت ابوهریرهس می‌گوید: مردی نزد حضرت پیامبر ج آمد و از همسایه اش شکایت کرد. حضرت پیامبر ج فرمودند: صبر کن (و همسایه‌ات را تحمل کن) آن مرد چندین بار دیگر برای شکایت از آزار و اذیت همسایه اش نزد آن حضرت ج آمد (و در آخرین بار) حضرت پیامبر ج به وی فرمودند که برو اسباب و وسایل زندگی ات را در کوچه بینداز! و آن مرد نیز چنین کرد، مردم که او را در این حالت می‌دیدند علت این کار را از وی جویا می‌شدند و او در جواب حالت اذیت و آزاری که از همسایه به او رسیده بود، بازگو می‌کرد، مردم با شنیدن آن، همسایه اش را نفرین می‌نمودند و می‌گفتند: خداوند او را فلان و فلان ... کند، همسایه (که متوجه اشتباه خود شده بود) نزد او آمد و گفت: به خانه ات برگرد، از این پس هرگز از جانب من حرکتی نامناسب و آزاردهنده نخواهی دید([[94]](#footnote-94)).

در مقابل این روش اسلوبی دیگر وجود دارد که در اوضاعی متفاوت با این مرد، و اشخاصی دیگر و برای حمایت و حفاظت خطاکار از اذیت و آزار عامۀ مردم کاربرد دارد که در فقره بعد بیان می‌گردد.

(16) پرهیز از یاری‌نمودن شیطان علیه خطاکار:

حضرت عمر بن خطابس می‌گوید: در زمان حضرت پیامبر ج مردی بود که عبدالله نام داشت و به لقب «حمار» معروف بود، و (با گفتارش) حضرت پیامبر ج را به خنده می‌انداخت، حضرت پیامبر ج به جرم شرابخواری او را شلاق زده بودند، روزی او را آوردند و به خاطر ارتکاب مجدد همین جرم او را شلاق زدند، مردی از میان جمیعت گفت: خدا نفرینش کند، چندین بار است که او را شلاق می‌زنند، (اما باز هم از این کار دست نمی‌کشد) حضرت پیامبر ج فرمودند: او را نفرین نکنید، مگر نمی‌دانید که او خدا و رسولش را دوست دارد([[95]](#footnote-95)).

حضرت ابوهریرهس می‌گوید: مردی را که (بر اثر نوشیدن مسکرات) مست بود نزد حضرت پیامبر ج آوردند و ایشان دستور دادند که او را شلاق بزنند، یکی از حاضرین گفت: خدا رسوایش کند، او را چه شده؟! حضرت پیامبر ج فرمودند: شیطان را علیه برادرتان مساعدت نکنید([[96]](#footnote-96)).

و نیز از ایشان روایت شده که می‌گوید: مردی را که شراب نوشیده بود، نزد حضرت پیامبر ج آوردند، ایشان دستور دادند که او را بزنند، برخی از ما با دست و برخی با کفش و برخی با چادر او را زدند، و هنگامی که او برگشت مردی گفت: خدا تو را رسوا کند، حضرت پیامبر ج فرمودند: چنین نگویید و شیطان را علیه او یاری نکنید([[97]](#footnote-97)).

و در روایتی دیگر آمده که حضرت پیامبر ج به اصحاب گفتند که او را سرزنش و ملامت کنید، مردم به او روی آورده و گفتند: از خداوند نترسیدی، از رسول خدا ج حیا نکردی ...، و سپس رهایش کردند، حضرت پیامبر ج در آخر فرمودند: (برایش دعا کنید و) بگویید: پروردگارا! او را ببخش، پروردگارا بر او مرحمت فرما، بعضی مردم با کلماتی افزون بر این نیز برایش دعا می‌کردند([[98]](#footnote-98)).

در روایتی دیگر آمده: هنگامی که آن مرد برگشت، برخی گفتند: خدا تو را رسوا کند، حضرت پیامبر ج فرمودند: چنین نگویید، شیطان را علیه او مساعدت نکنید، بگویید: خدا بر تو رحم کند([[99]](#footnote-99)).

از مجموعه این روایات برداشت می‌شود که مسلمان گرچه به معصیتی مبتلا گردد، اما باز هم اصل اسلام و اصل محبت خدا و رسول با او باقی می‌ماند و نباید آن را از او نفی نمود، و همچنین نباید بر او چنین دعایی کرد که شیطان را علیه او مساعدت کند، بلکه باید برای او دعای هدایت، مغفرت و رحمت نمود.

(17) طلب بازآمدن از کار خطا:

بازداشتن خطاکار از استمرار در خطا برای این که انکار منکر به تأخیر نیفتد و کار از این هم بدتر نشود، اهمیت فراوانی دارد.

روایت شده که حضرت عمرس به نام پدرش سوگند خورد، حضرت پیامبرج فرمود: از این سوگند باز بیا؛ زیرا هرکس به چیزی غیر از خدا سوگند خورد، شرک کرده است([[100]](#footnote-100)).

ابوداود از حضرت عبدالله بن بسرس روایت نمود که وی می‌گوید: روز جمعه حضرت پیامبر ج بر منبر خطبه می‌خواند که مردی آمد و بر سر و گردن مردم رد می‌شد (و به قسمت جلوی مسجد می‌آمد) حضرت پیامبر ج (خطبه را ناتمام گذاشته و) به وی فرمودند: (همان جا که هستی) بنشین، مردم را اذیت کردی([[101]](#footnote-101)).

ترمذی از حضرت ابن عمرب روایت نموده که مردی نزد حضرت پیامبر ج آروغ زد، آن حضرت ج فرمودند: آروغ خود را از ما بازدار. همانا هرکس در دنیا بیشتر سیر باشد، گرسنگی اود ر قیامت طولانی‌تر خواهد بود([[102]](#footnote-102)).

در همه این احادیث در همان لحظۀ نخست ارتکاب خطا از خطاکار خواسته شده که از خطا بازآید و از ارتکاب آن امتناع ورزد.

(18) راهنمایی خطاکار به تصحیح خطای خود:

این مورد با چندین اسلوب از حضرت پیامبر ج نقل شده است.

- تلاش برای متوجه‌ساختن خطاکار تا خود به تصحیح خطای خویش اقدام کند:

مثال این مورد روایتی است از حضرت ابوسعید خدریس که می‌گوید: همراه با حضرت پیامبر ج وارد مسجد شدم، آن حضرت ج مردی را دید که در وسط مسجد نشسته و انگشت‌های دست‌هایش را در هم فرو کرده بود و با خود صحبت می‌کرد، حضرت پیامبر ج با دست به سویش اشاره کرد (و خواست او را متوجه کند) اما او متوجه نشد، سپس حضرت پیامبر ج رو به ابوسعید نموده و فرمودند: هرگاه کسی از شما نماز می‌خواند انگشتان دست‌هایش را درهم فرو نبرد، همانا «تشبیک» (فروکردن انگشتان دو دست در همدیگر) از شیطان است و تا زمانی که کسی از شما در مسجد نشسته و از آن خارج نشده در (حکم) نماز است([[103]](#footnote-103)).

طلب انجام دوباره کار به صورتِ صحیح اگر امکان داشته باشد:

از حضرت ابوهریرهس روایت شده که رسول الله ج در گوشه‌ای از مسجد نشسته بودند که مردی وارد شد و نماز خواند، و سپس نزد آن حضرت ج آمد و سلام کرد، حضرت پیامبر ج فرمودند: وعلیک السلام، برگرد و نماز بخوان همانا تو نماز نخوانده‌ای!! آن مرد برگشت و دوباره نماز خواند و سپس نزد آن حضر ج آمد و سلام کرد، حضرت پیامبر ج فرمودند: وعلیک السلام، برگرد و نماز بخوان همانا تو نماز نخوانده‌ای!!! آن مرد در مرحله دوم یا سوم گفت: یا رسول الله مرا بیاموز، حضرت پیامبر ج فرمودند: هرگاه خواستی نماز بخوانی، کاملاً وضو بگیر و سپس رو به قبله بایست و تکبیر بگو، و پس از آن آنچه از قرآن حفظ داری هرچه میسر باشد، بخوان و بعداً رکوع کن (و درنگ کن) تا در رکوع آرام بگیری و سپس سر را بلند کن و راست بایست و سپس سجده کن (و صبر کن) تا در سجده آرام بگیری و سپس سر را بلند کن و آرام بنشین و سپس سجده کن و در سجده آرام بگیر و پس از آن سر را بلند کن و با آرامش و اطمینان بنشین، و سپس با این کیفیت بقیه نمازت را تمام کن([[104]](#footnote-104)).

ملاحظات**:**

* حضرت پیامبر ج اعمال اطرافیانش را کاملاً تحت نظر داشتند تا آنان را بیاموزند، در روایت نسائی آمده که راوی می‌گوید: مردی وارد مسجد شد و نماز خواند و حضرت پیامبر ج بدون این که ما احساس کنیم با کناره چشم او را می‌پایید، و چون آن مرد نماز را تمام کرد، نزد آن حضرت ج آمد و سلام کرد حضرت پیامبر ج فرمودند: برگرد و نماز بخوان، همانا تو نماز نخوانده‌ای ...([[105]](#footnote-105)) پس مربی باید افعال اطرافیان خویش را تحت نظر داشته باشد.
* لب اعادۀ کار از خطاکار در تعلیم وی بی‌حکمت نیست، شاید خود متوجه گردد و خطایش را اصلاح کند، خصوصاً اگر اشتباه آشکار باشد بگونه‌ای که نمی‌بایست او مرتکب آن گردد، و چه بسا فراموش شده باشد و بدین وسیله به یادش بیاید.
* اگر خطاکار خود متوجه اشتباه خود نشد، مربی باید برایش مفصلاً توضیح دهد.
* هرگاه پس از این که شخصی مشتاق شناخت مطلبی باشد و آن را جستجو کند و قلب وی را به خود مشغول بدارد، آن مطلب برایش بیان شود، این مطلب به مراتب بیشتر بر او اثر می‌گذارد و بهتر در ذهنش نقش می‌بندد از این که ابتدائاً و بدون طلب و جستجو آن مطلب برای او بیان گردد.

برای آموزش و تعلیم ابزارهای متفاوت و گوناگونی وجود دارد و مربی باید ابزاری که مناسب حال و موقعیت وی باشد، برگزیند.

یکی از نمونه‌های طلب اعاده کار به صورتی صحیح توسط خطاکار موردی است که امام مسلم/ از حضرت جابرس روایت نموده که وی می‌گوید: عمر بن خطابس به من خبر داد که مردی وضو گرفت و مقدار ناخنی از پایش خشک ماند، حضرت پیامبر ج او را دیدند و فرمود: برگرد و درست وضو بگیر، آن مرد وضو گرفت و سپس نماز خواند([[106]](#footnote-106)).

و مثالی دیگر روایتی است که امام ترمذی/ در سنن خویش از کَلَدَه بن حنبل آورده است، او می‌گوید: صفوان بن امیه مرا فرستاد تا مقداری شیر و آغوز([[107]](#footnote-107)) و سبزی نزد حضرت پیامبر ج که در قسمت بالای وادی تشریف داشتند، ببرم، و من بدون این که سلام کنم و اجازه بطلبم سر زده وارد شدم. حضرت پیامبر ج فرمودند: برگرد و بگو السلام علیکم، آیا وارد شوم؟([[108]](#footnote-108)).

-طلب تدارک آن بخشی از خطا که تصحیحش امکان‌پذیر باشد:

امام بخاری در کتاب صحیح خود از حضرت عبدالله بن عباسب روایت نموده که وی می‌گوید: حضرت پیامبر ج فرمودند: هیچ مردی با زنی در خلوت نماند مگر با محرم خویش مردی برخاست و گفت: یا رسول الله همسرم به حج رفته و من به خاطر شرکت در فلان غزوه ماندم (و با او نرفتم) حضرت پیامبر ج فرمودند: برگرد و با همسرت به حج برو([[109]](#footnote-109)).

- اصلاح آثار خطا:

نسائی/ در سنن خویش از حضرت عبدالله بن عمرب روایت نموده است که مردی نزد حضرت پیامبر ج آمد و گفت: من آمدم تا با تو بر هجرت بیعت کنم و پدر و مادر خود را در حالی رها کرده ام که گریه می‌کردند، حضرت پیامبر ج فرمودند: نزد آنان برگرد و همانگونه که آنان را به گریه انداخته‌ای، شادشان کن([[110]](#footnote-110)).

- پرداخت کفارة خطا:

چون تدارک و تلافی برخی از گناهان امکان‌پذیر نیست، شریعت برای اصلاح آثار آن‌ها راه‌های دیگری قرار داده است که از جمله آن‌ها می‌توان کفاره‌ها را برشمرد مانند: کفارۀ یمین، ظهار، قتل خطا، آمیزش و مباشرت در روز رمضان و غیره.

(19) انکار موضع خطا و پذیرفتن باقی:

گاهی کل گفتار و یا کردار خطا نیست، در چنین مواردی حکمت تقاضا می‌کند که تنها موضع خطا باید مورد تردید و انکار قرار گیرد و کل گفتار و یا کردار را نباید تخطئه نمود، آنچه امام بخاری/ در کتاب صحیح خود از حضرت رُبَیِّع بنت مُعَوِّذ بن عفراب روایت نموده، بر این نکته دلالت دارد، او می‌گوید: حضرت پیامبر ج هنگام ازدواج من تشریف آوردند و بر بستر من نشستند، و کنیزکان ما با تشریف‌آوری آن حضرت ج شروع کردند به دف‌زدن و ندبه‌کردن و ذکر خوبی‌های اجداد من که در جنگ بدر کشته شده بودند، در این میان یکی از آن‌ها گفت: در میان ما پیامبری هست که می‌داند فردا چه اتفاقی می‌افتد، حضرت پیامبر ج فرمودند: این سخن را تکرار نکن و آنچه قبلاً می‌گفتی، بگو([[111]](#footnote-111)).

در روایت ترمذی آمده که حضرت پیامبر ج به آن کنیزک گفتند: این جمله را رها کن و آنچه قبلاً می‌گفتی، بگو([[112]](#footnote-112)).

و در روایت ابن ماجه آمده که حضرت پیامبر ج فرمودند: چنین نگویید، کسی غیر از خداوند نمی‌داند که فردا چه اتفاقی می‌افتد([[113]](#footnote-113)).

بی‌تردید با چنین برخوردی منصفانه، خطاکار به انصاف و عدل دعوتگر و مربی پی می‌برد و این امر زمینۀ مناسبی را برای پذیرش توجیهات داعی و مربی در ذهن خطاکار ایجاد می‌کند، اما متأسفانه بیساری از دعوتگران و مبارزان با منکرات با مشاهده اندک خطایی چنان به خشم می‌آیند که گفتار و کرداری را که حق و باطل و درست و نادرست در آن آمیخته است، به صورت کلی تخطئه می‌کنند، و این برخورد نادرست موجب عدم قبول دعوت و توجیهات آنان و باعث عدم انقیاد خطاکار می‌گردد.

گاهی کلام خطاکار فی نفسه خطا نیست، بلکه مناسبتی که این کلام را در آن بر زبان آورده است، اشتباه است، مانند این که برخی از مردم هنگام وفات شخصی (و در مجالس ترحیم و تعزیت) می‌گویند: الفاتحه، و در پی آن مردم سورۀ فاتحه را می‌خوانند، و اینگونه استدلال می‌کند و می‌گویند که ما قرآن می‌خوانیم، خواندن قرآن که کفر نیست! این افراد را باید تفهیم کرد که (خواندن فاتحه فی نفسه خطا نیست، بلکه) تخصیص فاتحه بدون دلیل شرعی به این مناسبت و آن را نوعی عبادت شمردن، خطاست و این چیزی جز بدعت نیست، و این عیناً همان نکته‌ای است که حضرت عبدالله بن عمرب برای مردی که عطسه‌ای زد و در پی آن گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالسَّلاَمُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ» بیان نمود، حضرت عبدالله بن عمرب فرمود: من هم می‌گویم: الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالسَّلاَمُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، (اما در خصوص این مورد) حضرت پیامبر ج ما را اینگونه نیاموخته است، بلکه ما را آموخته است که (در چنین مواقع تنها) بگوییم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ»([[114]](#footnote-114)).

(20) بازگردانیدن حق به حقدار و حفظ منزلت خطاکار:

مسلم از حضرت عوف بن مالکس روایت نموده که او می‌گوید: مردی از قبیله «حِمیَر» در جنگ یکی از افراد دشمن را کشت و خواست که «سَلب»([[115]](#footnote-115)) او را برای خود بردارد، حضرت خالد بن ولید که فرماندۀ لشکر بود «سَلَب» مقتول را به وی نداد (و آن را به حساب اموال غنیمت گذاشت، پس از بازگشت) عوف بن مالک حضرت پیامبر ج را از این ماجرا مطلع ساخت، آن حضرت ج به خالد بن ولیدس فرمودند: چرا «سلب» او را به وی ندادی؟ حضرت خالدس گفت: به نظرم زیاد «و افزون از سهمیه او) بود، حضرت پیامبر ج فرمودند: آن را به او بازگردان، و پس از آنکه حضرت خالدس از کار عوف رد شد، عوف چادر او را کشید و گفت: دیدی به آنچه گفتم عمل کردم! مگر به تو نگفته بودم که نزد حضرت پیامبر ج شکایتت را می‌کنم؟ حضرت پیامبر ج با شنیدن این سخن خشمگین شدند و به حضرت خالدس فرمودند: ای خالد! آن (سَلَب) را به او مده، ‌ای خالد آن را به اومده، چرا فرماندهان مرا راحت نمی‌گذارید؟ مثال شما و آنان مانند مردی است که شتر و یا گوسفندانی را می‌چراند و سر موعد آن‌ها را به آبشخور و سر آب می‌برد، آن چهارپایان ابتد آب صفا و زلال چشمه را می‌نوشند و آب گل‌آلود را برای چوپان می‌گذارند. آری، آنچه صاف و زلال است از آن شما (رعیت) است و تیرگی‌ها برای آنان (فرماندهان) می‌ماند([[116]](#footnote-116)).

امام احمد/ این داستان را از عوف بن مالک اشجعیس با عبارتی کامل‌تر روایت نموده است، او می‌گوید: برای غزوه‌ای به سوی شام رفتیم، فرمانده لشکر خالد بن ولیدس بود، مردی از نیروهای امدادی قبیله «حِمیَر» به ما ملحق شد و به گروه ما پیوست، و جز یک شمشیر، اسلحه و چیز دیگری نداشت، در مسیر راه یکی از مسلمانان شتری نحر([[117]](#footnote-117)) کرد، آن مرد حِمیَری تکه‌ای از پوست شتر برداشت و آن را مانند سپر شکل داد و بر زمین انداخت و به وسیله آتش آن را خشک کرد و پس از آن برایش دستگیره‌ای درست کرد، و سرانجام با نیروهای دشمن که از رومی‌ها و اعراب قبیله «قُضاعه» متشکل بودند، روبرو شدیم و نبردی سخت و بی‌امان درگرفت، در میان نیروهای دشمن مردی رومی وجود داشت که بر اسبی سرخ و سفید سوار بود و زین اسب و کمربند و شمشیرش طلاکوبی شده بود، و با قساوت تمام به مسلمانان حمله می‌کرد و افراد آنان را شهید می‌کرد، آن مرد حمیری در تعقیب او برآمد تا این که او را به کمین انداخت و از پشت سر اسب او را پی زد، آن مرد از روی اسب افتاد، و مرد حمیری بلافاصله با ضربات پی در پی شمشیر او را کشت، پس از پیروزی مسلمانان آن مرد آمد و «سَلَب» مردِ رومی را طلبید و مردم نیز گواهی دادند که این مرد او را کشته است، حضرت خالدس مقداری از آن مال را به وی داد و باقیمانده را نگاه داشت، هنگامی که آن مرد به مقر خود نزد عوف برگشت، ماجرا را برای عوف بازگو کرد، عوف به او گفت: برگرد و از خالد بن ولید بخواه که باقیمانده مال را به تو بدهد و آن مرد نیز چنین کرد، اما حضرت خالد بن ولیدس امتناع ورزید، پس از آن عوف نزد حضرت خالدس رفت و گفت: مگر نمی‌دانی که حضرت پیامبر ج «سَلَب» (اسباب و متاع) مقتول را به قاتل بخشیده اند؟ حضرت خالدس گفت: بلی، عوف گفت: پس چرا سَلَب مقتول وی را کاملاً به او ندادی؟ حضرت خالدس گفت: این مال به نظر من خیلی زیاد (و پیش از حق او) بود، عوف گفت: اگر حضرت پیامبر ج را ببینم ایشان را از این ماجرا آگاه خواهم ساخت، و چون به مدینه رسیدند عوف آن مرد را نزد حضرت پیامبر ج فرستاد تا از ایشان کمک بطلبد، آن حضرت ج، حضرت خالدس را فرا خواند و عوف نیز آنجا حضور داشت، حضرت پیامبر ج از حضرت خالدس پرسیدند که چرا سَلَب مقتول این مرد را به وی نداده‌ای؟ حضرت خالدس گفت: یا رسول الله به نظر من آن مال زیاد (و بیش از حق او) بود، حضرت پیامبر ج فرمودند: آن مال را به او بده، سپس حضرت خالدس برخاست و از کنار عوف عبور کرد، عوف چادر او را کشید و گفت: آنچه در بارۀ تو به پیامبر گفته‌ام برایت کافی است، حضرت پیامبر ج این سخن را شنیده و خشمگین شدند و فرمودند: ای خالد آن را به او مده، چرا فرماندهان مرا راحت نمی‌گذارید؟ مثال شما و آنان مانند مردی است که شتر و یا گوسفندانی را می‌چراند و سر موعد آن‌ها را سر آب می‌برد و آن‌ها آب صاف و زلال چشمه را می‌نوشند و آب گل‌آلود را برای چوپان می‌گذارند. آری، آنچه صاف و زلال است از آن شما (رعیت) است و تیرگی‌ها برای آنان (فرماندهان) می‌ماند.

در این داستان می‌بینیم هنگامی که حضرت خالدس در اجتهاد خویش مبنی بر ندادن سَلَب زیاد به قاتل به خطا رفت، حضرت پیامبر ج دستور داد که حق را به صاحبش باز گرداند، اما هنگامی که مشاهده فرمودند که حضرت عوفس حضرت خالدس را کنایه می‌زند و چادرش را کشید و مسخره اش کرد و به او گفت: مگر نگفته بودم شکایت تو را نزد حضرت پیامبر ج می‌کنم، آن حضرت ج خشمگین شدند و فرمودند: ای خالد آن مال را به او مده، و این برای رد اعتبار و منزلت امیر و فرمانده است؛ زیرا در حفظ قدر و منزلت امیر و فرمانده نزد مردم، مصلحتی آشکار و غیر قابل انکار نهفته است.

اما این جا اشکالی پیش می‌آید و آن این که آگر سَلَب مقتول از آنِ قاتل است پس چرا حضرت پیامبر ج فرمودند که آن مال را به او مده؟ امام نووی/ این اشکال را به دو گونه پاسخ گفته است:

1. شاید حضرت پیامبر ج بعد از مدتی آن مال را به آن شخص باز گرداندند و به خاطر تنبیه او و عوف بن مالک که به حضرت خالدس بد گفته و به فرمانده لکشر و کسی که او را به فرماندهی برگزیده، بی‌حرمتی کردند، این کار را به تأخیر انداختند.
2. شاید حضرت پیامبر ج آن مرد را راضی نموده و او آن مال را به رضایت و اختیار خود به مسلمانان واگذاشته است، و هدف از این کار دلجویی حضرت خالدس و در نظرگرفتن مصلحت احترام و اکرام فرماندهان بوده است([[118]](#footnote-118)).

یکی از شواهد مسأله برگردانیدن اعتبار و منزلت به کسی که در حق او خطایی صورت گرفته، روایتی است از ابو طفیل عامر بن واثله که امام احمد/ آن را در کتاب مسند خویش آورده است، او می‌گوید: مردی بر جمعی از مردم عبور کرد و به آنان سلام گفت و آنان نیز پاسخ سلامش را دادند، و آن مرد به راه خود ادامه داد، پس از آن، مردی از میان مجلس گفت: به خدا سوگند، من به خاطر خداوند با این شخص بغض و دشمنی دارم! اهل مجلس به او گفتند: سخن بسیار بد و نامناسبی گفتی والله ما او را از این سخن تو آگاه خواهیم نمود، سپس به یکی از اهل مجلس گفتند: ای فلان، برخیز و آن مرد را از این سخن آگاه کن، فرستادۀ آنان در پی آن مرد رفت تا این که به او رسید و او را از آن سخن آگاه نمود، آن مرد با شنیدن این سخن برگشت و نزد حضرت پیامبر ج رفت و به ایشان گفت: یا رسول الله، بر جمعی از مسلمانان گذشتم فلانی نیز آنجا بود، سلام گفتم و آنان نیز به سلامم جواب دادند و چون از آنان دور شدم، مردی از اهل مجلس به دنبالم آمد و به من خبر داد که فلانی در بارۀ من گفته است که به خدا سوگند من به خاطر خدا با این مرد دشمنی دارم، او را فرا خوان و از او بپرس چرا با من دشمنی دارد؟ حضرت پیامبر ج آن مرد را طلبید و در بارۀ اظهارات شاکی از وی پرسید و او نیز اعتراف نمود که چنین گفته است، حضرت پیامبر ج از او پرسیدند چرا با این مرد بغض و دشمنی داری؟ گفت: من همسایه او هستم، و کاملاً از او خبر دارم، به خدا سوگند! هرگز او را ندیده ام که نمازی بخواند، مگر همین نماز فرض که هر نیکوکار و بدکار همه آن را می‌خوانند! آن مرد گفت: یا رسول الله از او بپرس که آیا تاکنون دیده است که نماز را از وقتش به تأخیر انداخته، و یا این که وضو را کامل نکرده، و یا این که رکوع و سجود نماز را به خوبی انجام نداده باشم؟ حضرت پیامبر ج در این باره از او پرسید و آن مرد جواب داد: خیر، (چنین موردی را به یاد ندارم) اما به خدا سوگند هرگز او را ندیده ام که روزی را روزه گرفته باشد، مگر ماه رمضان که هر نیکوکار و بدکار همه آن را روزه می‌گیرند! آن مرد گفت: یا رسول الله (از او بپرس) آیا تاکنون دیده است که در روز رمضان چیزی خورده و یا این که در حق رمضان کوتاهی کرده باشم؟ حضرت پیامبر ج در این باره از او پرسید و او جواب داد: خیر، اما به خدا سوگند تاکنون ندیده‌ام که سایل و مستمندی را صدقه ‌ای داده باشد و یا این که در راه خداوند از مال خود چیزی انفاق کرده باشد! مگر زکات فرضی که هر نیکوکار و بدکار آن را می‌پردازند، آن مرد گفت: یا رسول الله، از او بپرس که آیا تاکنون دیده است چیزی از مال زکات را پنهان کرده و یا این که با زکات گیرنده چانه زده باشم؟ حضرت پیامبر ج در این باره نیز از او پرسید و او در جواب گفت: خیر، حضرت پیامبر ج رو به او نموده و فرموند: برخیز، نمی‌دانم شاید آن مرد (را که متهم می‌کنی) از تو بهتر باشد([[119]](#footnote-119)).

حفظ منزلت و جایگاه خطاکار پس از توبه بسیار مهم است، تا این که خطاکار بر دین استقامت ورزد و در میان مردم به صورتی عادی زندگی کند، حضرت عایشهل در باره زن مخزومی که دستش قطع شد، می‌گوید: آن زن بعداً توبه نمود و ازدواج کرد و پس از آن همیشه نزد من می‌آمد و من نیاز و مشکل او را با حضرت پیامبر ج در میان می‌گذاشتم([[120]](#footnote-120)).

(21) نصیحت‌نمودن طرفین نزاع در خطای مشترک:

در بسیاری موارد خطا به صورتی مشترک و دو جانبه انجام می‌شود، و کسی که در حق او خطا شده در عین حال خود او نیز خطاکار محسوب می‌گردد، البته نسبت و میزان خطا میان طرفین متفاوت خواهد بود، در چنین موارد هردو طرف نزاع و خطا را باید نصیحت نمود، در این مورد به مثال زیر توجه کنید:

عبدالله بن ابی أوفی می‌گوید: حضرت عبدالرحمن بن عوفس نزد حضرت پیامبر ج از حضرت خالد بن ولیدس شکایت نمود، حضرت پیامبر ج فرمودند: ای خالد، کسی از اهل بدر را اذیت مکن، اگر به اندازۀ کوه احد طلا صدقه کنی بازهم به (مقام و) عمل آنان نمی‌رسی، حضرت خالدس گفت: یا رسول الله در باره من سخن می‌گویند و من نیز آن‌ها را جواب می‌دهم، حضرت پیامبر ج فرمودند: خالد را اذیت نکنید، او شمشیری از شمشیرهای خداوند است که آن را بر کفار فرود آورده است([[121]](#footnote-121)).

(22) واداشتن خطاکار به عذرخواهی از کسی که در حق او خطا کرده است:

حضرت انس بن مالکس می‌گوید: عرب‌ها عادت داشتند که در سفر به همدیگر خدمت می‌کردند، در سفری همراه حضرت ابوبکر و عمرب مردی بود که آنان را خدمت می‌کرد، آن‌ها (در جایی منزل گرفتند و) خوابیدند و هنگامی که بیدار شدند خادم‌شان غذایی آماده نکرده بود (و هنوز خواب بود) یکی از آن‌ها به دیگری گفت: این مرد خیلی پرخواب است (زیاد می‌خوابد) و سپس او را بیدار کردند و به وی گفتند: نزد حضرت پیامبر ج برو و سلام ما را به ایشان برسان و بگو: ابوبکر و عمر از شما مقداری خورش خواسته اند، آن مرد نزد حضرت پیامبر ج رفت و پیغام آن‌ها را ابلاغ نمود، آن حضرتس به آن مرد فرمودند: آن‌ها را سلام کن و بگو: شما غذا خورده اید!! حضرت ابوبکر و عمب پریشان نزد آن حضرت ج آمدند و گفتند: یا رسول الله ما از شما خورش خواستیم و شما فرمودید که آن‌ها غذا خورده اند! ما چه غذایی خورده‌ایم؟! ایشان فرمودند: گوشت برادرتان را خوردید (هنگامی که خواب بود از او غیبت کردید و گفتید این مرد پرخواب است) به خدایی که جانم در دست اوست، سوگند: همانا من تکه‌های گوشتش را میان دندان‌های‌تان می‌بینم! آنان گفتند: یا رسول الله برای ما طلب مغفرت و استغفار کن، حضرت پیامبر ج فرمودند: او (کسی که از او غیبت کرده اید) باید برای شما طلب مغفرت کند([[122]](#footnote-122)).

(23) ذکر فضیلت و منزلت کسی که در حق او خطا شده تا خطاکار پشیمان شود و معذرت بخواهد:

حضرت پیامبر ج در برخوردی که میان حضرت ابوبکر و عمرب رخ داده بود، اینگونه عمل کردند، امام بخاری در کتاب صحیح خود در بخش تفسیر از حضرت ابودرداس روایت نموده است که وی می‌گوید: میان حضرات ابوبکر و عمرب سخنانی رد و بدل شد و حضرت ابوبکرس حضرت عمرس را خشمگین نمود، حضرت عمرس در حالت خشم از حضرت ابوبکرس جدا شد و به راه افتاد، حضرت ابوبکرس در پی او رفت و از او خواست تا وی را معاف کند، اما حضرت عمرس چنین نکرد و به منزل خود رفت و در را بست، حضرت ابوبکرس نزد حضرت پیامبر ج آمد، ابودرداس می‌گوید: ما نزد حضرت پیامبر ج بودیم ایشان (با دیدن حضرت ابوبکرس) فرمودند: این رفیق شما با کسی درگیر شده است، (از طرفی دیگر) حضرت عمرس نیز از برخورد خود پشیمان شده بود، او نیز آمد و سلام گفت و کنار رسول الله ج نشست و داستان را برایشان تعریف نمود، حضرت پیامبر ج عصبانی شدند، حضرت ابوبکرس (چون اوضاع را اینگونه دید) گفت: یا رسول الله تقصیر من بود، حضرت پیامبر ج فرمودند: چرا دوست مرا راحت نمی‌گذارید؟ چرا دوست مرا راحت نمی‌گذارید؟ (هنگامی که) من گفتم من پیامبر خدا به سوی شما هستم، شما مرا تکذیب کردید، اما ابوبکر مرا تصدیق نمود([[123]](#footnote-123)).

امام بخاری/ این داستان را در کتاب المناقب صحیح بخاری از حضرت ابودرداس اینگونه روایت کرده که وی می‌گوید: نزد حضرت پیامبرج نشسته بودم که حضرت ابوبکرس در حالی که لباس‌هایش را جمع کرده و حتی زانویش نمایان بود، آمد. حضرت پیامبر ج (با دیدن وی) فرمودند: این دوست شما با کسی درگیر شده است، حضرت ابوبکرس سلام کرد و گفت: (یا رسول الله) میان من و عمر مسأله‌ای پیش آمد و من پشیمان شدم، و نزدش رفتم و از او خواستم که مرا ببخشد، اما او نپذیرفت و اکنون نزد شما آمده ام، حضرت پیامبر ج (تا سه مرتبه) فرمودند: خداوند تو را ببخشد، (از طرفی دیگر) حضرت عمرس پشیمان شد و به منزل حضرت ابوبکرس رفت و پرسید: آیا ابوبکر در منزل است، گفتند: خیر و سپس او نیز نزد حضرت پیامبر ج آمد، آثار خشم بر چهرۀ آن حضرت ج نمایان گشت، حضرت ابوبکرس (با مشاهده خشم آن حضرت ج) در جلوی ایشان زانو زد و گفت: یا رسول الله! والله من مقصر بوده ام، والله من مقصر بوده‌ام، حضرت پیامبرج فرموند: خداوند مرا به سوی شما به پیامبری مبعوث نمود و شما مرا تکذیب کردید، اما ابوبکر مرا تصدیق، و با جان و مال با من همدردی و همکاری نمود، پس چرا دوست مرا راحت نمی‌گذارید، چرا دوست مرا راحت نمی‌گذارید؟ پس از آن کسی او را نیازرد([[124]](#footnote-124)).

(24) مداخله برای فرونشاندن غوغا و خاموش‌گردانیدن فتنه:

حضرت پیامبر ج در اوضاع متعددی اینگونه عمل کردند، و هنگامی که نزدیک بود میان مسلمانان جنگی درگیرد، آن حضرت ج (برای آرم‌کردن اوضاع) مداخله نمودند، آنگونه که حضرت عایشهل در باره حادثۀ افک می‌فرماید: حضرت پیامبر ج به منبر رفتند و فرمودند: ای مسلمانان! چه کسی از شما مرا در برابر مردی که اذیت و آزارش حتی به اهل من رسیده، پشتیبانی می‌کند؟ من از اهل خود تاکنون جز خیر چیزی دیگر ندیده ام، و آنان (منافقین) از مردی نام می‌برند که تاکنون از او مورد بدی مشاهده نکرده ام و او بدون من هرگز در منزل من وارد نشده است، حضرت سعد بن معاذس از تیرۀ بنی عبدالاشهل برخاست و گفت: یا رسول الله من برای این کار آماده ام، اگر آن مرد از قبیلۀ من (اوس) باشد خودم گردنش را می‌زنم، و اگر از برادران خزرجی ما باشد هرچه شما در مورد او دستور بفرمایید، آنگونه خواهیم کرد، حضرت سعد بن عبادهس بزرگ خزرج مرد صالحی بود، اما تعصب قومی بر او غالب آمد و به سعد گفت: به خدا قسم تو دروغ می‌گویی، آن شخص را نمی‌کشی و بر کشتنش قدرت نیز نداری، و اگر آن مرد از قبیله تو می‌بود دوست نمی‌داشتی که او را بکشی، حضرت أسید بن حضیر که عموزاده سعد بود، برخاست و به سعد بن عباده گفت: تو دروغ می‌گویی قسم به خدا اگر آن مرد از قبیلۀ ما باشد حتماً او را خواهیم کشت، تو منافقی و از منافقان جانبداری می‌کنی، دو قبیله اوس و خزرج برآشفتند و نزدیک بود باهم بجنگند، حضرت پیامبر ج بر منبر ایستاده بودند، و مدام آنان را به سکون و آرامش دعوت می‌دادند تا این که آرام گشتند و سکوت نمودند([[125]](#footnote-125)).

حضرت پیامبر ج برای برقراری صلح بین قبیله بنی عمرو بن عوف، نزد آنان تشریف بردند و آنگونه که در صحیحین آمده به ابتدای نماز با جماعت نیز نرسیدند، در روایت نسائی از حضرت سهل بن سعد ساعدیس روایت شده که وی می‌گوید: میان دو گروه از انصار اختلافی بروز کرد حتی یکدیگر را با سنگ نیز زدند، حضرت پیامبر ج آنجا رفتند تا میان آنان صلح برقرار نمایند، وقت نماز فرا رسید و حضرت بلالس اذان گفت و به انتظار حضرت پیامبر ج نشست، اما ایشان تشریف نیاوردند، نماز اقامه شد و حضرت ابوبکرس جلو رفت ...([[126]](#footnote-126)).

و در روایتی از امام احمد/ از حضرت سهل بن سعدس اینگونه آمده است: مردی نزد حضرت پیامبر ج آمد و به ایشان خبر داد که در میان قبیله بنی عمرو بن عوف جنگی درگرفته و یکدیگر را با سنگ زده‌اند، حضرت پیامبر ج برای برقراری صلح نزد آنان تشریف بردند ...([[127]](#footnote-127)).

(25) اظهار غضب از خطا:

اظهار غضب از خطا هنگام دیدن و یا شنیدن آن بالخصوص اگر خطا در رابطه با امور اعتقادی همچون غرق شدن در مباحث تقدیر و تنازع در باره قرآن باشد، در سنن ابن ماجه از عمرو بن شعیب آمده که وی از طریق پدرش از جد خود روایت نموده است که وی گفت: اصحاب در بحث تقدیر باهم درگیر سخن و گفتگو بودند که حضرت پیامبر ج تشریف آوردند و از شدت خشم به گونه‌ای سرخ شده بودند که گویا بر چهره مبارک آب دانۀ انار پاشیده شده است، ایشان فرمودند: آیا شما به این کار امر شده اید؟ آیا برای این آفریده شده‌اید؟ آیات قرآن را در هم می‌آمیزید و در مقابل هم قرار می‌دهید، ملت‌های پیشین اینگونه تباه شدند، حضرت عبدالله بن عمروس می‌گوید: از عدم حضور و تخلف خویش از این مجلس آنقدر خرسند شدم که از عدم حضور خویش در هیچ مجلسی اینگونه خوشحال نشده‌ام([[128]](#footnote-128)).

و در کتاب السنه ابن ابی عاصم آمده است که حضرت پیامبر ج در حالی بر اصحاب وارد شد که آنان در باره تقدیر باهم مشغول نزاع بودند، یکی آیه‌ای می‌خواند و دیگری در جوابش آیۀ دیگری می‌خواند، آن حضرتج که گویا بر چهرۀ مبارکش آب دانۀ انار پاشیده بودند، فرمودند: آیا برای این آفریده شده‌اید؟ و یا به این کار امر شده‌اید؟ آیات قرآن را اینگونه در مقابل هم قرار ندهید، نگاه کنید، آنچه به شما امر شده از آن پیروی کنید و از آنچه نهی شده اید، بپرهیزید([[129]](#footnote-129)).

یکی دیگر از مواردی که حضرت پیامبر ج از ملاحظۀ خطا خشمگین شدند موردی است که با حضرت عمرس در باره قضیه مصدر تلقی و دریافت دین پیش آمد، امام احمد/ در کتاب مسند خویش از حضرت جابر بن عبداللهب روایت نموده است که حضرت عمرس کتابی که از اهل کتاب (یهود) گرفته بود، آورد و نزد حضرت پیامبر ج آن را خواند، آن حضرت ج به خشم آمدند و فرمودند: آیا در باره رسالت من دچار سرگشتگی و تحیّر شده اید، ای پسر خطاب! سوگند به خدایی که جانم در اختیار اوست، من رسالت و دینی کاملاً واضح و روشن برای تان آورده ام، هرگاه از اهل کتاب مسأله بپرسید، اگر راست بگویند نمی‌پذیرید و اگر دروغ بگویند تصدیق‌شان می‌کنید، به خدا سوگند اگر موسی÷ زنده می‌بود چاره‌ای جز اتباع من نداشت([[130]](#footnote-130)).

این حدیث را دارمی/ نیز از حضرت جابرس روایت نموده است می‌گوید: حضرت عمرس نسخه‌ای از تورات را آورد و گفت: یا رسول الله این نسخه‌ای از تورات است، آن حضرت ج ساکت ماندند، حضرت عمرس شروع کرد به خواندن تورات، چهرۀ حضرت پیامبر ج کم کم متغیر می‌گشت که حضرت ابوبکرس متوجه شد و به حضرت عمرس گفت: مادرت به داغت بنشیند، مگر چهره حضرت پیامبر ج را نمی‌بینی که چگونه متغیر گشته؟ حضرت عمرس به چهره آن حضرت ج نگریست و (با مشاهده آثار خشم، فوراً گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَمِنْ غَضَبِ رَسُولِهِ، رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالإِسْلاَمِ دِيناً وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا» سپس حضرت پیامبر ج فرمودند: اگر موسی ظهور کند و شما مرا ترک، و از او پیروی کنید همانا گمراه خواهید شد، اگر موسی زنده می‌بود و نبوت مرا در می‌یافت، حتماً از من پیروی می‌نمود([[131]](#footnote-131)).

حدیث حضرت ابودرداس نیز این را تأیید می‌کند، او می‌گوید: حضرت عمرس نوشته‌هایی از تورات را نزد حضرت پیامبر ج آورد و گفت: یا رسول الله ج این مجموعه‌ای از تورات است، آن را از یکی از دوستانم از قبیله بنی زریق گرفته‌ام، چهره آن حضرت ج دگرگون شد، حضرت عبدالله بن زبیر (همان کسی که کیفیت اذان را به خواب دید) گفت: پیامبر ج چگونه متغیر گشته است؟ حضرت عمرس (با مشاهدۀ ناراحتی حضرت پیامبر ج) گفت: «رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالإِسْلاَمِ دِيناً وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَبِالْقُرْآنِ إِمَامًا» و در پی آن ناراحتی و خشم آن حضرت برطرف گشت و سپس فرمودند: سوگند به خدایی که نفس محمد در اختیار اوست، اگر موسی اکنون میان شما می‌بود و شما مرا ترک کرده و از او پیروی می‌کردید بی‌تردید گمراه می‌شدید، شما بهرۀ من از ملت‌ها، و من بهرۀ شما از پیامبران هستم([[132]](#footnote-132)).

در روایات و شواهد متعدد این داستان نقش مساعد مربی که به مجرد مشاهده‌نمودن تغییر چهره مربی موضع گرفت، کاملاً آشکار و واضح است، بی‌تردید اجتماع این امور در قلب شخصی که مورد وعظ و نصیحت واقع شده تأثیر عمیقی می‌گذارد، جریان فوق مراحل زیر را طی نمود:

الف: انفعال و متأثرشدن حضرت پیامبر ج قبل از هرگونه سخنی که با متغیرشدن چهره آن حضرت ج آشکار گردید.

ب: مشاهده و ملاحظه اوضاع توسط حضرت ابوبکر و عبدالله بن زیدب و متوجه‌ساختن حضرت عمرس.

ج: پی‌بردن حضرت عمرس به خطای خویش و تلاش برای جبران و عذرخواهی از آنچه انجام گرفته که با پناه‌جستن از خشم خدا و رسول به خداوند و اعلام اصل اصیل (پذیرفتن توأم با رضایت الله، رسول، دین) تحقق یافت.

د: شادمانی و رفع‌شدن خشم حضرت پیامبر ج با رجوع و درک خطا توسط حضرت عمرس.

هـ: تأکید حضرت پیامبر ج بر تثبیت اصل و پیروی از شریعت وی و تحذیر از دریافت و أخذ دین از مصادر دیگر.

نمونه‌ای دیگر از مواردی که حضرت پیامبر ج از مشاهده منکر به خشم آمده اند، روایتی است در صحیح امام بخاری/ از حضرت انس بن مالکس، وی می‌گوید: حضرت پیامبر ج در جنب قبلۀ مسجد بلغمی مشاهده فرمودند و از آن سخت ناراحت شدند، تا جایی که آثار آن بر چهرۀ ایشان نمایان گشت، سپس آن را با دست خویش پاک نموده و فرمودند: هنگامی که شما در نماز هستید با پروردگارتان مناجات می‌کنید و خداوند میان شما و قبله است، پس هیچکسی روبروی قبله آب دهان نیندازد، بلکه سمت چپ و یا زیرپای خود تف کند و سپس گوشۀ چادر خویش را برگرفت و در آن آب دهان انداخت و آن را بهم مالید و سپس فرمودند: و یا اینگونه عمل کند([[133]](#footnote-133)).

نمونه‌ای دیگر از موارد خشم آن حضرت ج هنگام اطلاع‌یافتن از خطایی است که به مفسده‌ای منجر شده بود که آن را امام بخاری/ از حضرت ابومسعود انصاریس روایت کرده است، وی می‌گوید: مردی نزد حضرت پیامبر ج آمد و گفت: یا رسول الله، من تنها به این خاطر به نماز فجر نمی‌روم که فلانی نماز را خیلی طولانی می‌کند، راوی می‌گوید: هرگز ندیده بودم که حضرت پیامبر ج آنگونه به خشم بیایند، سپس فرمودند: برخی از شما مردم را متنفر می‌کنند، پس هرکس از شما که امام (نماز جماعت) شد، نماز را سبک بخواند؛ زیرا میان نمازگزاران افرادی سالخورده، ناتوان، و دیگرانی هستند که کار دارند (و باید در پی کار خود بروند)([[134]](#footnote-134)).

خشم‌گرفتن مفتی از تکلف و سؤال‌های بی‌مورد مستفتی، نیز از اینگونه موارد به شمار می‌آید، از حضرت زید بن خالد جهنیس روایت شده که می‌گوید: مردی بادیه‌نشین نزد حضرت پیامبر ج آمد و پرسید که اگر گمشده‌ای یافت آن را چه کند؟ آن حضرت ج فرمودند: کیسه (جلد) و ریسمان آن را تا یک سال حفاظت کن و مردم را از آن آگاه ساز، اگر صاحبش پیدا شد و علامت و نشانی آن را گفت: (آن را به او بده) و گرنه ان را در راه خدا صدقه کن، آن مرد گفت: گوسفند گمشده را چه باید کرد؟ فرمودند: گوسفند گمشده از آن تو و یا صاحبش و یا گرگ است. (آن را حفاظت کن تا صاحبش پیدا شود، او پرسید: شتر گمشده را چه؟ چهره آن حضرت ج از خشم دگرگون شد و سپس فرمود: تو را با شتر چکار؟ کفش و مشک آبش همیشه همراه اوست، از (چشمه‌ها) آب می‌نوشد و می‌چرد (و سرانجام صاحبش آن را می‌یابد)([[135]](#footnote-135)).

انفعال و واکنش هماهنگ و متناسب با خطا در هنگام حدوث و یا مشاهده و یا شنیدن خطا به گونه‌ای که در چهره و یا صدا و اسلوب مربی تجلی یابد نشانۀ حیات قلب وی ضد منکرات و ناسازگاری با آن و بسیار لازم است، تا مبادا حاضرین خطا را سبک و جزئی انگارند و تا هنگام انکار خطا توسط مربی کلام وی مؤثر واقع نگردد، و برعکس اگر انفعال و تأثر مربی آشکار نباشد و یا واکنش او به تأخیر افتد، قضیه سرد و کهنه و سخن و تعلیق وی کم‌رنگ و بی‌تأثیر می‌گردد.

البته می‌توان گاهی با درنظرداشتن حکمت و مصلحتی همچون اهمیت و حساسیت موضوع و یا عدم وجود افراد کافی که موعظه را به دیگران انتقال دهند، بیان مطلب و یا نقد و بررسی حادثه و یا کلام اشتباه و نادرست را به هنگام تجمع و حضور مردم موکل نمود و نیز می‌توان در لحظۀ نخست به بیانی خصوصی و کوتاه اکتفا نمود و بیان عمومی را تا فرصتی مناسب به تأخیر انداخت، در صحیح بخاری از ابو حمید ساعدی روایت شده که می‌گوید: حضرت پیامبر ج مردی را برای جمع‌آوری زکات و صدقات فرستاد، آن مرد پس از انجام مأموریت نزد ایشان آمد و گفت: یا رسول الله این (اموال) از آن شماست (زکات و صدقه است) و این هم هدایایی که مردم به من داده اند، حضرت پیامبر ج فرمودند: چرا در خانۀ پدر و مادرت ننشستی تا ببینی که به تو هدیه می‌دهند یا خیر؟ سپس آن حضرت ج شامگاه آن روز پس از نماز برخاست و پس از حمد و ثنایی که زیبندۀ پروردگار بود، فرمودند: اما بعد: چرا برخی از افرادی که ما برای جمع‌آوری زکات می‌فرستیم، هنگامی که برمی‌گردند، می‌گویند: این (مال زکات و) از آن شماست و این هم هدایایی که به من اهدا شده، پس چرا در خانه پدر و مادرش ننشست تا ببیند کسی به او هدیه می‌دهد یا خیر؟ سوگند به آن خدایی که نفس محمد در اختیار اوست هرکس در مال زکات خیانت کند، روز قیامت آن را بر دوش می‌کشد و می‌آورد و اگر شتر و یا گاو و گوسفندی خیانت کرده باشد، در حالی آن را بدوش می‌کشد که آن حیوان صدا برآورده است، من به شما ابلاغ نمودم، ابوحمید می‌گوید: سپس آن حضرت دست‌ها را (به سوی آسمان) بر افراشت حتی که ما سفیدی زیر بغل ایشان را مشاهده کردیم([[136]](#footnote-136)).

(26) روی‌گردانیدن از خطاکار و عدم مجادله با وی به امید آن که خود به حق پی ببرد:

امام بخاری/ از حضرت علیس روایت نموده که وی می‌گوید: حضرت پیامبر ج شب هنگام نزد وی و حضرت فاطمه÷ تشریف آورده و به آن‌ها فرمودند: شما نماز (تهجد) نمی‌خوانید؟ حضرت علیس می‌گوید من گفتم: یا رسول الله نفس‌های ما در اختیار الله است، هرگاه او بخواهد ما را توفیق می‌دهد که برخیزیم([[137]](#footnote-137))، حضرت پیامبر ج با شنیدن آن جمله چیزی نگفتند و برگشتند، حضرت علیس از وی شنید که هنگام بازگشت دست را بر زانوی خویش می‌زدند و این آیه را می‌خواندند: ﴿وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَكۡثَرَ شَيۡءٖ جَدَلٗا٥٤﴾ [الكهف: 54].

«و هست آدمی بیشتر از همه چیز در خصومت».

(27) سرزنش‌نمودن خطاکار:

آنگونه که حضرت پیامبر ج با حضرت حاطبس عمل نمودند، آنگاه که وی کفار قریش را از قصد مسلمانان به لشکرکشی و فتح مکه اطلاع داد، آن حضرت ج از وی پرسیدند: چرا چنین کردی؟ او گفت: یا رسول الله من کماکان به خدا و رسول ایمان دارم و دین خود را تغییر وتبدیل ننموده ام، من می‌خواستم که منتی بر آن‌ها نهاده باشم تا اینگونه از تعرض به اهل و مال من در مکه باز آیند، بقیه اصحاب (به استثنای من) همه در مکه افرادی دارند که از اهل و اموال آنان حفاظت کنند، سپس حضرت پیامبر ج فرمودند: این مرد راستش را گفت به او جز خیر و نیکویی چیزی نگویید.

حضرت عمرس گفت: یا رسول الله او به خداوند و رسولش و مؤمنان خیانت کرده است، اجازه بفرمایید تا گردن او را بزنم، آن حضرت ج فرمودند: ای عمر! تو چه می‌دانی؟ همانا الله از اهل بدر آگاه بوده و سپس فرموده: ای اهل بدر هرچه می‌خواهید، بکنید، (ورود به) بهشت برای شما واجب گشته است، اشک از چشمان حضرت عمرس جاری گشت و سپس گفت: الله رسوله اعلم([[138]](#footnote-138)).

نکات و فواید تربیتی مهم این داستان:

1. سرزنش حضرت پیامبر ج به آن صحابی که مرتکب خطای بزرگی شده بود، با این جمله که چرا چنین کردی؟
2. استعلام انگیزه ای که او را به سوی خطا سوق داده است، بی‌تردید این در موضعی که علیه او اتخاذ می‌گردد، نقش مهمی دارد.
3. آن‌هایی که فضل و سابقۀ خوبی دارند از گناه و خطا معصوم نیستند.
4. مربی باید برای تحمل اخطای یاران خویش سعه صدر کافی داشته باشد، تا این که آنان بتوانند بر منهج و راه مستقیم با وی همراه و همگام باشند؛ زیرا هدف اصلاح آنان است نه طردکردن و کنار زدن آن‌ها.
5. مربی باید به لحظات و نکات ضعف بشری که گاه‌گاهی گریبانگیر افراد می‌گردد، آگاه باشد و مبادا افراد سابقه‌دار و پیشگام را که گاهی مرتکب خطایی می‌شوند، (به سختی و بی‌رحمانه) مؤاخذه کند.
6. دفاع و پشتیبانی از خطاکاری که شایستگی آن را دارد.
7. اگر خطاکاری حسنات بسیار و سابقۀ درخشانی دارد، در هنگام نقد و بررسی خطا و موضع‌گیری علیه او باید مورد توجه و ملاک قرار گیرند.

(28) ملامت‌کردن خطاکار:

بر خطای واضح و آشکار نباید سکوت کرد، بلکه قبل از هرچیزی خطاکار را باید ملامت نمود تا این که به خطای خویش پی ببرد، امام بخاری/ از حضرت علیس روایت نموده است که وی می‌گوید: از غنایم بدر به من شتری رسیده بود، و حضرت پیامبر ج نیز به من شتری دیگر داده بود، هنگامی که می‌خواستم با فاطمه دختر حضرت پیامبر ج ازدواج کنم با مردی زرگر از قبیله بنی قینقاع قرار گذاشتم که باهم به صحرا برویم و «اذخر» (کاه مکه، و نوعی گیاه خوشبو) جمع کنیم و بفروشیم، و به اینگونه می‌خواستم مخارج «ولیمه» (میهمانی عروسی) خویش را فراهم کنم، شترهایم را کنار حجرۀ مردی انصاری خوابانیدم و رفتم که برای آن‌ها پالان و جوال و ریسمان پیدا کنم، هرچه مورد نیاز بود فراهم کردم و نزد شترها برگشتم که ناگاه دیدم که کوهان‌های آن‌ها را بریده و پهلوهای‌شان را چاک داده و جگرهای‌شان را بیرون کرده بودند، بی‌اختیار اشک از چشم‌هایم سرازیر شد، پرسیدم چه کسی با شترهایم چنین کرده است؟ گفتند: حمزه بن عبدالمطلب و اکنون نیز با گروهی از انصار در این خانه هستند و شراب می‌نوشند، نزد حضرت پیامبر ج رفتم، زید بن حارثه نیز نزد وی بود، ایشان آثار ناراحتی و پریشانی را در چهره ام مشاهده فرمودند و پرسیدند: چه شده؟ گفتم: یا رسول الله هرگز (حادثه‌ای رنج‌آور) چون امروز ندیده ام، حمزه کوهان شترهایم را بریده و پهلوهای‌شان را چاک داده و اکنون در خانه‌ای آنجا با گروهی شراب می‌نوشد، حضرت پیامبر ج چادرش را پوشید و به راه افتادند، من و زید بن حارثه نیز دنبال وی حرکت کردیم تا این که به خانه‌ای که حمزه در آن بود رسیدیم آن حضرت ج اجازه خواستند و آنان نیز اجازه دادند، وارد شدیم حضرت پیامبر ج نگاهی انداخت، و سپس نگاهش را بلند کرد، و حمزه نیز به زانوهای ایشان نگریست و سپس به شکم و در آخر به چهره آن حضرت ج نگریست و گفت: مگر شما بردگان پدرم نیستید؟ رسول الله ج که متوجه شده بودند که او در حالت مستی است به عقب برگشتند و ما نیز به دنبال ایشان خارج شدیم([[139]](#footnote-139)). این داستان مربوط به قبل از تحریم شراب است.

(29) اعراض از خطاکار:

امام احمد/ از حمید روایت نموده که وی گفت: ولید نزد من و یکی از دوستانم آمد و به ما گفت: با من بیایید شما از من جوان‌تر هستید و گفتار را بهتر از من به ذهن می‌سپارید، سپس ما را نزد بشر بن عاصم برد، ابوالعالیه به او گفت: حدیث خود را برای این دو نفر بیان کن، او از عقبه بن مالک از ابوالنضر لیثی و او از «بهز» برایمان نقل نمود که حضرت پیامبر ج گروهی را به جنگ فرستاد و آنان بر قومی حمله کردند، مردی از آنان فرار کرد و مردی از مسلمانان با شمشیر خویش او را دنبال نمود، آن مرد فراری با دیدن شمشیر گفت من مسلمانم، اما مرد مسلمان به گفتۀ او توجهی نکرد و او را با ضربۀ شمشیرش از پای درآورد. حضرت پیامبر ج از این ماجرا اطلاع یافتند و در این باره سخنانی تند گفتند، قاتل که از سخنان آن حضرت ج باخبر شده بود، آمد و در حالی که حضرت پیامبر ج خطبه می‌خواندند، گفت: یا رسول الله، والله آن مرد فقط از بیم مرگ گفت: من مسلمانم، حضرت پیامبر ج از وی و مردمی که در آن جهت بودند روی گردانید و به ایراد سخن پرداخت، قاتل دوباره (روبروی ایشان ایستاد و) گفت: یا رسول الله! والله آن مرد فقط از بیم مرگ گفت من مسلمانم، باز هم حضرت پیامبرج از وی روی گردانید و به سخنانش ادامه داد، آن مرد سومین بار گفت: یا رسول الله، والله آن مرد فقط از بیم مرگ گفت من مسلمانم، حضرت پیامبر ج در حالی که آثار ناراحتی بر چهره اش نمایان بود به وی روی آورده و (تا سه بار) فرمودند: همانا خداوند از (بخشیدن) قاتل مؤمن ابا و امتناع ورزیده است([[140]](#footnote-140)).

نسائی/ از حضرت ابوسعید خدریس روایت نموده است که وی گفت: مردی از قبیله نجران که انگشتری طلایی به دست داشت نزد حضرت پیامبر ج آمد، آن حضرت ج از او روی گردانیده و فرمودند: تو در حالی نزد من آمدی که اخگری از آتش (جهنم) به دست تو بود([[141]](#footnote-141)).

امام احمد/ این داستان را با عبارتی رساتر از حضرت ابوسعید خدریس اینگونه روایت نموده است، مردی نجرانی که انگشتری طلایی در دست داشت نزد حضرت پیامبر ج آمد، آن حضرت ج از او اعراض نموده و از وی چیزی نپرسیدند، آن مرد نزد همسرش برگشت و ماجرا را برایش تعریف نمود، همسرش گفت: حتماً موردی پیش آمده است، نزد آن حضرتج باز گرد، و آن مرد نیز انگشتری و جبه‌ای که پوشیده بود درآورد و نزد حضرت پیامبر ج رفت و اجازه طلبید به وی اجازه داده شد. چون وارد شد و سلام کرد، حضرت پیامبر ج سلامش را جواب دادند، آن مرد گفت: یا رسول الله، مرتبۀ قبل که خدمت شما آمدم، از من اعراض فرمودید، آن حضرت ج فرمودند: مرتبه اول که نزد من آمدی، اخگری از آتش در دست تو بود، او گفت: یا رسول الله من با خود انبوهی از این اخگرها آورده ام (آن مرد از بحرین جواهر و زیورآلات بسیاری آورده بود) حضرت پیامبر ج فرمودند: آنچه آورده‌ای سامان زندگانی دنیاست و برای ما حکم سنگ را دارد و به ما سودی نمی‌بخشد، آن مرد گفت: پس عذر مرا نزد اصحاب بیان کنید تا مبادا گمان کنند که به خاطر مسأله‌ای دیگر از من اعراض نموده‌اید، حضرت پیامبر ج برخاست و عذرش را بیان نموده و فرمود: من فقط به خاطر انگشتری طلایی او از وی روی گردانیدم([[142]](#footnote-142)).

در روایتی دیگر از امام احمد/ که از عمرو بن شعب و او از طریق پدرش از جد خود روایت نموده آمده است که یکی از اصحاب انگشتری طلایی به دست کرده‌بود، حضرت پیامبر ج از او اعراض فرمودند: آن صحابی انگشتری طلا را انداخت و انگشتری آهنی به دست نمود، حضرت پیامبر ج فرمودند: این بدتر است، این آرایش جهنمیان است، آن صحابی انگشتری آهنی را انداخت و انگشتری نقره‌ای به دست کرد، حضرت پیامبرج دیگر به او چیزی نفرمودند([[143]](#footnote-143)).

(30) ترک خطاکار:

این نیز یکی از اسالیب پیامبرانه و مؤثر است علی الاخص هنگامی که خطا و گناه بزرگ باشد؛ زیرا هجران و قطع رابطه در قلب خطاکار اثری عمیق دارد، نمونه اش موردی است که با حضرت کعب بن مالک و دو نفر دیگر از اصحاب ش که از غزوه تبوک باز مانده بودند، پیش آمد که حضرت پیامبر ج پس از این که مطمئن گشتند که آنان هیچگونه عذری برای تخلف از جنگ نداشته اند و خود نیز به آن اعتراف نمودند، اصحاب رضوان الله علیهم أجمعین را دستور دادند که با آنان قطع رابطه کنند.

حضرت کعبس می‌گوید: رسول خدا ج از میان همه متخلفین مسلمانان را از سخن‌گفتن با ما سه نفر منع فرمودند، و مردم نیز از ما کناره گرفتند و روابط خویش را قطع کردند، حتی زمین نیز ما را به خود نمی‌گرفت، و اکنون آن سرزمینی که من می‌شناختم نبود، 50 شب را با این حالت سپری کردیم، آن دو نفر دیگر ناتوان و اندوهگین در خانه‌های خود نشسته بودند و می‌گریستند، من از آن‌ها جوان‌تر و چالاک‌تر بودم، برای نماز به مسجد می‌رفتم و در بازار می‌گشتم، اما کسی با من سخن نمی‌گفت، نزد حضرت پیامبر ج که پس از نماز در مسجد می‌نشستند، می‌رفتم و سلام می‌کردم و با خود می‌گفتم: آیا ایشان لب‌های خویش را تکان دادند و به سلام من جواب گفتند یا خیر؟ سپس نزدیک ایشان به نماز می‌ایستادم و با کنارۀ چشم به ایشان خیره می‌شدم، هنگامی که من مشغول نماز بودم آن حضرت ج مرا نگاه می‌فرمودند و چون به سوی ایشان رو می‌کردم از من روی می‌گردانید، تحمل این وضع و جفای مردم برایم بسیار سخت و طولانی شده بود، روزی از دیوار باغ ابوقتاده پسر عمویم، کسی که از همه مردم نزد من محبوب‌تر بود، بالا رفتم، (و وارد باغ شدم) و به وی سلام کردم، به خدا سوگند او نیز سلامم را جواب نگفت، گفتم: ای ابوقتاده تو را به خدا سوگند! مگر نمی‌دانی که من خدا و رسولش را دوست دارم؟ اما او ساکت ماند (و جوابی نداد) دوباره او را به خدا سوگند دادم، اما باز هم چیزی نگفت، برای بار سوم او را به خدا سوگند دادم و گفتم: مگر نمی‌دانی که من خدا و رسولش را دوست دارم، سومین یار در جوابم گفت: «الله اعلم ورسوله اعلم» بی‌اختیار اشک از چشمانم سرازیر شد، برگشتم و دوباره از روی دیوار از باغ بیرون آمدم (کعبس در ادامه داستان می‌گوید:)

پنجاه شب از هنگامی که حضرت پیامبر ج مردم را دستور داده بودند که با ما سخن نگویند، گذشته بود، بامداد پنجاهمین شب بر پشت بام خانه ام نماز فجر را خوانده و با همان حالتی که خداوند (در قرآن) توصیف کرده بود، نشسته بودم، از خود بیزار شده بودم و دنیا به همۀ وسعتش برایم تنگ شده بود، (در همان حال بود که) صدای شخصی را که بر فراز کوه «سلع» با بلندترین صدایش فریاد می‌کشید، شنیدم که می‌گفت: ای کعب بن مالک تو را مژده باد ...([[144]](#footnote-144)).

در این داستان فواید و اندرزهای مهمی نهفته است که باید آن را مدنظر داشته باشیم و برخی از آن در شرح‌هایی که علما بر این داستان نگاشته اند یافت می‌شود، مانند کتاب «زاد المعاد» و «فتح الباری».

مورد دیگری که گویای این مطلب است که حضرت پیامبر ج این اسلوب را به کار می‌گرفتند روایتی است که ترمذی از حضرت عایشهل روایت کرده است، و می‌گوید: هیچ خصلتی نزد آن حضرت ج از دروغ‌گفتن مبغوض‌تر نبود، بسا مردی نزد حضرت پیامبر ج دروغی می‌گفت و ایشان تا هنگامی که از توبه‌نمودن آن شخص اطلاع نمی‌یافتند، از او ناراحت می‌ماندند ([[145]](#footnote-145)).

و در روایت امام احمد/ آمده که تا آن هنگام در قلب خویش از او ناراحت می‌ماندند([[146]](#footnote-146)).

و در رواییت دیگر آمده: هرگاه اطلاع یافتند که فردی از اصحاب دروغی گفته، تا هنگامی که از توبۀ وی آگاه می‌شدند از وی روی خود را می‌گرفت([[147]](#footnote-147)).

و در روایتی دیگر آمده که هرگاه اطلاع می‌یافتند که کسی از خانواده‌شان دروغ گفته تا هنگامی که او توبه نمی‌کرد، از وی روی برمی‌تافتند([[148]](#footnote-148)).

از روایات فوق به روشنی معلوم می‌گردد که اسلوب اعراض و ترک خطاکار تا هنگامی که از خطای خویش بازآید، روش و اسلوب مفیدی است، البته برای این که این اسلوب مفید واقع گردد، لازم است که مربی و دعوتگری که این اسلوب را به کار می‌گیرد، در قلب خطاکار، قدر و منزلتی داشته باشد و گرنه این کار اثر مثبتی نخواهد داشت، بلکه برعکس فرد خطاکار احساس می‌کند (و شادمان می‌شود) که از دست آن مربی راحت گشته است.

(31) دعاکردن علیه خطاکار معاند:

امام مسلم/ روایت نموده است که مردی نزد حضرت پیامبر ج با دست چپ غذا‌ خورد، آن حضرت ج به وی فرمودند: با دست راست بخور، آن مرد از روی کبر و سرکشی گفت: نمی‌توانم، آن حضرت ج فرمودند: خدا کند که نتوانی، آن مرد پس از آن هرگز دستش را به دهان نبرد (دستش فلج شد)([[149]](#footnote-149)).

در روایتی از امام احمد/ آمده که ایاس بن سلمه بن اکوع می‌گوید: پدرم به من گفت: شنیدم که حضرت پیامبر ج به مردی به نام «بسر بن راعی العیر» که با دست چپ غذا می‌خورد، فرمودند: با دست راست بخور، او گفت: نمی‌توانم، آن حضرت ج فرمودند: خدا کند که نتوانی، از آن به بعد هرگز دستش به دهانش نرسید([[150]](#footnote-150)).

علامه نووی/ می‌گوید: از این حدیث معلوم می‌شود که بددعایی بر کسی که بدون عذر با شرع الهی مخالفت می‌ورزد، جایز است و نیز معلوم می‌گردد که در هرحال (حتی هنگام غذا‌خوردن نیز) باید امر به معروف و نهی از منکر کرد([[151]](#footnote-151)).

(32) اکتفانمودن به ذکر برخی از موارد خطا و اعراض از بقیه موارد:

﴿وَإِذۡ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعۡضِ أَزۡوَٰجِهِۦ حَدِيثٗا فَلَمَّا نَبَّأَتۡ بِهِۦ وَأَظۡهَرَهُ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ عَرَّفَ بَعۡضَهُۥ وَأَعۡرَضَ عَنۢ بَعۡضٖۖ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِۦ قَالَتۡ مَنۡ أَنۢبَأَكَ هَٰذَاۖ قَالَ نَبَّأَنِيَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡخَبِيرُ٣﴾ [التحريم: 3].

«و یاد کن چون پنهان گفت پیغامبر با بعض ازواج خود سخنی را و مطلع ساخت خدای تعالی پیغامبر را بر افشای آن سخن، شناسا کرد پیغامبر به بعض آن سخن (برخی از مواردش را یادآوری نمود) و اعراض کرد از بعض، پس وقتی که خبردارکردن آن را به افشای راز، آن زن گفت: که خبر داد تو را به این افشاری راز؟ پیغامبر فرمود: خبر داد مرا خدای دانای خبردار».

علامه قاسمی/ در تفسیر خویش «محاسن التأویل» در باره تفسیر این آیه می‌نویسد:

حضرت پیامبر ج رازی را مبنی بر تحریم کنیزش و یا چیزی دیگر از آنچه خداوند برای ایشان حلال کرده بود، با همسرش حضرت حفصهل در میان گذاشت و چون او هووی خود حضرت عایشهل را از این راز آگاه ساخت، خداوند حضرت پیامبر ج را از این ماجرا اطلاع داد و در پی آن حضرت پیامبر ج با ذکر برخی از مواردی که حضرت حفصهل افشا کرده بود وی را عتاب نموده و به خاطر اظهار کرم و جوانمردی از ذکر تمام موارد چشم پوشیدند.

در کتاب «الاکلیل» آمده است که از این آیه بر می‌آید که درمیان نهادن اسرار با افراد مورد اطمینان همچون همسر و یا دوست (صمیمی) بلامانع است و آن شخص نیز باید در حفظ اسرار کوشا باشد و نیز این آیه درسی است برای حسن معاشرت و ملاطفه و اظهار مهر و محبت با آن، و نیز اعراض‌نمودن از ذکر تمام موارد و جزئیات گناه و خطا در هنگام عتاب و سرزنش.

حسن می‌گوید: «جوانمردان و آنان که روح بزرگی دارند، هرگز (هنگام عتاب و سرزنش) موارد جزئی را یادآور نمی‌شوند».

سفیان نیز گفته است که «تغافل (از ذکر موارد جزئی) همیشه خصلت جوانمردان بوده است».

(33) همکاری با خطاکار برای جبران‌نمودن و تصحیح خطا:

حضرت ابوهریرهس می‌فرماید: در مجلسی با حضرت پیامبر ج نشسته بودیم که مردی وارد شد و گفت: یا رسول الله تباه گشتم!

- حضرت پیامبر ج: تو را چه شده؟

- روزه بودم و با همسرم مقاربت کردم.

- حضرت پیامبر ج: برده‌ای داری که آزادش کنی؟

- خیر.

- حضرت پیامبر ج: آیا می‌توانی دو ماه متوالی روزه بگیری؟

- خیر.

- حضرت پیامبر ج: آیا می‌توانی 60 مسکین را غذا بدهی؟

- خیر.

حضرت پیامبر ج مدتی درنگ فرمودند تا این که شخصی زنبیلی خرما نزد ایشان آورد، حضرت پیامبر ج فرمود: آن مرد سائل کجاست؟ آن مرد که خود حضور داشت، گفت: منم یا رسول الله.

- حضرت پیامبر ج: این خرماها را بگیر و صدقه کن.

- یا رسول الله؛ آیا این خرماها را بر فردی فقیرتر از خودم صدقه کنم؟! به خدا سوگند در شهر مدینه خانواده‌ای فقیرتر از خانواده من وجود ندرد.

حضرت پیامبر ج خندیدند حتی دندان‌های مبارک ظاهر گشت و سپس فرمودند: با این خرماها خانواده ات را اطعام کن([[152]](#footnote-152)).

در روایت امام احمد/ از حضرت عایشهل آمده است که حضرت پیامبر ج در سایۀ گسترده قلعه حسان نشسته بودند که مردی آمد و گفت: یا رسول الله سوختم، آن حضرت ج پرسیدند: مگر چه شده؟ او گفت: در روز رمضان و در حالی که روزه بودم با همسرم مقاربت کردم، حضرت پیامبرج به او فرمودند: بنشین، و آن مرد نیز در گوشه‌ای از مجلس نشست، لحظه‌ای بعد مردی که کیسه‌ای پر از خرما را بر الاغی حمل می‌کرد، آمد و گفت: یا رسول الله، این صدقۀ من است، حضرت پیامبر ج فرمودند: آن مردی که می‌گفت سوختم، کجاست؟ او گفت: منم یا رسول الله، آن حضرتج فرمودند: این را بگیر و صدقه کن، او گفت: یا رسول الله جایی برای صدقه جز خانوادۀ خودم نیست، به خداوندی که تو را به پیامبری برگزید سوگند که من و عیالم چیزی (برای خوردن) نداریم.

حضرت پیامبر ج فرمودند: پس خودت آن را بردار، و آن مرد آن خرماها را گرفت([[153]](#footnote-153)).

(34) ملاقات و مجالست با خطاکار و گفتگو با وی:

در صحیح بخاری از حضرت عبدالله بن عمروب روایت شده که می‌گوید: پدرم زنی والاگهر و شرافتمند به نکاحم درآورد، و همیشه از وی در باره (کیفیت برخورد و زندگی) من می‌پرسید، او در جواب می‌گفت: (شوهرم) مرد بسیار خوبی است، البته تاکنون به بسترم نیامده و نیازی به قضای حاجت نیز پیدا نکرده است، (تمام شب نماز می‌خواند و حقوق همسرش را ادا نمی‌کند و روزها همیشه روزه است) تا این که پدرم به تنگ آمد و موضوع را با حضرت پیامبر ج در میان نهاد و ایشان به پدرم فرمودند: کاری کن که با من ملاقات کند، پس از مدتی با آن حضرت ج ملاقات نمودم، ایشان از من پرسیدند: چگونه روزه می‌گیری؟

- گفتم: هر روز روزه‌ام.

- فرمودند: در چه مدتی قرآن را ختم می‌کنی؟

- گفتم: هر شب یکبار قرآن را ختم می‌کنم.

- فرمودند: هر ماه تنها سه روز روزه بگیر، و هرماه یکبار قرآن را ختم کن.

- گفتم: بیشتر از این توانایی دارم.

- فرمودند: پس در هر هفته سه روز روزه بگیر.

- گفتم: بیشتر از این توانایی دارم.

- فرمودند: پس از هرسه روز، یک روز را روزه بگیر.

- گفتم: بیشتر از این توانایی دارم.

- فرمودند: برترین روزه، روزه داودی است، آنگونه روزه بگیر، یک روز را فطار کن (روزه مگیر) و روز بعد را روزه باش و در هر هفت شب یک بار قرآن را ختم کن، اما کاش بر مشوره و رخصت حضرت پیامبر ج عمل می‌نمودم؛ زیرا اکنون سالخورد و ناتوان شده ام.

حضرت عبدالله بن عمروب (آخر عمر) در روز یک منزل (1 بر 7) قرآن را که قرار بود در شب بخواند، با اهل خود مرور می‌کرد تا این که شب به راحتی بتواند آن را بخواند و چون می‌خواست نیرو بگیرد چند روزی پی در پی روزه نمی‌گرفت و در عوض به همان مقدار روزهایی را پی در پی روزه می‌گرفت؛ زیرا نمی‌خواست خلاف آنچه در حضور حضرت پیامبر ج پذیرفته بود، عمل کند.

ابوعبدالله (امام بخاری/) می‌گوید: برخی از راویان ختم قرآن را در سه شبانه روز و برخی دیگر هر پنچ روز و اکثر آنان هر هفت روز روایت نموده اند و قایل به آن هستند([[154]](#footnote-154)).

در روایت امام احمد/ توضحیات و نکات مفیدی ذکر شده است، او از حضرت عبدالله بن عمروب روایت نموده که وی گفت: پدرم زنی از قریش را به نکاحم درآورد و من از بس که به عبادت نماز و روزه قدرت داشتم و در آن منهمک بودم از او دور ماندم، پدرم (عمرو بن عاصس) آمد و از همسرم پرسید که شوهرت را چگونه یافتی؟ او در جواب گفت: مرد بسیار خوبی است (البته) تاکنون نه به قضای حاجتی نیاز پیدا کرده و نه به بستر من آمده است، پدرم رو به من کرد و مرا سرزنش نمود و گفت: زنی والاگهر از قریش به تو داده ام و تو در ادای حقوق همسری و زناشویی وی کوتاهی می‌کنی؟ و سپس نزد حضرت پیامبر ج رفت و از من شکایت نمود، آن حضرت ج مرا فرا خواندند و من نیز نزد ایشان رفتم، از من پرسیدند: مگر روزها همیشه روزه می‌گیری؟

- گفتم: آری.

- فرمودند: و شب‌ها نیز (تا صبح) نماز می‌خوانی؟

- گفتم: آری.

- فرمودند: اما من برخی ایام را روزه می‌گیرم و در برخی دیگر افطار می‌کنم (روزه نمی‌گیرم) شب‌ها هم نماز می‌خوانم و هم می‌خوابم و حقوق همسرانم را نیز ادا می‌کنم، هرکس از سنت من روی گرداند از من نیست.

- سپس فرمودند: در هر ماه فقط یکبار قرآن را ختم کن.

- گفتم: من از این قوی‌ترم.

- فرمودند: پس در هر 10 روز یکبار ختم کن.

- گفتم: از این نیز بیشتر توان دارم.

(بنا به روایت یکی از راویان) حضرت پیامبر ج فرمودند: پس هرسه روز یکبار قرآن را ختم کن.

- سپس فرمودند: از هر ماه سه روز روزه بگیر.

- گفتم: من از این بیشتر توان دارم.

- و سرانجام فرمودند: یک روز روزه بگیر و روز دیگر را روزه نگیر، این برترین روزه و روش برادرم داود است.

حصین در روایت خویش می‌گوید: حضرت پیامبر ج پس از آن فرمودند: هر عابدی تندی و نشاطی دارد و هر نشاطی نوع کندی و سستی در پی دارد که یا انسان را به سوی سنت می‌کشد و یا در دامان بدعت می‌اندازد، هرکس که هنگام کندی و ضعف خویش به سنت رو می‌آورد هدایت یافته (و رستگار است) و هرکس کندی و ضعفش او را به دامان بدعت بکشاند هلاک و تباه گشته است.

مجاهد می‌گوید: هنگامی که حضرت عبدالله بن عمروب ضعیف و سالخورده شده چندین روز متوالی روزه می‌گرفت و پس از آن برای این که دوباره روز بگیرد، ایامی را روزه نمی‌گرفت، و در باره تلاوت قرآن نیز گاهی از حزب خود (مقداری که هر روز باید می‌خواند) می‌کاست و گاهی نیز برآن می‌افزود، البته حتماً در هر سه روز و یا یک هفته قرآن را ختم می‌کرد، و در آخر می‌گفت: کاش آنچه حضرت پیامبر ج در مرحلۀ اول به من پیشنهاد نمودند، می‌پذیرفتم، البته اکنون نیز دوست ندارم آنچه را نزد حضرت پیامبرج پذیرفتم، تغییر دهم([[155]](#footnote-155)).

حضرت پیامبر ج به علت اساسی بروز این مشکل که انهماک حضرت عبدالله در عبادت بود، آن هم بگونه‌ای که فرصتی برای ادای حقوق همسرش باقی نمی‌ماند، و در حق او کوتاهی می‌شد، کاملاً پی بردند.

این اصل که حق باید به حقدار و صاحب آن برسد، برای همه کسانی است که در دو نوعی از طاعات منهمک و مشغول هستند، مانند: طلبه و دانشجویانی که دروس و مشغولیت‌های علمی بسیار دارند و دعوتگری که در امور دعوت بگونه‌ای غرق است که به شکایت و اعتراض همسرش و کوتاهی در حق او، منجر می‌گردد، این افراط نتیجۀ بی‌برنامگی و عدم تقسیم صحیح اوقات برای انجام طاعات و ادای حقوق همسر و دیگران است، هر طلبه و دعوتگری باید بخشی از وقت خود را برای اهتمام و سامان‌دادن امور منزل و اصلاح و تربیت همسر و فرزندان خویش اختصاص دهد.

(35) صراحت بیان در برخورد با خطاکار:

امام بخاری/ از حضرت ابوذرس روایت نموده است که وی می‌گوید: میان من و مردی دیگر که مادرش عجمی بود، سخنان تندی رد و بدل شد و من او را به مادرش طعنه زدم، او حضرت پیامبر ج را از این مورد آگاه نمود، آن حضرت ج به من فرمودند: به فلانی بد و بیراه گفتی؟ گفتم، آری، فرمودند: مادرش را دشنام دادی؟ گفتم: آری، آن حضرت ج فرمودند: تو مردی هستی که شائبه‌ای از جاهلیت داری. گفتم: این بر اثر پیری و سالخوردگی است، فرمودند: آری، آنان برادران‌تان هستند که خداوند به اختیارتان گذاشته است، پس هرکسی که خداوند برادر او را در اختیارش گذاشته هرچه خود می‌خورد به او نیز بده وهرچه خود می‌پوشد او را نیز بپوشاند، و کاری که توانش را ندارد، از او طلب نکند، و اگر چنین کرد، او را در انجام آن کار یاری نماید([[156]](#footnote-156)).

در صحیح مسلم از حضرت ابوذرس روایت شده که به وی می‌گوید: میان من و یکی از برادران مسلمانم رنجشی پدید آمد، و من از او که مادرش عجمی بود، عیب‌جویی کردم، آن مرد نزد حضرت پیامبر ج از من شکایت کرد، من با آن حضرت ج ملاقات کردم، ایشان به من فرمودند: ای ابوذر تو مردی هستی که شائبه‌ای از بقایای جاهلیت در تو وجود دارد، گفتم: یا رسول الله اگر کسی، شخصی را دشنام دهد، پدر و مادر او را دشنام می‌دهند، فرمودند: ای ابوذر مردی هستی که شائبه‌ای از بقایای جاهلیت در تو وجود دارد. آنان برادران شما هستند که خداوند در اختیار شما گذاشته است، از هرچه می‌خورید به آنان نیز بدهید و هرچه می‌پوشید آنان را نیز بپوشانید، و آنان را به کاری فراتر از توان‌شان امر نکنید، و اگر چنین کردید آنان را در انجام آن کار یاری دهید([[157]](#footnote-157)).

این صراحت حضرت پیامبر ج و رُک‌گویی ایشان بدین جهت بود که مطمئن بودند که حضرت ابوذرس از ایشان خواهد پذیرفت. آری، صراحت لهجه و بی‌پرده سخن‌گفتن ابزاری مفید است که هم فرصت و زحمت کمتری می‌طلبد و هم مطلب را به گونه‌ای ساده‌تر می‌رساند، البته صراحت لهجه در مواردی خاص و افرادی ویژه که ظرفیت و تحمل آن را داشته باشند، کاربرد دارد.

در صورتی که صراحت‌گویی منجر به مفسده‌ای بزرگتر و موجب فوت‌شدن مصلحتی برتر می‌گردد، دعوتگر باید از آن اجتناب نماید، مانند این که خطاکار صاحب جاه و منصبی باشد که با این روش چیزی را نمی‌پذیرد و یا این که صراحت‌گویی برای خطاکار باعث حرج و مضایقۀ بیش از حد و یا سبب واکنش منفی و نامطلوب وی گردد، بدون تردید صراحت‌گویی بر نفس خطاکار ناگوار و سنگین است؛ زیرا در این روش خطاکار مستقیماً با مربی و دعوتگر رویارو می‌شود و خطاکار آشکارا در جایگاه فردی که مرتکب کوتاهی و خطا شده و دعوتگر در مقامی برتر و جایگاه استادی قرار می‌گیرد.

لازم به یادآوری است که گاهی اسلوب «کنایه‌گویی» موجب سلبیات متعددی می‌گردد، و بیشتر از اسلوب «صراحت‌گویی» نتایج نامطلوب و مضری را به دنبال می‌آورد، چه بسا خطاکار احساس کند که او را به بازی گرفته و غافل شمرده اند، و به این گمان که «کنایه‌گویی» به نوعی تحقیر و عیب‌جویی از اوست، ناراحت گردد و واکنش نشان دهد، و گاهی نیز امکان دارد که به جهت ظریف‌بودن کنایه و خفای مقصود خطاکار مطلب را درک نکند و کماکان بر خطای خویش عامل باشد، عموماً مردم در پذیرش اندرز و اسلوب مناسب به نسبت هر شخصی با همدیگر متفاوتند، البته برخورد و اخلاق خوش در بالابردن شانس موفقیت دعوت و توجیه، نقش به سزایی دراد.

(36) قانع‌ساختن خطاکار:

تلاش برای گفتگوکردن با خطاکار و متقاعدساختن وی پرده را از بصیرت وی کنار می‌زند و سبب می‌گردد که او به حق و راه مستقیم باز گردد، نمونه‌ای در این مورد که در سنت وارد شده، روایتی است که طبرانی/ در کتاب «المعجم الکبیر» از ابوامامهس نقل کرده است، او می‌گوید: جوانی نزد رسول الله ج آمد و گفت: یا رسول الله! به من اجازه بده که زنا کنم! مردم بر او فریاد کشیدند، حضرت پیامبر ج فرمودند: راحتش بگذارید و آن جوان را نزد خود فرا خواند، او نیز نزدیک رفت و در پیش رسول الله ج نشست، حضرت پیامبر ج به وی فرمودند: زنا را برای مادرت می‌پسندی؟

- گفت: خیر.

- فرمودند: مردم نیز آن را برای مادران‌شان نمی‌پسندند، آیا آن را برای خواهرت می‌پسندی؟

- گفت: خیر.

- فرمودند: مردم نیز آن را برای خواهران‌شان نمی‌پسندند، آیا آن را برای عمه‌ات می‌پسندی؟

- گفت: خیر.

- فرمودند: مردم نیز آن را برای عمه‌های‌شان نمی‌پسندند، آیا آن را برای خاله‌ات می‌پسندی؟

- گفت: خیر.

- فرمودند: مردم نیز آن را برای خاله‌های‌شان نمی‌پسندند.

سپس رسول الله ج دست خویش را بر سینۀ او گذاشت و اینگونه دعا فرمودند: پروردگارا گناهش را بیامرز و قلب و شرمگاهش را پاک بگردان([[158]](#footnote-158)).

(37) متوجه‌نمودن خطاکار به این که بهانه اش بی‌اساس و غیر قابل قبول است:

برخی از خطاکاران برای تبرئه خود بهانه‌هایی جعلی و بی‌اساس و ناپذیرفتنی سر هم می‌کنند، خصوصاً هنگامی که غافلگیر شوند و اسرارشان برملا گردد، برخی دستپاچه می‌شوند و شتابزده بهانه‌هایی واهی پیش می‌کنند، خصوصاً افرادی که به خاطر سادگی و پاکدلی نمی‌توانند به خوبی و راحتی دروغ بگویند، به راستی اگر مربی با چنین موردی برخورد کرد، چگونه باید عمل کند؟ داستان زیر (به شرط صحت) موضع‌گیری دقیق و جالبی از حضرت پیامبر ج در مقابل یکی از اصحاب را به تصویر می‌کشد، از خلال این داستان برمی‌آید که مربی باید تا هنگام دست‌کشیدن خطاکار از موضع نادرست خویش قضیه را دنبال و پی‌گیری نماید.

حضرت خوات بن جبیر می‌گوید: همراه پیامبر ج در «مرالظهران» (جایی نزدیک مکه) اتراق کردیم، از خیمۀ خود بیرون آمدم ناگاه زنانی زیبا دیدم که باهم سخن می‌گفتند، به خیمه برگشتم و از خورجین خود یک دست لباس درآوردم و پوشیدم و رفتم با آن زنها نشستم، حضرت پیامبر ج بیرون آمدند و صدا زدند: ابوعبدالله!!! (چه کار می‌کنی!؟) هنگامی که آن حضرت ج را دیدم، از ایشان ترسیدم و دستپاچه شدم، گفتم: یا رسول الله، شتری رَمَکی (رم‌کننده و گریزنده) دارم، برایش قید و ریسمانی پیدا می‌کنم، حضرت پیامبر ج رفتند و من نیز به دنبال ایشان حرکت کردم، آن حضرت ج چادرش را به من دادند و برای قضای حاجت پشت درختی رفتند، گویا اکنون سفیدی بدن ایشان را از میان سبزی درخت مشاهده می‌کنم، آن حضرت ج پس از قضای حاجت وضو گرفتند و برگشتند، آب وضو از ریش ایشان بر سینه اش می‌چکید، فرمودند: ای ابوعبدالله! رمیدگی (ترس و گریز) شترت چه شد؟! از آنجا حرکت کردیم در مسیر راه هرجا آن حضرت ج مرا می‌دیدند، می‌فرمودند: السلام علیک ای ابوعبدالله رمیدگی این شتر چه شد؟! چون اوضاع را اینگونه دیدم، زودتر از دیگران به مدینه رفتم، از مسجد و مجلس حضرت پیامبر ج کناره گرفتم تا این که یک روز در لحظۀ خلوت به مسجد رفتم و به نماز ایستادم، آن حضرت ج از یکی از حجره‌های خویش خارج شدند و به مسجد تشریف آوردند، و خیلی سبک و کوتاه دو رکعت نماز گزاردند، من به این قصد که حضرت پیامبر ج تشریف ببرند و مرا رها کنند، نمازم را طولانی کردم، ایشان فرمودند: ای ابوعبدالله هرچند می‌خواهی نماز را طولانی کن من اینجا می‌مانم، با خود گفتم: از رسول الله ج عذرخواهی می‌کنم و ایشان را از این بابت راحت می‌سازم، هنگامی که نماز را تمام کردم، حضرت پیامبر ج فرمودند: السلام علیک، ای ابوعبدالله رمیدگی شترت چه شد؟ گفتم: یا رسول الله، به خداوندی که تو را به پیامبری معبوث گردانید، از هنگامی که مسلمان شده‌ام، این شتر هرگز نرمیده است، ایشان تا سه مرتبه فرمودند: خداوند بر تو رحم کند، و از آن پس هرگز در این باره چیزی نفرمودند([[159]](#footnote-159)).

این مورد درسی است جالب و برنامه‌ای حکیمانه که نتایج مطلوبی را در پی خواهد داشت، فواید و نکات زیر از این داستان استنباط می‌گردد:

* اگر مربی هیبتی داشته باشد خطاکار و کسی که مرتکب معصیتی شده از او شرم می‌کند.
* نگاه و پرسش مربی گرچه کوتاه و مختصر باشد، مفاهیم زیادی در بر دارد و بر قلب‌ها تأثیر می‌گذارد.
* اعراض از خطاکار در وهله اول با وجود این که ساختگی‌بودن عذر و بهانه اش برای مربی آشکار باشد، زمینه را برای متوجه‌گردانیدن خطاکار به این که عذر و بهانۀ واهی او پذیرفته نیست فراهم نموده و او را به سوی توبه و عذرخواهی سوق می‌دهد.
* مربی موفق کسی است که بگونه‌ای عمل کند که خطاکار هم از او شرم و آزرم داشته باشد (و این امر باعث می‌گردد که خطاکار خود را پنهان کند و از رویارویی با مربی بپرهیزد) و هم به او احساس نیاز کند بگونه‌ای که خطاکار چاره‌ای جز رجوع به مربی نداشته باشد، و سرانجام صورت دوم بر صورت اول غلبه پیدا کند.

- تغییر موضع خطاکار (در چنین موارد) نشانۀ اعتراف وی و دست‌کشیدن از خطایی است که مرتکب شده است.

(38) مراعات طبیعت و سرشت بشری:

غیرت و حسد زنانه از این قبیل است، خصوصاً میان هووها و زنان هم‌شوهر، برخی از آنان گاهی مرتکب خطایی می‌شوند که اگر از فردی دیگر در احوال عادی سر بزند، با او بگونه‌ای کاملاً متفاوت برخورد خواهد شد، حضرت پیامبر ج در میان همسران خویش این مسأله را کاملاً مراعات می‌فرمودند و با اشتباهات آنان در این مورد بگونه‌ای صبورانه و توأم با عدل و انصاف برخورد می‌نمودند، نمونه اش روایتی است از امام بخاری/ که از حضرت انس بن مالکس روایت نموده است، او می‌گوید: حضرت پیامبر ج نزد یکی از همسران خویش بودند که یکی دیگر از امهات المؤمنین برای حضرت پیامبر ج کاسه‌ای غذا فرستادند، آن همسر حضرت پیامبر ج بر دست خادم زد و کاسه از دست او بر زمین افتاد و شکست، آن حضرت ج تکه‌های کاسه را سرهم نمودند و در حالی که غذاها را در آن کاسه جمع می‌کردند، فرمودند: مادرتان غیرت ورزید، و سپس کاسۀ سالم آن همسر را به خادم دادند تا برای همسر دیگرش ببرد و کاسه شکسته را برای همان همسری که آن را شکسته بود باقی گذاشتند([[160]](#footnote-160)).

در روایت نسائی ([[161]](#footnote-161)) از حضرت ام سلمهل روایت شده که وی می‌گوید: او برای حضرت پیامبر ج و اصحاب غذایی برد، عایشهل در حالی که عبایی بر تن و سنگی به دست داشت آمد و با آن سنگ کاسه را به دو نیم کرد، حضرت پیامبر ج در حالی که دو تکه کاسه را کنار هم می‌نهادند، فرمودند: بخورید، مادرتان غیرت ورزید بخورید، مادرتان غیرت ورزید، سپس آن حضرت ج کاسه حضرت عایشهل را به حضرت ام سلمهل و کاسۀ شکستۀ وی را به حضرت عایشهل دادند.

و در روایت دارمی([[162]](#footnote-162)) از حضرت انسس آمده است که یکی از همسران حضرت پیامبر ج کاسه‌ای پر از غذای ترید برای ایشان فرستادند، ایشان در خانۀ یکی از همسران خویش بودند، آن همسر (صاحب خانه) کاسه را شکست، حضرت پیامبر ج ترید را دوباره در کاسه جمع می‌نمود و می‌فرمودند: بخورید، مادرتان غیرت ورزید ... .

غیرت زنانه با طبیعت وی سرشته و عجین شده است و او را به کارهای گوناگونی وادار نموده و از عاقبت‌اندیشی باز می‌دارد، حتی گفته اند، هرگاه غیرت زن بیاید، از بالای رودخانه پایین آن را نمی‌بیند.

کلام آخر

پس از این که مدتی را با شکوفه‌های باغ سنت و احادیث حضرت پیامبرج گذراندیم و از برخی روش‌های ایشان در برخورد با اشتباهات مردم آگاه شدیم لازم می‌دانم قبل از خارج‌شدن از این موضوع نکات زیر را یادآوری نمایم:

- تصحیح اشتباهات لازم و بسیار مهم و خیرخواهی و خیراندیشی دینی و نهی از منکر است، اما تمام مسئولیت و وظیفه نیست؛ زیرا دین تنها نهی از منکر نیست، بلکه امر به معروف نیز هست.

- تربیت تنها تصحیح اشتباهات نیست، بلکه عبارت است از آموزش، تلقین و عرضه‌نمودن مبادی دین و احکام شریعت، و برای ایجاد تصور و ذهنیت صحیح اسلامی و تثبیت آن در قلب‌ها باید از ابزارهای گوناگون و متعددی همچون تربیت با قدوه و پیشوا، موعظه، داسان‌های آموزنده و مذهبی و تحلیل صحیح حوادث و اتفاقات و غیره استفاده نمود، با توجه به این نکته و در نظر داشتن آن اشتباه و قصور برخی از مادر و پدران، آموزگاران و مربیان که بیشترین سعی خویش را برای معالجه اشتباهات و پیگیری انحرافات متمرکز نموده و به آموزش و تلقین مبادی و اصولی که از بروز اشتباهات و انحرافات جلوگیری نموده و آن را قبل از وقوع متلاشی می‌نماید و یا کاهش می‌دهد، هیچ توجهی ندارند، آشکار می‌گردد.

- از آنچه دراین کتاب خواندید کاملاً آشکار گردید که روش‌های حضرت پیامبر ج در برخورد با اشتباهات با توجه به متفاوت‌بودن احوال و اشخاص کاملاً متنوع و گوناگون بوده است، مربی و دعوتگر آگاه و کسی که می‌خواهد در این زمینه از آن حضرت ج اقتدا نماید، باید هر مورد و حالتی را که برایش پیش می‌آید، شبیه و نظیر آن مورد را از روش‌های حضرت پیامبر ج تلاش نماید و به صورتی صحیح و دقیق مورد پیش آمده را برآن مورد نبوی قیاس نماید و بسنجد و برای هر حالتی اسلوب و روش مناسب با آن را برگزیند.

و در پایان از الله سبحانه وتعالی می‌خواهم که ما را به راه راست رهنمون گردد و از شر نفس محفوظ بدارد، و ما را سببب خیر و برکت و دفع شر و بدی و هدایت‌یافته و هدایت‌کننده بگرداند.

إنه سميع قريب مجيب وهو نعم المولى ونعم النصير والهادي إلى سواء السبيل

وصلى الله على النبي الأمي وعلى آله وصحبه أجمعين.

والحمد لله رب العالمين.

1. ()- سنن ترمذی، ط. احمد شاکر، ش: 2685، ابوعیسی ترمذی در باره این حدیث گفته است: هذا حدیث حسن غریب صحیح. [↑](#footnote-ref-1)
2. ()- با توجه به این نکته که دائره خطا از دائره منکر وسیع‌تر است، چه گاهی خطا منکر شمرده می‌شود و گاهی منکر نیست. [↑](#footnote-ref-2)
3. ()- سنن ترمذی، ش: 2382 ط. شاکر قال ابوعیسی: هذا حدیث حسن غریب. [↑](#footnote-ref-3)
4. ()- ترمذی، ش: 2499 و ابن ماجه، السنن، تحقیق عبدالباقی، ش: 4251، الفاظ حدیث از کتاب ابن ماجه نقل شده است. [↑](#footnote-ref-4)
5. ()- علتش این بود که در آن زمان شلوار مروج نبود و برای این که هنگام رکوع و سجود بدن‌شان پوشیده بماند، چاردهای‌شان را پشت گردن گره می‌زدند. فتح الباری، 1 / 467 ط. السلفیه. [↑](#footnote-ref-5)
6. ()- بخاری، فتح الباری، ش: 352. [↑](#footnote-ref-6)
7. ()- فتح الباری، 1 / 467. [↑](#footnote-ref-7)
8. ()- فتح الباری، ش: 1061. [↑](#footnote-ref-8)
9. ()- ترمذی، ش: 2180 و گفته است: هذا حدیث حسن صحیح. [↑](#footnote-ref-9)
10. ()- مسند احمد 5 / 218. [↑](#footnote-ref-10)
11. ()- فتح الباری، ش: 846. [↑](#footnote-ref-11)
12. ()- مسند احمد 1 / 283. [↑](#footnote-ref-12)
13. ()- فتح الباری، ش: 6180. نکته: امام احمد در مسند خویش از طریق وکیع از اعمش روایت می‌کند که سعد بن عبیده گفت: در مجلسی همراه حضرت عبدالله بن عمر ب بودم، ناگاه از مردی که در حلقۀ دیگری بود شنید که می‌گفت: خیر، «قسم به پدرم» (به جان پدرم) حضرت ابن عمر ب او را با سنگریزه‌ای نشانه رفت و گفت: این سوگند حضرت عمرس بود که حضرت پیامبر ج او را نهی کرد و فرمود که آن شرک است، الفتح الباری، 14 / 164. [↑](#footnote-ref-13)
14. ()- بخاری، ادب المفرد و آلبانی در صحیح الأدب المفرد گفته که این حدیث صحیح است، الادب المفرد، ش: 623. [↑](#footnote-ref-14)
15. ()- این حدیث را احمد روایت کرده است: الفتح الربانی، 4 / 244 – 245. ترمذی، ش: 2798، شاکر سنن ابوداود، کتاب الادب، ش: 5040 ط الدعاس، صحیح الجامع، ش: 2270 – 2271. [↑](#footnote-ref-15)
16. ()- زدن خطاکار و یا پرتاب‌کردن چیزی مانند سنگریزه و غیره به طرف او نیز شبیه مورد فوق است که از سلف ثابت شده است، و این به موقعیت و منزلت آان برمی‌گردد و اکنون نمونه‌هایی از آن را می‌آوریم: دارمی از سلیمان بن یسار روایت می‌کند که مردی به نام «صبیغ به مدینه آمد، او از متشابهات قرآن می‌پرسید، حضرت عمرس شخصی نزد او فرستاد و او را طلبید و از او پرسید تو کیستی؟ او گفت: بنده خدا «صبیغ» هستم، حضرت عمرس چوب خوشه‌ای از خوشه‌های درخت خرما برگرفت و گفت: من هم بنده خدا عمر هستم، سپس او را زد تا این که سرش خون ‌آلود شد «صبیغ» گفت: ای امیرالمؤمنین کافی است، آن هوسی که در سر داشتم بیرون رفت، (سنن دارمی ت: عبدالله یمانی 1 / 51، ش: 146.

    امام بخاری از این ابی لیلی روایت نموده است هنگامی که حضرت حذیفهس در مداین بود، روزی آب طلبید و دهقانی در ظرفی طلایی برای او آب آورد، حضرت حذیفهس آن پیاله را با آب‌ها بر سرش زد و سپس گفت: به این خاطر او را زدم که چندین بار او را از این کار منع نمودم، اما او باز نیامد، حضرت پیامبر ج ما را از استعمال ابریشم و دیبا و نوشیدن در ظروف طلا و نقره نهی نموده و فرمودند: این‌ها در دنیا مال آن‌ها (کفار) و در آخرت از آن شما هستند. الفتح 563.

    بخاری روایت نموده است که سیرین از انس خواست که او را مکاتب کند (در عوض مقدای مال آزادش کند) اما انس نپذیرفت، سیرین حضر عمرس را از این موضوع آگاه نمود، حضرت عمرس به انس گفت که او را مکاتب کند، اما او بازهم نپذیرفت، حضرت عمرس در حالی که آیۀ ﴿فَكَاتِبُوهُمۡ إِنۡ عَلِمۡتُمۡ فِيهِمۡ خَيۡرٗاۖ﴾ [النور: 33]. را تلاوت می‌نمود او را با شلاق زد، و انس نیز غلامش را مکاتب ساخت، الفتح 5 / 1845.

    نسائی روایت نموده که حضرت ابوسعید خدریس نماز می‌خواند که یکی از پسران مروان از جلوی رویش عبور کرد، حضرت ابوسعید خدریس او را منع کرد، اما او باز نگشت، ابوسعید او را زد و آن پسر گریان نزد مروان رفت و موضوع را به او گفت، مروان از ابوسعید پرسید: چرا برادرزاده ات را زده‌ای؟ ابوسعید گفت: من او را نزده ام بلکه شیطان را زده ام، از حضرت پیامبر ج شنیدم که فرمودند: اگر در نماز بودید و انسانی خواست از جلوی شما عبور کند او را باز دارید و اگر باز نیامد با او بجنگید؛ زیرا او شیطان است. صحیح سنن نسائی، ش: 4518. [↑](#footnote-ref-16)
17. ()- صحیح مسلم ط. عبدالباقی، ش: 527. [↑](#footnote-ref-17)
18. ()- مسند 3 / 253. [↑](#footnote-ref-18)
19. ()- ترمذی، ش: 1326 ط. شاکر، ابوعیسی ترمذی در مورد این حدیث گفته: حدیث حسن غریب من هذا الوجه. [↑](#footnote-ref-19)
20. ()- سنن ابی داود، کتاب الطهارة، باب المجروح یتیمم، آلبانی در صحیح ابی داود با شماره: 325 این حدیث را حسن شمرده و به ضعف جملۀ آخر حدیث اشاره نموده است. [↑](#footnote-ref-20)
21. ()- سنن ابی داود، ش: 3573، آلبانی در «الارواء» این حدیث را با شماره: 2164 صحیح قرار داده است. [↑](#footnote-ref-21)
22. ()- سنن دارمی، ش: 210 ت: عبدالله هاشم یمانی، آلبانی اسنادش را صحیح گفته، السلسلة الصحیحة، ش: 2005، نگا: مجمع الزوائد، هیثمی، 1 / 181. [↑](#footnote-ref-22)
23. ()- مسلم، ش: 1688. [↑](#footnote-ref-23)
24. ()- سنن نسائی، المجتبی ط. دارالفکر 8 / 73. آلبانی در صحیح سنن نسائی با شماره: 548 این حدیث را صحیح گفته است. [↑](#footnote-ref-24)
25. ()- مسلم این حدیث را از حضرت ابوهریرهس روایت نموده است، صحیح مسلم، ش: 1468. [↑](#footnote-ref-25)
26. ()- بخاری به روایت ابوهریرهس، الفتح ش: 5186. [↑](#footnote-ref-26)
27. ()- فتح 0 / 954. [↑](#footnote-ref-27)
28. ()- الفتح، 5890. [↑](#footnote-ref-28)
29. ()- سنن ابی داود، کتاب المناسک، باب المحرم یؤدب غلامه، آلبانی این حدیث را صحیح گفته است، صحیح سنن ابی داود، ش: 1602. [↑](#footnote-ref-29)
30. ()- الفتح، ش: 3072. [↑](#footnote-ref-30)
31. ()- المعجم الکبیر 24 / 281، هیثمی گفته اسناد این حدیث حسن است المجمع 1 / 269. [↑](#footnote-ref-31)
32. ()- الفتح، ش: 5376. [↑](#footnote-ref-32)
33. ()- ابن ماجه، 4002 و صحیح ابن ماجه 2 / 367. [↑](#footnote-ref-33)
34. ()- صحیح ابن خزیمه، ش: 1682، آلبانی این حدیث را حسن گفته، المسند 2 / 246 و احمد شاکر این حدیث را صحیح گفته است المسند، ش: 7350. [↑](#footnote-ref-34)
35. ()- ترمذی، ش: 279. ترمذی در باره این حدیث گفته: هذا حدیث حسن. [↑](#footnote-ref-35)
36. ()- الفتح، 3518. [↑](#footnote-ref-36)
37. ()- صحیح مسلم، ش: 2584. [↑](#footnote-ref-37)
38. ()- صحیح مسلم، ش: 1041. [↑](#footnote-ref-38)
39. ()- الفتح 9 / 104. [↑](#footnote-ref-39)
40. ()- مسند طیالسی، طبرانی معجم الکبیر، 19 / 194، ش: 435 و السلسلة الصحیحه، ش: 2623. [↑](#footnote-ref-40)
41. ()- الفتح، 6447. [↑](#footnote-ref-41)
42. ()- سنن ابن ماجه ط. عبدالباقی، ش: 4120. [↑](#footnote-ref-42)
43. ()- مسلم، ش 69. [↑](#footnote-ref-43)
44. ()- مسلم، ش: 1659. [↑](#footnote-ref-44)
45. ()- ترمذی، ش: ابوعیسی در باره این حدیث گفته: هذا حدیث حسن صحیح. [↑](#footnote-ref-45)
46. ()- ظهار یعنی تشبیه همسر به یکی از محارم از قبیل مادر، دختر، خواهر و غیره به قصد تحریم و حکمش آن چیزی است که در حدیث مذکور بیان شده است، مترجم. [↑](#footnote-ref-46)
47. ()- ابوعیسی ترمذی در بارۀ این حدیث گفته: هذا حدیث حسن غریب صحیح، سنن ترمذی، ش: 1199. [↑](#footnote-ref-47)
48. ()- بخاری، فتح 1936. [↑](#footnote-ref-48)
49. ()- المسند 2 / 516، الفتح الربانی 10 / 89. [↑](#footnote-ref-49)
50. ()- رواه البخاری، الفتح: 4992. [↑](#footnote-ref-50)
51. ()- یک بار شتر، چیزی حدود 180 کیلو گرم، مترجم. [↑](#footnote-ref-51)
52. ()- نسائی: المجتبی: کتاب آداب القضاة، باب الاستعلاء، صحیح سنن نسائی، ش: 4999. [↑](#footnote-ref-52)
53. ()- صحیح مسلم، ش: 285. [↑](#footnote-ref-53)
54. ()- الفتح، ش: 6128. [↑](#footnote-ref-54)
55. ()- جامع الاصول 7 / 83 – 87. [↑](#footnote-ref-55)
56. ()- رواه الطبرانی، الکبیر، ش: 11552، ج 11، ص 220. هیثمی در «المجمع» گفته: رجاله رجال الصحیح 2 / 10. [↑](#footnote-ref-56)
57. ()- سنن ابن ماجه، ط. عبدالباقی 529، صحیح ابن ماجه 428. [↑](#footnote-ref-57)
58. ()- الفتح 1 / 324 – 325. [↑](#footnote-ref-58)
59. ()- سورۀ توبه، آیۀ: 65. [↑](#footnote-ref-59)
60. ()- تفسیر ابن جریر طبری 14 / 333 ط. دارالکتب، رجال این حدیث همگی از رجال صحیح هستند، مگر هشام بن سعد، طبری نیز آن را روایت کرده است، الصحیح المسند من اسباب النزول ص: 17. [↑](#footnote-ref-60)
61. ()- سنن ابی داود، ش: 2286، صحیح سنن ابی داود، ش: 2288. [↑](#footnote-ref-61)
62. ()- الفتح الربانی، 14 / 44. [↑](#footnote-ref-62)
63. ()- عون المعبود، 7 / 292. [↑](#footnote-ref-63)
64. ()- دلیل الفالحین، 6 / 130. [↑](#footnote-ref-64)
65. ()- فتح، ش: 717. [↑](#footnote-ref-65)
66. ()- مسلم، ش: 436. [↑](#footnote-ref-66)
67. ()- صحیح سنن نسائی، ش: 785. [↑](#footnote-ref-67)
68. ()- ابوداود، ش: 4908، صحیح ابی داود، ش: 4102. [↑](#footnote-ref-68)
69. ()- صحیح مسلم، ش: 3000. [↑](#footnote-ref-69)
70. ()- الفتح: 2662، کتاب الشهادات. [↑](#footnote-ref-70)
71. ()- صحیح الادب المفرد: 137. آلبانی گفته: این حدیث حسن است. [↑](#footnote-ref-71)
72. ()- الفتح، ش: 2663. [↑](#footnote-ref-72)
73. ()- الفتح، 10 / 478. [↑](#footnote-ref-73)
74. ()- کتاب الزهد والرقائق، صحیح مسلم. [↑](#footnote-ref-74)
75. ()- رواه البیهقی، السنن، 1 / 46، السلسلة الصحیحة، ش: 2820. [↑](#footnote-ref-75)
76. ()- آب در دهان و بینی‌کردن. [↑](#footnote-ref-76)
77. ()- رواه البیهقی، السنن 1 / 46، السلسلة الصحیحه، ش: 2820. [↑](#footnote-ref-77)
78. ()- این مطلب را شیخ عبدالعزیز باز / هنگامی که ایشان را از شرح حدیث پرسیدم برایم بیان نمود. [↑](#footnote-ref-78)
79. ()- المجتبی: کتاب التطبیق، باب کیف التشهد الاول، صحیح سنن نسائی، ش: 1119. [↑](#footnote-ref-79)
80. ()- رواه البخاری، فتح 835. [↑](#footnote-ref-80)
81. ()- رواه البخاری، الفتح 405. [↑](#footnote-ref-81)
82. ()- الفتح: 412. [↑](#footnote-ref-82)
83. ()- رواه البخاری، الفتح: 2312. [↑](#footnote-ref-83)
84. ()- مسند احمد، 3 / 67. [↑](#footnote-ref-84)
85. ()- یکی از موارد معرفی جایگزین بهتر، ذکرنمودن و معرفی حدیث صحیح است که انسان را از حدیث ضعیف یا ساختگی بی‌نیاز می‌گرداند. [↑](#footnote-ref-85)
86. ()- المسند 3 / 486. هیثمی گفته رجال احمد رجال الصحیح، المجمع 5 / 107. [↑](#footnote-ref-86)
87. ()- موطا، ش: 1972. [↑](#footnote-ref-87)
88. ()- رواه البخاری، فتح، ش: 750. [↑](#footnote-ref-88)
89. ()- ارثی که انسان آن را به سبب آزادی برده‌ای از او می‌برد، مترجم. [↑](#footnote-ref-89)
90. ()- امام بخاری این داستان را در مواضع متعددی در کتاب صحیح خویش آورده است، نگا: الفتح، ش: 5636. [↑](#footnote-ref-90)
91. ()- الفتح، ش: 6101. [↑](#footnote-ref-91)
92. ()- صحیح مسلم، ش: 550. [↑](#footnote-ref-92)
93. ()- سنن نسائی: المجتبی 2 / 156. رجال این حدیث ثقه هستند، حافظ در باره عبدالملک بن عمیر می‌گوید: ثقه عالم تغیر حفظه و ربما دلس، این حدیث را امام احمد / از ابی روح الکلاعی اینگونه روایت نموده است: حضرت پیامبر ج ما را نماز داد و در نماز سورۀ روم را خواند، برخی آیات بر او مشتبه شد، ایشان فرمودند: شیطان به سبب افرادی که بی‌وضو به نماز می‌آیند، این آیات را بر ما ملتبس نمود، هرگاه به نماز آمدید به خوبی وضو بگیرید، امام احمد این حدیث را از ضعبه و او از عبدالملک بن عمیر نیز روایت نموده که او می‌گوید: از شبیب (ابوروح) شنیدم که یکی از اصحاب نقل می‌کرد که ... (حدیث مذکور را ذکر نمود) و این حدیث را نیز زائده و سفیان از طریق عبدالملک روایت نموده اند. المسند 3 / 473. [↑](#footnote-ref-93)
94. ()- ابوداود، کتاب الادب، باب: فی حق الجوار، ش: 5153، صحیح ابی داود، ش: 4292. [↑](#footnote-ref-94)
95. ()- رواه البخاری، فتح: 67780. [↑](#footnote-ref-95)
96. ()- فتح: 6781. [↑](#footnote-ref-96)
97. ()- فتح: 6777. [↑](#footnote-ref-97)
98. ()- ابوداود کتاب الحدود، باب الحد فی الخمر 4 / 620، ش: 4478، صحیح سنن ابی داود، ش: 3759. [↑](#footnote-ref-98)
99. ()- مسند احمد 2 / 300، احمد شاکر در باره این حدیث گفت: اسناده صحیح المسندات: احمد شاکر، ش: 7973. [↑](#footnote-ref-99)
100. ()- مسند احمد 1 / 47، احمد شاکر در باره این حدیث گفته: اسناده صحیح، ش: 329. [↑](#footnote-ref-100)
101. ()- سنن ابوداود، حدیث ش: 1118، صحیح ابی داود، ش: 989. [↑](#footnote-ref-101)
102. ()- ابوعیسی در باره این حدیث گفت: هذا حدیث حسن غریب من هذا الوجه، سنن ترمذی، ش: 2478، السلسلة الصحیحة، ش: 343. [↑](#footnote-ref-102)
103. ()- مسند احمد 3 / 54 و هیثمی در المجمع گفته: اسناده حسن 2 / 25. [↑](#footnote-ref-103)
104. ()- رواه الجماعة، فتح: 6251. [↑](#footnote-ref-104)
105. ()- المجتبی 2 / 193، صحیح سنن نسائی، ش: 1008. [↑](#footnote-ref-105)
106. ()- صحیح مسلم، 243. [↑](#footnote-ref-106)
107. ()- شیر غلیظی که در ابتدای زاییدن گاو و گوسفند از آن‌ها دوشیده می‌شود، مترجم. [↑](#footnote-ref-107)
108. ()- ترمذی، ش: 2710، ترمذی در باره این حدیث گفته: حدیث حسن غریب، صحیح سنن ترمذی، 2180. [↑](#footnote-ref-108)
109. ()- الفتح، ش: 5233. [↑](#footnote-ref-109)
110. ()- المجتبی 7 / 143 و صحیح سنن نسائی، ش: 3881. [↑](#footnote-ref-110)
111. ()- الفتح، 5147. [↑](#footnote-ref-111)
112. ()- ابوعیسی در باره این حدیث گفته است: هذا حدیث حسن، سنن ترمذی، ط. شاکر، ش: 1090. [↑](#footnote-ref-112)
113. ()- سنن ابن ماجه، ط. عبدالباقی، ش: 1879، صحیح سنن ابن ماجه، ش: 1539. [↑](#footnote-ref-113)
114. ()- ترمذی، ش: 2738. [↑](#footnote-ref-114)
115. ()- اسباب و متاعی که کافر مقتول از قبیل اسب، زره، شمشیر و غیره همراه خود داشته و از نظر اسلام همه آن متعلق به کسی است که او را در جنگ بکشد، مترجم. [↑](#footnote-ref-115)
116. ()- مسلم با شرح نووی 12 / 64. [↑](#footnote-ref-116)
117. ()- کیفیت گردن بریدن و ذبح مخصوص شتر، مترجم. [↑](#footnote-ref-117)
118. ()- الفتح الربانی 14 / 84. [↑](#footnote-ref-118)
119. ()- المسند 5 / 455، هیثمی گفته: رجال احمد ثقات أثبات، المجمع 1 / 291. [↑](#footnote-ref-119)
120. ()- صحیح مسلم، ش: 1688. [↑](#footnote-ref-120)
121. ()- هیثمی گفته است: رجال الطبرانی ثقات، المجمع 9 / 349، المعجم الکبیر للطبرانی، ش: 3801. [↑](#footnote-ref-121)
122. ()- السلسلة الصحیحة، ش: 2608، تفسیر ابن کثیر، تفسیر سورۀ حجرات 7 / 363 ط. دارالشعب. [↑](#footnote-ref-122)
123. ()- فتح، 4640. [↑](#footnote-ref-123)
124. ()- الفتح، ش: 3661. [↑](#footnote-ref-124)
125. ()- متفق علیه، الفتح، 4141. [↑](#footnote-ref-125)
126. ()- المجتبی کتاب آداب القضاة 8 / 243. [↑](#footnote-ref-126)
127. ()- المسند 5 / 338. [↑](#footnote-ref-127)
128. ()- ابن ماجه، ش: 58، در الزوائد آمده که هذا اسناد صحیح رجاله ثقات و در صحیح ابن ماجه گفته: حسن صحیح، ش: 69. [↑](#footnote-ref-128)
129. ()- السنه ابن ابی عاصم، ت: آلبانی، ش: 406 و گفته: اسناده حسن. [↑](#footnote-ref-129)
130. ()- مسند احمد 3 / 383 و حسنه الالبانی بشواهده فی الارواء، ش: 1589. [↑](#footnote-ref-130)
131. ()- سنن دارمی، ش: 441، المقدمه، باب ما یتقی من تفسیر حدیث النبی ج وقول غیره عند قوله ج. [↑](#footnote-ref-131)
132. ()- قال الهیثمی فی المجمع رواه الطبرانی فی الکبیر وفیه ابو عامر القاسم بن محمد الاسدی ولم أر من ترجمه و بقیة رجاله موثقون، المجمع 1 / 174. [↑](#footnote-ref-132)
133. ()- الفتح، 405. [↑](#footnote-ref-133)
134. ()- الفتح، 7159. [↑](#footnote-ref-134)
135. ()- فتح، 2436. [↑](#footnote-ref-135)
136. ()- الفتح، 6636. [↑](#footnote-ref-136)
137. ()- این جمله حضرت علیس احتمالات متعددی دارد. نگا: الفتح، 7347. [↑](#footnote-ref-137)
138. ()- الفتح، 6259. [↑](#footnote-ref-138)
139. ()- فتح، 3091. [↑](#footnote-ref-139)
140. ()- المسند 5 / 289 والسلسلة الصحیحة 2 / 209. [↑](#footnote-ref-140)
141. ()- المجتبی 8 / 170، صحیح سنن نسائی، 4793. [↑](#footnote-ref-141)
142. ()- المسند 3 / 14. [↑](#footnote-ref-142)
143. ()- المسند، 163، المسند، ت: احمد شاکر، ش: 6518 و گفته است: اسناده صحیح. [↑](#footnote-ref-143)
144. ()- الفتح، ش: 4418. [↑](#footnote-ref-144)
145. ()- ترمذی در باره این حدیث گفته: هذا حدیث حسن، سنن ترمذی، 1973. [↑](#footnote-ref-145)
146. ()- المسند 6 / 152. [↑](#footnote-ref-146)
147. ()- السلسلة الصحیحه، 2025. [↑](#footnote-ref-147)
148. ()- رواه الحاکم، صحیح الجامع، 4675. [↑](#footnote-ref-148)
149. ()- صحیح مسلم، ش: 2021. [↑](#footnote-ref-149)
150. ()- صحیح مسلم 4 / 45. [↑](#footnote-ref-150)
151. ()- شرح صحیح مسلم 13 / 192. [↑](#footnote-ref-151)
152. ()- رواه البخاری، فتح 1936. [↑](#footnote-ref-152)
153. ()- المسند 6 / 376. [↑](#footnote-ref-153)
154. ()- الفتح، 5052. [↑](#footnote-ref-154)
155. ()- المسند 2 / 258، احمد شاکر گفته: اسناده صحیح، تحقیق المسند، ش: 6477. [↑](#footnote-ref-155)
156. ()- الفتح، 6050. [↑](#footnote-ref-156)
157. ()- صحیح مسلم، 6050. [↑](#footnote-ref-157)
158. ()- المعجم الکبیر، 7679 و 7759. [↑](#footnote-ref-158)
159. ()- قال الهيثمی: رواه الطبراني من طريقين ورجال أحدهما رجال الصحيح غير الجراح بن مخلد و هو ثقة، (المجمع 9 / 401) وبالرجوع إلی المعجم الکبير للطبرانی 4 / 203 تبين أن الرواية من طريق زيد بن أسلم بحديث أن الخوات بن جبير قال: نزلنا..... وفی ترجمة خواتس فی التهذيب: وأرسل عنه زيد بن أسلم، وفی الإصابة: فی وفاة خوات سنة 40 أو 42، وأما زيد بن أسلم، ففی السير أنه توفی سنة 136 وعلی ذلک فالسند منقطع. [↑](#footnote-ref-159)
160. ()- الفتح، ش: 5225. [↑](#footnote-ref-160)
161. ()- سنن نسائی کتاب عشرة النساء، المجتبی 7 / 70. [↑](#footnote-ref-161)
162. ()- کتاب البیوع، باب من کسر شیئاً فعلیه مثله. [↑](#footnote-ref-162)